

بسم الله الرحمن الرحيم

«مدد الأعلام الأوحدي في فقه الأحكام الجعفری علیہ السلام»

تقريرات خارج الفقه الجعفری
للأستاذ السيد محمود المددی الموسوی

كتاب الطهارة

سال ۹۰-۹۱

بتحرير الفقير مهدي بهرام بيگی

فصل فی النجاسات

فصل النجاسات اثنتا عشرة...

مقدمه: فقها اشیاء را به دو دسته تقسیم می کنند:

۱- طاهر

۲- نجس

اجسام در خارج به سه دسته تقسیم می شوند:

- جامد
- مایع: آب و بخشی از روغنها
- گاز: هوا، گاز طبیعی، بخار که همه پاک می باشند و نجس می شوند (و سواسی می رود خدمت آقای خوئی می گویند همه اشیاء نجس هستند چرا که وقتی ادرار می کنیم با هوا تماس پیدا می کند و هواها هم با هم متصل هستند، هوا همه جارا احاطه کرده است، پس همه اجسام نجس می شوند.

مرحوم خوئی بعد از تجلیل از فرد فرمودند هوا هم با دریا در تماس است و چون دریا معتصم می باشد و هوا هم که متصل به معتصم است معتصم می باشد و نجس نمی شود)

بعض متاخرین فرموده اند که بعضی گازها نجس می شوند ولی منجس نمی باشند مثل بخارهای مایعات نجس و متنجس حتی بعد از مایع شدن دوباره نجس نمی شوند.

نجس به دو دسته تقسیم می شود:

نجاستی که نجاست آن ذاتی است (یعنی قابل تطهیر نمی باشد مگر با تبدل) که به آن نجس العین می گویند مانند خمر که فقط با تبدل به سرکه طاهر می شود یا سگ که فقط با تبدل به نمک طاهر می شود.

یا اینکه نجاست آن عرضی است: که به آن متنجس می گویند که منظور ما در این بحث نجس العین ها می باشد.

مرحوم سید نجاسات را دوازده عدد می دانند که در بین فقها در تعداد نجسها اختلاف می باشد. این نجسها عبارتند از بول، غائط، منی، میتة، دم، کلب بری، خنزیر بری، کافر، مسکر، فقاع، عرق جنب از حرام، عرق حیوان جلال. ایشان می فرمایند:

الأول و الثاني: البول و الغائط

من الحيوان الذي لا يؤكل لحمه...

الاول: نجاسة البول.

دلیل نجاست بول: عمده دو دلیل می باشد:

دلیل اول: روایات.

روایاتی که در این زمینه رسیده است که بعضی از آنها به این قرار می باشند:

روایت اول: صحیحہ محمد بن مسلم.

۷۲۱-۸- وَ أَخْبَرَنِي الشَّيْخُ أَيَّدَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدٍ (بْنِ مُسْلِمٍ) عَنْ أَحَدِهِمَا ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْبَوْلِ يُصِيبُ الثَّوْبَ فَقَالَ اغْسِلْهُ مَرَّتَيْنِ^۱.

ظهور عرفی غسل در مطهریت است.

اشکال: علت اغسل «اجزاء ما لا یوکل لحمه» است که نباید در لباس مصلی باشد.

جواب: اگر علت غسل این بود با یکبار غسل هم از بین می رود و دیگر نیاز به

غسل مرتین نمی باشد

ثانیا: روایتی که در آن آمده که اگر «اجزاء ما لا یوکل لحمه» در لباس باشد نماز

انسان باطل است، اجزاء انسان را در بر نمی گیرد.

روایت دوم: معتبره حسین ابن ابی العلاء.

۳۹۶۲-۴- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْبَوْلِ يُصِيبُ الْجَسَدَ قَالَ صُبَّ عَلَيْهِ الْمَاءُ مَرَّتَيْنِ فَإِنَّمَا هُوَ مَاءٌ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الثَّوْبِ يُصِيبُهُ الْبَوْلُ قَالَ اغْسِلْهُ مَرَّتَيْنِ الْحَدِيثَ^۲.

گفتیم معتبر چرا که در سند آن کسی است که در او مناقشه شده است و لکن این

مناقشه مورد قبول ما نمی باشد و اگر در حدیثی راوی آن امامی نباشد به آن هم معتبره

یا موثق می گویند.

^۱ تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان) ج ۱ ص ۲۵۱ باب ۱۲.

^۲ وسائل الشیعة ج ۳ ص ۳۹۵ باب ۱.

روایت سوم: موثقہ سماعة

۳۹۸۷-۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ سَمَاعَةَ

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنْ أَصَابَ الثَّوْبَ شَيْءٌ مِنْ بَوْلِ السِّنَّورِ فَلَا تَصِحُّ الصَّلَاةُ فِيهِ حَتَّى يَغْسِلَهُ^۱.

دو اشکال :

۱- فقط در مورد سنور آمده است.

جواب: در ارتکاز متشرعه فرقی بین این حیوانات نمی باشد و اگر انسان را هم نگیرد در مورد انسان روایت دیگری داریم.

۲- اشکال دوم: سنور ما لا یوکل لحمه است و ممکن است اجزاء ما لا یوکل آن گفته است و بول هم که از اجزاء آن به حساب می آید.

جواب: این روایت اطلاق دارد، لباس خشک را هم در بر می گیرد، در حالی که وقتی لباس خشک است، عرفاً اصلاً بولی در کار نمی باشد.

روایت چهارم: صحیحہ عبد الله بن سنان

۳۹۸۹-۳- وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: اغْسِلْ

ثَوْبَكَ مِنْ بَوْلِ كُلِّ مَا لَا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ^۲.

اشکال و جواب قبلی هم در اینجا می آید.

این روایات قابل مناقشه است.

^۱ وسائل الشیعة ج ۳ ۴۰۴ .۸

^۲ وسائل الشیعة ج ۳ ۴۰۵ .۸

دلیل دوم: ارتکاز متشرعه بر نجاست.

بین فقهای اسلام اعم از شیعه و سنی بنا بر نقل فقها (چون خودم فتاوی عامه را ندیدم) فتوا به نجاست بول داده اند. از این فتوا پی به ارتکاز مردم زمان ائمه و شارع می بریم امکان ندارد بدون اخذ از شارع این ارتکاز تحقق پیدا کرده باشد. قدر متیقن از این ارتکاز بول ما لا یوکل لحمه می باشد.

اجماع با این ارتکاز فرق می کند چرا که اجماع بدون توسط چیزی، کشف از قول معصوم می کند ولی در اینجا ارتکاز، بدون واسطه کشف از قول معصوم نمی کند &&&.

الثالث: الغائط

ظاهراً به مدفوع غیر انسان، غائط نمی گویند، چرا که غائط به معنای سطح پست است که انسان این کار را می کنند.

در عرف برای اشاره به چیز پست، به مقارنات آن تعبیر می کنند مثلاً می گفتند: کنار آب، دستشوئی و....

مشکل این است که ما اطلاقاتی نداریم که مدفوع غیر ماکول اللحم حرام است بلکه در بول داشتیم « اغسل ثوبک من ابوال ما لا یوکل لحمه ».

خوب حال اگر حیوانات جدیدی پیدا شد مثل فیل، پنگوئن، چه می توان کرد؟ برخی فقها خیلی سعی کردند اطلاقاتی درست کنند ولی همه آنها مخدوش بوده و بر مدعای آنها دلالت نمی کند.

دلیل اول بر نجاست مدفوع: اخبار

روایات ادعا شده بر نجاست مدفوع.

روایت اول: صحیحه ابن بزیع.

۴۴۲ - ۲۱ - مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ

بْنِ بَزِيعٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى رَجُلٍ أَسْأَلُهُ أَنْ يَسْأَلَ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَ عَنِ الْبُئْرِ تَكُونُ فِي الْمَنْزِلِ لِلْوُضُوءِ
فَيَقْطُرُ فِيهَا قَطْرَاتٌ مِنْ بَوْلٍ أَوْ دَمٍ أَوْ يَسْقُطُ فِيهَا شَيْءٌ مِنْ عَذِرَةٍ كَالْبَعْرَةِ وَ نَحْوَهَا مَا الَّذِي يُطَهِّرُهَا
حَتَّى يَجِلَّ الْوُضُوءُ مِنْهَا لِلصَّلَاةِ فَوَقَّعَ عَ بِحَظِّهِ فِي كِتَابِي يُنْزَخُ دَلَاءٌ مِنْهَا^۱.

این روایت صحیح است و لو رجل مشخص نمی باشد چرا که در ذیل روایت دارد
که حضرت به خط خودشان جواب نوشتن و این می شود شهادت و فرد هم که ثقه
است لذا می شود شهادت ثقه که در اصول حجت است^۲.

در لغت البعرة، مدفوع حیوانات ماکول اللحم است ولی گفته می شود البعرة تدل
على البعير، این از باب مثال است.

مدلول کلمه عذره دو قول است:

۱ - عذره انسان.

۲ - مدفوع حیوانات حرام گوشت ولی انصراف به انسان دارد.

پس نمی تواند دلالت اطلاق داشته باشد مگر به قرینه ای که اینجا وجود دارد و آن
تشبیهی که راوی کرده است «البعرة» از این تشبیه فهمیده می شود، عذره انسان نمی
باشد خصوصاً که منظور از حیوان حلال گوشت می باشد.

^۱ وسائل الشیعة ج ۱ ۱۷۶ ۱۴. جواب امام مختصر است و این نکته است.

^۲ چطور در روایت ابن بزیع در اثبات اطلاق نجاست غائط، فوق الیه را حسی حساب کردیم در حالیکه فرض این است که خود

ابن بزیع کتابت امام را ندیدند بلکه مکتوب توسط امام را دیدند؟ **از مقدمات قریب به حس است.**

وجه دلالت : خود شخص سوال می کند: ما الذی یطهرها؟

پس سوال در مورد تطهیر بوده است و نجاست پس روایت دلالت بر نجاست مدفوع حیوان حرام گوشت دارد مطلقا.

مناقشه: قدر متیقن از عذره، حلال گوشت می باشد، خوب قطعا می دانیم که مدفوع حلال گوشت پاک است، خوب شامل مورد خودش نمی باشد چه برسد بر غیر خودش پس روایت حمل بر نظافت یا استحباب می شود.^۱

تقریب دیگر استدلال: در ذهن سائل که ابن بزیع از فقها می باشد دو امر مرکوز بود:

۱- نجاست عذره.

۲- اعتصام ماء بئر.

اعتصام ماء بئر که روایت داریم پس در این مورد از ظهور می افتد اما در مورد دیگر ارتکاز را امضاء کردند و در ظهور خود باقی می ماند و امام ارتکاز ایشان را از بین نبرد و سکوت کرد و این امضاء است.

مناقشه: دو اشکال اساس دارد :

۱- سلمنا که این ارتکاز را امضاء کردند، سعه و ضیق این ارتکاز را نمی دانیم (آیا حتی در مورد حیواناتی که مورد ابتلاء نبوده است، این ارتکاز بوده است؟ نمی دانیم).

۲- این سکوت امضاء نمی باشد، اگر کسی سوالی کند و منشا این سوال ارتکازی باشد که اگر بخواهد به آن عمل کنند به مخالفت نمی افتد، سکوت در این مقام امضاء نمی باشد در این مورد ارتکاز آنها موافق احتیاط است. سکوت امضاء نمی باشد، ارشاد جاهل هم در تکالیف است بخواهد ترک واجب یا فعل حرامی کند، برای وجوب تبلیع هم در غیر تکالیف دلیل نداریم.

^۱ قدر متیقن از عذره و این ارتکاز ابن بزیع در این روایت چیست؟ حیوانات حرام گوشت مورد ابتلاء مانند گربه و سگ و گرگ

۳- تازه ابن بزيع، يك نفر است بله اگر تعدادی بودند، ممکن بود، شبهاتی بیاید وظیفه امام هم نمی باشد که کاری کند که دیگران به زحمت نیافتند.

روایت دوم: موثقه عمار.

اما روایت دوم که ادعا شده است به اطلاق خود دلالت می کند بر نجاست مدفوع حرام گوشت:

۴۰۰۵- ۱۲- وَ عَنِ الْمُفِيدِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقٍ عَنْ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: كُلُّ مَا أُكِلَ لَحْمُهُ فَلَا بَأْسَ بِمَا يَخْرُجُ مِنْهُ^۱.

«بما يخرج منه» یا کنایه از بول و خرد است یا مطلق.

وجه استدلال: متفاهم عرفی از ما اكل لحمه علت برای لا بأس است و بعد مفهوم پیدا می کند. مفهوم آن ما يخرج من ما لا بوكل لحمه، فیه باس می باشد.

پس برای استلال به دو چیز احتیاج داریم:

- علیت ما یوكل.
- مفهوم داشتن علت.

مناقشه: در هر دو منافشه می شود:

اولا: «ما یوكل» حداکثر لقب است نه تعلیل.

ثانیا: اگر تعلیل هم باشد، علت فاقد، مفهوم است.

مثال: اکرم زیدا لانه عالم، آیا معنای آن این است که به علت هاشمی بودن، اکرامش نکن؟ یعنی علت دلالت بر تعمیم علت می کند و لکن بر انحصاریت این علت تامه نمی

^۱ دوشنبه ۹۰/۰۶/۲۸

^۲ وسائل الشیعة ج ۳ ۴۰۹ ۹

کند و ایشان در بحث مفهوم گیری در صدد اثبات انحصار می باشند مثل جمله شرطیه که دال بر انحصار است: ان کان زید عالماً فاکرمه یعنی اگر عالم نبود و لو هاشمی بود اکرامش واجب نمی باشد.

روایت سوم: صحیحه علی بن جعفر.

۳۸۷-۱۳- وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْعَمْرِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الدَّجَاجَةِ وَ الْحَمَامَةِ وَ أَشْبَاهِهِمَا تَطَأُ الْعَذْرَةَ ثُمَّ تَدْخُلُ فِي الْمَاءِ يُتَوَضَّأُ مِنْهُ لِلصَّلَاةِ قَالَ لَا إِلَّا أَنْ يَكُونَ الْمَاءُ كَثِيراً قَدَرَكُزٍّ مِنْ مَاءٍ^۱.

(در مورد حیوانات اهلی فقها بعضی قائلند بدن حیوان نجس نمی شود و بعضی گفتن نجس می شود و لکن با ازاله عین، پاک می شود. منشأ این اختلاف، در استفاده از روایات است حالا آیا ثمره دارد یا خیر؟ بعضی قائل می باشند که بحث ثمره ندارد مثلاً حیوان ساتر می باشد که اگر نجاستی شدیم: نماز باطل است چون ساتر نجس است اگر طهارتی شدیم نماز درست است چون از باب حمل نجس می شود که ساتر که نجس نشده و فقط عین نجاست در آن نجس است که آن ساتر نمی باشد لذا می شود حمل نجس که اشکال ندارد.)

وجه استدلال: در روایت عذره آمده که علی الاقل و قدر متیقن شامل حرام گوشت است.

مناقشه: کلمه عذره در لغت به معنای خراء انسان است یا منصرف به خراء انسان است.

سلمنا خراء کل حیوان حرام گوشت است باز اطلاق ندارد، ما اگر دو حکم طولی داشته باشیم اگر در سوال از حکم دوم سوال شود، نسبت به حکم اول اطلاق گیری نمی کنیم.

^۱ وسائل الشیعة ج ۱ ۱۵۵ ۸.

مثال: دو حکم داریم: نجاست العذرة.

ماء قليل با ملاقت با نجس، نجس نمی شود.

اگر در روایت سوال از دومی شود، و جواب هم از دومی باشد، نسبت به اول مفروض عنه است و اطلاقی نمی باشد در ما نحن فيه سائل عذره را نجس فرض کرده است و بعد سوال از ماء بئر کرده است و امام هم سوال دوم را جواب دادند و مجیب در قسمت اول در مقام بیان نمی باشد. حتی اگر شک کنیم که راوی عذره را نجس فرض کرده است یا نه؟ باز اطلاقی ندارد.

روایت چهارم:

۴۲۱۸ - مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَّارٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ يُصَلِّي وَفِي ثَوْبِهِ عَذْرَةٌ مِنْ إِنْسَانٍ أَوْ سِنُورٍ أَوْ كَلْبٍ أَوْ يُعِيدُ صَلَاتَهُ قَالَ إِنْ كَانَ لَمْ يَعْلَمْ فَلَا يُعِيدُ^۱

در روایت برای عذره مثالهایی آمده و تعدد امثال دلالت بر عدم خصوصیت و مفهوم عام عذره می کند حضرت می فرمایند اگر نمی دانسته باطل نمی باشد یعنی اگر می داند باطل است و متفاهم عرفی بطلان بخاطر نجاست است از باب اجزاء ما لا یوکل لحمه نمی باشد چرا که انسان آمده و اجزاء ما لا یوکل لحمه، انسان را نمی گیرد.

مناقشه:

۱- الغاء خصوصیت می شود، و لکن عرف با الغاء خصوصیت باز به امثال تمساح

سرایت می دهد یا خیر؟ خیر

۲- اصلاً مصبّ سوال نجاست نبوده، بلکه صحت صلاة در صورت نجاست ثوب

است پس اطلاقی ندارد و در مقام بیان نمی باشد.

^۱ سه شنبه ۹۰/۰۶/۲۹

^۲ وسائل الشیعة ۳ ۴۷۵ ۴۰ - باب عدم وجوب الإعادة علی من صلی

پس اطلاقی در روایات پیدا نکردیم بلکه باید رفت سراغ ارتکازات عرفی یا الغاء خصوصیت،

...إنسانا أو غیره...

علت این اطلاق:

در بول اطلاق داشتیم و انسان را نمی گرفت که در مورد انسان هم روایت داشتیم. در عذره و خرقه فقط در مورد حیوانات حرام گوشت آن زمان که مبتلاء به بودند روایت داشتیم.

...بریا أو بحریا

سید فرمودند: بریا او بحریا (خواهیم گفت حیوانی که دم سائل داشته باشد، نجس خواهد بود، مرحوم آقای خوئی می فرمایند: حیوانات بحری اصلا دم سائل ندارند، مرحوم شهید: تمساح را استثناء کردند.

اگر این فرمایش درست باشد (بحری حیوانی که می تواند در آب زندگی کند) بول آن نجس است اما دلیل بر نجاست خرقه او نداریم.

صغیرا أو کبیرا...

مرحوم سید فرمودند: صغیرا او کبیرا (منظور صغر و کبر سنی است). در بین فقهای شیعه مرحوم ابن جنید مخالفت کرده است که بول صبی نه صبییه قبل از طعام خوار شدن پاک است که بعدا می گوئیم فرمایش ایشان درست نمی باشد.

...بشرط أن یکون له دم سائل حین الذبح...

(منظور از سیلان این است که جاری شود نمی خواهد فوران کند)

دلیل این شرط: در ادامه متعرض خواهیم شد.

...نعم في الطيور المحرمة الأقوى عدم النجاسة...

(منظور از طیر، پرندۀ ای است که پر و بال دارد مثل مرغ و خروس که نمی پرند ولی پرو بال دارند.)

بعضی گفتند: اصلاً پرندگان بول ندارند لذا فقط خرد دارند و فاقد بول می باشند بعضی فرمودند: بول دارند و لکن مخرج آنها یکی است همزمان با مدفوع خارج می شود و به تنهایی بول خارج نمی شود.

در این بول طيور اختلاف شده است:

مشهور: نجس است.

جماعتی: طاهر است.

عمده دلیل: دو روایت است که مقتضای یکی نجاست و یکی طهارت است و نسبت بین آن دو عموم و خصوص من وجه است و قائلین به طهارت روایت طهارت را و قائلین به نجاست، روایت نجاست را مقدم کردند.

اگر نتوانستیم این را حل کنیم، کار ما راحت است بول با توجه به اطلاق روایاتش، نجس است و خرد بنا بر اصالۃ الطهارت، طاهر است، و بول هم که محل ابتلاء نمی باشد و ما هم که بول و غائط را با هم در مرغ و خروس دیدیم که حلال گوشت می باشند و در غیر این دو از حرام گوشتها ندیدیم که آیا بول دارند یا خیر؟

۱ ما هم مانند مرحوم سید قائل به طهارت می باشیم و موثقه را مقدم می کنیم.

۴۰۱۵ - ۱ - مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ جَمِيلِ

بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: كُلُّ شَيْءٍ يَطِيرُ فَلَا بَأْسَ بِبَوْلِهِ وَ خُرَّتِهِ^۲.

۱ چهارشنبه ۹۰/۰۶/۳۰

۲ وسائل الشیعة ج ۳ ۴۱۲ ۱۰ باب حکم ذرق الدجاج و بول الخشاف و جمیع الطیر.

(حتی خفاش را هم می گیرد).

دلالتا و سندا خدشه ای ندارد.

ما روایاتی داریم که می گوید بول ما لا یوکل لحمه، نجس است و اطلاق دارد و نسبت این روایات به هم عموم و خصوص من وجه می باشد، محل اجتماع طیر محرم الاکل می شود. صحیحه می گوید نجس است و موثقه می گوید پاک است.

حل تعارض: وجوه زیادی ذکر شده و در بعضی از این وجوه، یکی را و در بعضی دیگر، دیگری را معدوم کردند و بعضی هم قائل به تساقط شدند.

به دو وجه اشاره می کنیم که نتیجه این دو وجه طهارت طیر می شود.

وجه اول: در تعارض بین این دو، موثقه مقدم می شود و دلالت موثقه بالعموم است و دلالت صحیحه بالاطلاق، در اصول گفته می شود اگر رابطه دو روایت عموم من وجه باشد و دلالت یکی بالعموم و دیگری بالاطلاق باشد، عموم مقدم می شود.

مثل اکرم العالم.

لا تکرّم الفاسق.

ماده اشتراک عالم فاسق است.

مشهور: عموم بر مطلق مقدم می شود.

در ما نحن فیه صحیح مطلق است و موثقه عام می باشد.

مشهور گفته اند از آنجا که عام اظهر است مقدم می شود.

ما این بناء را قبول نکردیم، اما نتیجه یکی می شود.

چرا که ما قائل به تعارض و تساقط می باشیم و قائل به جریان اصالة طهارت در شبهات حکمیه می باشیم که در این جا قاعده طهارت بدون هیچ مشکلی و معارضی جاری می شود.

وجه دوم: خطاب موثق بر خطاب صحیح مقدم است بالحکومة لا بالتقیید و التخصیص.

در باب حکومت هیچ وقت نسبت سنجی نمی شود خلاف باب تقیید و تخصیص. یعنی لازم نمی باشد حاکم اخص باشد.

در دلیل حاکم همیشه باید خطابی باشد که ناظر به خطاب محکوم باشد، در ما نحن فیه خطاب موثق ناظر به خطابهایی مانند صحیحة است. چطور ما این نظارت را فهمیدیم؟ اگر یک حکمی از یک حصه ای نفی شود مانند اینکه گفته شود بول و خمر طیر نجس نمی باشد که منفی نجاست است که متعلق به حصه بول و خمر طیر است احتمال نمی دهیم در شریعت نجاست بر طیر وضع شده باشد &&&، می گوئیم: یا جعل نشده است.

و اگر جعل شده است بر بول و خمر حیوان وضع شده است.

چرا که طیر خصوصیتی ندارد که از میان حیوانات استثناء شود بلکه نجاست و قذارت غیر طیور از حیوانات، از طیور نوعا خیلی بیشتر است.

در نتیجه عرف این دو خطاب موثق و صحیح را ناظر به هم می گیرد.

مثل: احترام انسان لازم نمی باشد.

احترام مقدسات واجب است.

خوب رابطه این دو خطاب عموم و خصوص من وجه می باشد.

معنی خطاب دوم این است که «اهانت به مقدسات جایز نمی باشد».

اگر به عرف بگویی احترام امام واجب است یا خیر عرف چه می گوید؟ عرف می گوید واجب است و این به خاطر حکومت است.

اما راجع به خمر، بلا معارض می باشد که اگر اطلاق گیری کرده باشیم، اینجا هم حکومت می شود.

اگر در روایتی دو کلمه آمده باشد و در روایت دیگر یک کلمه از آن دو کلمه آمده باشد، در یکی تعارض می کنند و یکی در حجیت خود باقی است.

۱... لکن الأحوط فیها أيضا الاجتناب...

وجه: مشهور فقها قول به نجاست دارند و این احتیاط به خاطر خروج از مخالفت می باشد.

...خصوصا الخفاش...

روایتی داریم که می گوید بول خفاش نجس است.

۴۰۱۸-۴-۲ وَ عَنْهُ عَنْ مُوسَى بْنِ عُمَرَ عَنْ يَحْيَى بْنِ عُمَرَ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ بَوْلِ الْحَشَاشِيِّ يُصِيبُ ثَوْبِي فَأَطْلُبُهُ فَلَا أَجِدُهُ قَالَ اغْسِلْ ثَوْبَكَ.^۳

ظهور عرفی اغسل در نجاست ملاقی می باشد.

دلالت این روایت خوب است البته در روایت بول آمده و لکن ملازمه بر قرار کردند.

اما روایت مشکل سندی دارد که موس بن عمر و یحیی بن عمر توثیق ندارند و داوود هم در وثاقت او بین علماء اختلاف است و ما هم وثاقتش را ثابت ندانستیم. دیگر اینکه معارض دارد.

معتبره غیاث (غیاث دو نفر می باشند که یکی ثقه و دیگری غیر ثقه می باشد که این غیاث بن ابراهیم است که موثق می باشد و تعبیر به معتبر شده است):

^۱ یکشنبه: ۹۰/۷/۳

^۲ (۸) - التهذيب ۱ - ۲۶۵ - ۷۷۷، والاستبصار ۱ - ۱۸۸ - ۶۵۸.

^۳ وسائل الشیعة؛ ج ۳؛ ص ۴۱۲، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

۱۹-۴-۵-۱ وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ غِيَاثٍ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ

قَالَ: لَا بَأْسَ بِدَمِ الْبَرَاغِيثِ وَ الْبَقِّ وَ بَوْلِ الْحَسَّاشِيفِ.^۲

از باب جمع در دلالت، حمل بر نزاهت می شود.

...و خصوصا بوله ...

بخاطر اینکه در روایت داود، بول آمده است.

...و لا فرق في غير المأكول

بین آن یکون أصليا كالسباع و نحوها أو عارضيا كالجلال و موطوء

الإنسان و الغنم الذي شرب لبن خنزيرة...

غير ماکول: به دو معنا آمده است:

۱- لم يعد للاكل.

۲- حرام گوشت که این مقصود است.

علت این اطلاق، اطلاق در روایات می باشد. مانند: اغسل ثوبک من ابوال ما لا

یوکل لحمه

ای لا یوکل فی الشریعة یعنی حرام.

ان قلت: روایاتی داریم که در آنها آمده است که بول الشاة طاهر.

نسبت بین این روایات و روایاتی که مطلقا بول ما لا یوکل را نجس می داند عموم

و خصوص من وجه می باشد که ماده اجتماع، غنم و شاة جلال می باشد.

^۱ (۲) - التهذيب ۱ - ۲۶۶ - ۷۷۸، والاستبصار ۱ - ۱۸۸ - ۶۵۹.

^۲ وسائل الشیعة؛ ج ۳؛ ص ۴۱۳، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

خوب تکلیف این دو گروه روایات چه می شود؟

قلت: روایات ترخیص می گوید که بول شاة اقتضای اجتناب ندارد نه اقتضای

ترخیص دارد

خوب بین مقتضی و عدم مقتضی، تعارضی نمی باشد مثال:

الغصب حرام

شرب الماء حلال.

که ماده اجتماع آنها شرب ماء غصبی می باشد.

آیا شرب ماء حلال این را در بر می گیرد؟

آیا عرف بین اینها تعارض می بیند؟

ماء از حیث اینکه ماء است لا اقتضاء است و از حیث اینکه غصب است، شربش

حرام است و نکته این است که عرف از احکام ترخیصی، لا اقتضاء را می فهمند، بهمین

خاطر معروف شده لا تعارض بین اقتضاء و لا اقتضاء.

البته اباحه&&& ظهور در اقتضاء عدم حرمت دارد که ما قبول نکردیم.

شاة از باب شاتية لا اقتضاء است و از حیث جلالية اقتضای حرمت و نجاست

دارد.

آیا خرم اینها هم نجس است؟ تنها یک دلیل مانده و آن ملازمه عرفیه است بین

نجاست بول و نجاست خرم که مشهور قبول کردند و چون روایات همگی در مورد بول

است.

که اگر قبول نکردیم توقُّفی می شویم که جای احتیاط در فتوا می باشد بخصوص

اینکه نجاست آنها عارضی می باشد.

...و أما البول و الغائط من حلال اللحم فظاهر

حتى الحمار و البغل و الخيل ...

روایاتی داریم که به طهارت && آنها تصریح شده است.

۱ حلال گوشت به دو دسته تقسیم می شود:

۱- معد للاكل: از مسلمات است که بول و غائط آنها مشکلی ندارد.

۲- غیر معد للاكل که خود به دو دسته تقسیم می شود:

• مانند کانگورو، آهو، زرافه، گوزن که در مورد آنها اطلاقاتی داریم که می

گوید بول و خرد اینها مشکلی ندارد.

• حمار، بغل، فرس: که روایات در مورد آنها متعارض می باشد.

این تعارض روایات باعث این شده که اقوال علماء هم در مورد اینها سه دسته

شود:

مشهور: پاک است.

گروهی: نجس است.

گروهی توقف کرده اند.

روایات در مورد این سه حیوان به سه طائفة تقسیم می شود:

الطائفة الاولى: بول و خرد حیوان حلال گوشت پاک است:

روایت اول: زرارة

۳۹۹۷-۴-۱ وَ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ أَنَّهَا
قَالَا لَا تَغْسِلُ ثَوْبَكَ مِنْ بَوْلٍ شَيْءٍ يُؤْكَلُ لَحْمُهُ.^۲

روایت دوم: موثقہ عبد الرحمن:

۴۰۰۲-۹-۳ وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَصَّالَةَ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ
بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ يَمَسُّهُ بَعْضُ أَبْوَالِ الْبَهَائِمِ أَوْ يَغْسِلُهُ أَمْ لَا قَالَ
يَغْسِلُ بَوْلَ الْحِمَارِ وَ الْفَرَسِ وَ الْبَعْلِ فَأَمَّا الشَّاةُ وَ كُلُّ مَا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ فَلَا بَأْسَ بِبَوْلِهِ.^۴

روایت سوم: موثقہ عمار

۴۰۰۵-۱۲-۱۰ وَ عَنِ الْمُفِيدِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ
الْحُسَيْنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقٍ عَنْ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: كُلُّ مَا أُكِلَ لَحْمُهُ فَلَا
بَأْسَ بِمَا يَخْرُجُ مِنْهُ.^۶

این روایت دو امتیاز بر روایات دیگر دارد چرا که:

✚ اولاً عام است: «... كُلُّ مَا أُكِلَ لَحْمُهُ...»

✚ ثانياً شامل خرد هم می شود.

الطائفة الثانية: بول و خرد این سه حیوان نجس است.

روایت اول صحیحہ حلبی:

^۱ (۷) - الکافی ۳ - ۵۷ - ۱، و التهذيب ۱ - ۲۴۶ - ۷۱۰.

^۲ وسائل الشيعة ؛ ج ۳ ؛ ص ۴۰۷، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

^۳ (۲) - التهذيب ۱ - ۲۴۷ - ۷۱۱ و ۶۶ - ۷۸۰، والاستبصار ۱ - ۱۷۹ - ۶۲۴.

^۴ وسائل الشيعة ؛ ج ۳ ؛ ص ۴۰۹، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

^۵ (۵) - التهذيب ۱ - ۲۶۶ - ۷۸۱.

^۶ وسائل الشيعة ؛ ج ۳ ؛ ص ۴۰۹، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَا بَأْسَ بِرَوْثِ الْحَمِيرِ وَ اغْسِلْ أَبْوَالَهَا.^۱

روایت دوم: موثقہ عبد الرحمن کہ گذشت.

روایت سوم: صحیحہ محمد بن مسلم:

۳۹۹۸-۵-۲ وَ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ أَلْبَانِ الْإِبِلِ وَ الْبَقَرِ وَ الْعَنَمِ وَ أَبْوَالِهَا وَ لُحُومِهَا فَقَالَ لَا تَوْضُّ مِنْهُ إِنْ أَصَابَكَ مِنْهُ شَيْءٌ أَوْ ثَوْبًا لَكَ فَلَا تَغْسِلُهُ إِلَّا أَنْ تَتَنَظَّفَ قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ أَبْوَالِ الدَّوَابِّ وَ الْبِغَالِ وَ الْحَمِيرِ فَقَالَ اغْسِلْهُ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمْ مَكَانَهُ فَاعْسِلِ الثَّوْبَ كُلَّهُ فَإِنْ شَكَّكَتْ فَانْضِجْهُ.^۲

روایت چهارم: موثقہ سماعة:

۳۹۹۳-۷-۴ وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ بَوْلِ السِّنُّورِ وَ الْكَلْبِ وَ الْحِمَارِ وَ الْفَرَسِ قَالَ كَأَبْوَالِ الْإِنْسَانِ.^۳

این روایت از نظر وضوح بهترن روایت می باشد. بول انسان نجاستش از واضحات و مسلمات می باشد اگر فرموده بودند: «اغسل» جای حمل بر نزاهت داشت اما اینجا تشبیه کردند لذا جای حمل بر نزاهت نمی باشد.

در این روایت بغل نیامده است اما احتمال نمی دهیم که حکم بغل با اینها فرق کند.

^۱ الکافی (ط - الإسلامية) : ج ۳ ؛ ص ۵۷، کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية) - تهران، چاپ: چهارم، ۱۴۰۷ ق.

^۲ (۸) - الکافی ۳ - ۵۷، ۲، و التهذيب ۱ - ۲۶۴ - ۷۷۱، و الاستبصار ۱ - ۱۷۸ - ۶۲۰، آورد ذيله في الحديث ۶ من الباب ۷ و صدره في الحديث ۱ من الباب ۱۵ من أبواب النواقض.

^۳ وسائل الشيعة : ج ۳ ؛ ص ۴۰۷، شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

^۴ (۱) - التهذيب ۱ - ۴۲۲ - ۱۳۳۶، و الاستبصار ۱ - ۱۷۹ - ۶۲۷.

^۵ وسائل الشيعة : ج ۳ ؛ ص ۴۰۶، شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

این دو طایفه چون رابطه آنها عموم و خصوص مطلق می باشد قابل جمع عرفی بوده و مشکلی پیش نمی آید.

الطائفة الثالثة: بول و خرد این سه حیوان پاک است.

روایت اول: أَبِي الْأَغَرِّ النَّحَّاسِ:

۳۹۹۵-۲-۱ وَ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي الْأَغَرِّ النَّحَّاسِ^۲ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنِّي أُعَالِجُ الدَّوَابَّ فَرُبَّمَا خَرَجْتُ بِاللَّيْلِ وَ قَدْ بَالَتْ وَ رَأَيْتُ فَيَضْرِبُ أَحَدُهَا بِرِجْلِهِ أَوْ يَدِهِ^۳ - فَيَنْضَحُ عَلَى ثِيَابِي فَأَصْبِحُ فَأَرَى أَثَرَهُ فِيهِ فَقَالَ لَيْسَ عَلَيْكَ شَيْءٌ^۴.

ظهور در طهارت دارد.

اما روایت ضعیف است چرا که ابی الاغر النحاس از مهملین است و اصحاب رجال متعرض آن نشدند.

روایت دوم از معلى بن الخنيس:

۴۰۰۷-۱۴-۰ وَ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ^۶ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْقُورٍ قَالَا كُنَّا فِي جَنَازَةٍ وَ قُدَّامَنَا^۷ جِمَارٌ فَبَالَ فَجَاءَتِ الرِّيحُ بِبَوْلِهِ حَتَّى صَكَتْ وَجُوهَنَا وَ ثِيَابَنَا فَدَخَلْنَا عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - فَأَخْبَرَنَا^۸ فَقَالَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ بَأْسٌ^۹.

^۱ (۲) - الكافي ۳ - ۵۸ - ۱۰.

^۲ (۳) - كذا في الأصل وكذلك الوافي وفي المصدر - النحاس.

^۳ (۴) - في هامش المخطوط عن الفقيه - إحداها بيدها أو برجلها.

^۴ وسائل الشيعة ؛ ج ۳ ؛ ص ۴۰۷، شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

^۵ (۱) - التهذيب ۱ - ۴۲۵ - ۱۳۵۱، والاستبصار ۱ - ۱۸۰ - ۶۲۸.

^۶ (۲) - في نسخة - محمد بن الحسن. (هامش المخطوط).

^۷ (۳) - في موضع من التهذيب - قربنا (هامش المخطوط).

^۸ (۴) - في موضع من التهذيب - شيء. (هامش المخطوط).

^۹ وسائل الشيعة ؛ ج ۳ ؛ ص ۴۱۰، شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

وضوح دلالت در طهارت دارد اما در سند این روایت حکم بن مسکین است که توثیق ندارد. بعضی معلى بن خنيس را هم گفته اند که به این روایت اشکال وارد می کند اما چون این روایت توسط ابن یعفور هم نقل شده است این اشکال وارد نمی باشد.

این طایفه سوم با طایفه اول تنافی ندارد اما با دسته دوم تنافی دارد اما چون سند آنها ضعیف می باشد و در مقابل روایات دسته دوم هم از نظر کثرت خیلی زیاد می باشند و هم سند آنها قابل اعتماد می باشد آنها را مقدم می کنیم اما از عجائب این است که با وجود این روایات همه فقها به جز چهار نفر قائل به طهارت بول و خرد این سه دسته از حیوانات شده اند که آن چهار نفر هم دو نفر از متقدمین است که عبارتند از ابن جنید و مرحوم شیخ طوسی در بعضی از کتب خویش و دو نفر آنها از متاخرین می باشد که عبارتند از: صاحب حدائق و مرحوم اردبیلی.

خوب علت این مخالفت و عمل نکردن به این روایات معتبر چیست؟
دلیل ما بر طهارت ابوال این سه تا: یقین یا اطمینان به طهارت این سه حیوان می باشد.

حال سوال این می باشد منشاء این اطمینان و قطع چیست؟
ابوال و خرد اینها در زمان معصوم علیهم السلام محل ابتلاء مردم بوده است، اموری که محل ابتلاء باشد، حکم این امور و لو ارتکازا نه التفاتا واضح می باشد همیشه موارد مورد ابتلاء این گونه می باشد.

حال سوال این است که اینها که محل ابتلاء بوده حکم ارتکازی چه بوده است؟
یا طهارت بوده است و یا نجاست.

اگر طهارت بوده است که ثبت المطلوب.

اگر نجاست بوده است ما به مشکله ای بر می خوریم و آن اینکه توجیه فتوای فقهای امامیه به طهارت چه بوده است چون تماما فتوای آنها طهارت بوده است. مگر

ابن جنید (که فقہیا کان لم یکن در نظر می گرفتند) و شیخ طوسی که ایشان هم در سه کتاب خود دارای سه نظر بوده اند: طہارت، نجاست، توقف.

خوب اگر ارتکاز برنجاست داشتیم حسب فرض، روایات معتبره برنجاست و این فتوای امامیه چطور تفسیر می شود؟ (از اینکه متاخرین به مخالفین اشاره نمی کرده اند با اینکه بین آنها کسانی بوده اند که عنایت داشته اند که اگر مخالفینی در بین متقدمین بوده است ذکر کنند و لکن غیر از شیخ و ابن جنید کسی را ذکر نکرده اند مشخص می شود غیر اینها کس دیگری قائل به نجاست نبوده است.)

پس این مطلب توجیه نا پذیر است و نمی توان گفت روایات نجاست، به دست آنها نرسیده است، چرا که روایات را از کتاب قدما نقل کردیم. تنها یک راه دارد، و آن ارتکاز متشرعه بر طہارت می باشد.

پس اگر ارتکاز بوده، چطور این همه روایات اصلاً سوال شده و بعد هم، حضرت جواب به نجاست دادند، (وثاقت فقہا هم نمی گذارد، که کلام آنها را حمل به هوای نفس کنیم) حتی اینها احتیاط هم نکرده اند. در صلاة جمعه هم که در وجوب جمعه به صورت تصریح و نص روایات بسیاری وارد شده است حتی در بعضی وعده عذاب داده شده است اما فقہا فتوا به وجوب نداده اند.

بعد از قطع به این ارتکاز در ذهن متشرعه، این روایات از حجیت می افتد. پس دو راه در مورد آنها داریم:

۱- آنها را توجیه بکنیم.

۲- یا رد کنیم علم آنها را به اهل آن که معصوم علیه السلام باشد.

روایات نجاست هم به تواتر نمی رسد.

مرحوم آقای صدر هم این توجیه را قبول کردند.

خوب خراء چطور؟ در خود روایت داشتیم، خراء پاک است: لا باس بروث الحمر واغسل ابوالها.

ثانیا: ما در باب خرف مطلقاتی نداریم، اگر شک کنیم قاعده طهارت جاری می شود، ضمن اینکه تمام روایات در مورد بول بوده است.

...كذا من حرام اللحم الذي ليس له دم سائل

كاسمك المحرم ونحوه.

(خون سائل ندارد یعنی اگر سر آنها را اگر ببری خون از آنها جاری نیم شود.)
وجه این کلام مشهور: ما یک رواناتی داریم که می گوید بول هر حرم گوشتی، نجس است: اغسل ثوبك من ابوال ما لابلوكل لحمه.

ما بولكل لحمه به دو دسته تقسیم می شود:

- ۱- اصلا گوشت ندارند: مگس، پشه، مورچه. ظاهرا این روایت مانند اینها را نمی گیرد، چون اصلا گوشتی ندارند.
- ۲- گوشت دارند: گرگ و شغال و....

پس نیاز به مقیدی به این روایات داریم. ما روایتی نداریم که بگویند ما لیس به دم سائل، پاک است.

اما مشهور دو دلیل ذکر کرده اند:

۱- اجماع

۲- یکی، دو روایت بیان کرده اند:

موثقع عماز سابطی: عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل عن خنفساء و الحراد و النمل و ما اشبه ذلك يموت فی البئر، و الزيت و السمون شبهه. قال علیه السلام كل ماليس له دم (یعنی دم سائل) فلا باس (وسائل ج ۳ ص ۴۶۲ ابوات نجاسات باب ۳۵ ح ۱)

این روایت می گوید حیوان بدون دم سائل اگر بیافتد آن آب پاک است، این روایت اطلاق دارد ولو متفسخ شود، باز هم پاک است، خوب وقتی متلاشی شد، بول و خرد او در آب می ریزد.

آقای خوئی اطلاق را قبول دارند.

اما این روایت دلالتی ندارد. چرا که مفاد این روایت میته حیوانی است که که خون جهنده ندارد به قرینه یموت فی البئر بله اگر اثبات شود که تلازم غالبی داشته باشد که خرگاه حیوان در آب می میرد، آب با بول و غائط ملاقات می کند این نجاست بول و غائط او اثبات می شود در حالیک این طوئدر نیم باشد بخصوص که سائل در سوال خود نام مورچه و چرادی را برده است ه اصلا متلاشی نمی شوند.

مثلا طلبه این از فقیه یسوتال ار تقییح مصنوعی کند، فقیه می فرماید فی نفسه جایز نمی باشد چون ملازمه واعفی دارد به نظر و لمس محرم. به همین خاطر قید فینفسه را اضافه می کند.

روایت دوم: موثقه جقق بی عیث (از نظر سندی ضعیف تر از اولی می باشد) عن جعفر بن محمد عن ابیه علیه السلام: قال لا یفسد الماء الا ما کھانت له نفس سائلة

منظور از افساد تکوینی نم یباشد بلکه نجاست است به مناسبت حکمو موضوع منظور ایته حیوان است، چون اگر این منظور نباشد، گوشفند زنده را در بر می گیرد این اطلاق دراد نعنی با هر جا برخورد کند که بول و غائط او را شامل می شود.

مناقشه دلالتی: ناظر به میته است و به بدن و جسد حیوان اطلاق می شود نه خرد و بول اذا اگر کسی به بول میت دست بزند، غسل می میت نمی خواهد.

خوب دست ما ار روایتا ما لیس اه نعس سائل، کوتاه شده پس روایات عام ماند اغسل ثوبک من ابوال ما لا یوکا احمه، انها را ه می گیرد.

ما هم تبعیت از مشهور کردیم به خاطر قاعده صهارت در خرم چراکه اطلاقی ناشتیم در مورد خرم و اما بول حیوانی که نفس سائل ندارد، چراکه روایت اغسل ثوبک من ابوال ما لا یوکل لحمه اطلاقی ندارد که شامل بول همه حرام گوشتها شود بلکه منظور ما لا یوکل لحمه ایت است که در معرض بر خورد با لباس هستند می باشد (تعضی گفتند حیواناتی که دم سائل ندارند، بول ندارند)

مسألة ۱: ملاقة الغائط في الباطن لا یوجب النجاسة

کالنوی الخارج من الإنسان أو الدود الخارج منه إذا لم یکن معها شيء

من الغائط وإن کان ملاقیا له فی الباطن

مانند هسته خرمایی که خارج می شود یا کرم که محل تولد کرم، خرم و غائط می باشد.

مرحوم سید تفصیل فرمودند:

۱- بارة ملاقی داخلی است: پاک است

۲- تارة ملاقی جسم خارجی است، مثل وسیله تنقیه یا سوزن سرنگ که فتوا به طهارت و نجاست ندادند بلکه احتیاط فرمودند. البتہ مشخور قائل به طهارت شدند.

نکته: کرم مثال خوبی نمی بشاد چراکه حیوان است و در خارج هم اگر عین از او جدا شود پاک می شود و خیم اتصال و ملاقت در خارج هم اثر عملی ندارد.

دلیل طهارت ملاقی داخلی چه می باشد؟

عمده دو دلیل ذکر کرده اند:

۱- از کجا معلوم نجس در داخل بدم اصلا نجس است که در برخورد با خود ملاقی را نجس کنند نجاست در خارج را از روایات فهمیدیم، کجا این روایات اطلاقی

دارند که نجاست آنها را در داخل بدن بتوان از آنها استفاده کرد مگر اینکه بگوئیم عرف احتمال فرق بین داخل و خارج این نجاست نمی دهد .

مناقشه: بله بخاطر خود ، خون احتمال فرقی نمی دهند یعنی م گویند این خن همان خون در خارج است و لکن به احاط حکم شارع در خهارت و نجاست روشن نمی باشد که عرف در این مورد هم احتمال فرق بدهد خوب همین که روشن نبود شک می کنیم در صهرد و نجاست آن که مرجع می شود قدهده طهارت.

شاهد ما در اینکه عرف الغاء خصوصیت نمی کند این است که خون داخل بدن حیوان را نجس نمی داند و دیگر اینکه آب دهان را معتصم می داند و با بیرون دیدن آب دهان نجس دهان را تطهیر نمی کند.

۲- سلمنا بگوئیم که عرف الغاء مصوصیت کرد خوب روایاتی داشتیم که می گفت ملاقی بانجس ، منجس می باشد خوب همه این روایات در مورد ملاقا با نجاست خارجی بود نه داخلی از کجا معلوم که برخورد بانجس در داخل بدن هم منجس باشد و این روایات هم اطلاقی ندارد که شامل این مورد هم بشود مگر الغاء خصوصیت عرفی.

منافشه: چوون نجاست و طهارت حکم تعبیدی شارع می باشد عرف در موارد تعبیدی الغاء خصوصیت نم کند» مانند اینکه حکم منی را به بول و مزی و.... سرایت نمی دهد. خوب همینکه مشکوک شدیم مرجع می شود قاعده طهارت.

ما هر دو دلیل را قبول کردیم.

... نعم لو أدخل من الخارج شيئاً فلاقى الغائط في الباطن كشيشة

الاحتقان إن علم ملاقاتها له فالأحوط الاجتناب عنه...

(یا مثل آمپول) (البته محل بحث جایی است که به آن شیشه چیزی از عین نجاست نجسبیده باشد البته اگر چسبیده باش ۱۱ آنقدر ریز باشد که با جسم غیر مسلح نتوان آن را دید اصلاً آن ذرات نجس نمی باشد چرا که عرف آن را خون نم بیند)

مرحوم آقای خوئی: ما وجه این احتیاط سید را نیم دانیم و این مثال با مثال قبله که فتوا به طهارت دادند فرقی ندارد الا اینکه یکی از بالا به نجس برخورد کرده است و دیگری از پایین .

ما می گوئیم شاید ایشان در مورد قبلی شکی نداشتند که عرف الغاء خصوصیت نیم کند اما در این مورد ممکن است که الغاء خصوصیت کند که البته ما هم قائل به عدم فرق می باشیم.

۱... و أما إذا شك في ملاقاته فلا يحكم عليه بالنجاسة فلو خرج ماء

الاحتقان و لم يعلم خلطه بالغائط و لا ملاقاته له لا يحكم بنجاسته.

سه اصل در اینجا جاری می شود:

- ۱- استصحاب: عدم ملاقات با نجس که این ملاقات موضوع نجاست می باشد.
- ۲- استصحاب طهارت در شیشه و ماء الاحتقان قبل از ورود که پاک بودند الا نشک می کنیم .
- ۳- قاعده طهارت

در شبهات حکمیه وجودیه در جریان استصحاب ، توقف کردیم.

و لو رابطه سببیه مسببه است اما در سببیه های موافق هر دو را جاری می شود.

مسألة ۲: لا مانع من بيع البول و الغائط من مأكول اللحم...

مقدمه: هر معمله (عقد یا ایقاع) به لحاظ حکم :

وضعی: یا صحیح است و یا فاسد.

تکلیفی: حرام است یا حلال.

پس چهار صورت پیدامی کند:

- ۱- معامله صحیح و حلال: مثل معاملاتی که هر روز انجام می دهیم.
 - ۲- معامله صحیح و حرام: مثل قرض ربوی که عرض گیرند واقعا مالک یک میلیون میشود و بر او واجب می باشد که در موعد مقرر قرض را پس دهد || اگر دویست تومان زیادی را بدهد هر دو طرف حرام را انجام دادند فقط شرط آنکه دویست تومان باشد، فاسد است و قرض دهنده مالکنمی شود. پس ایجاب و قبول شما و اقباض و قبول پول حرام می باشد.
 - ۳- معامله فاسد و حلال: مانند بیع غری
 - ۴- معامله باطل و حرام: مانند بیع ربوی طبق نظر مشهور مثلا ده کیلو برنجاعلی به بیست کیلو برنج متوسط.
- نکته: هیچ شرط فعلی در معاملات مفسد نمی باشد شرط نتیجه در موتادری می تواند مفسد باشد.

در هر عقدی مقتضای اثل اولی در صحت و بطلان چیست: دو نظر می باشد:

- ۱- صحت: عموماتی داریم که می گوید هر عقدی صحیح می باشد مانند: «اوفو ا بالعقود»
 - ۲- بطلان: عمومی نداریم د استصحابات عدم ترتب اثر را جاری می کنیم که نتیجه آن می شود بطلان معامله.
- مختار ما: صحیحی می باشیم.

به لحاظ بکلیفی: اصل اولی حلیت و حوازی است اقفاقا و اختلافی نمی باشد.

ما نحن فیه: «لا باس و لا مانع» در معاملات ظهور در وضعی است چون تکلیفی واضح است.

یعنی بیع درست و صحیح است.

به سه وجه استدلال شده است:

۱- اطلاقات صحت بیع: **احل الله البی ع و حرم الربی**. تمام نمی باشد و اطلاق ندارد.

۲- آیه «**اوفوا بالعقود**» و آیه «**الاتجارة عن تراض**». قبول نکردیم.

۳- نیاز به دلیل نداریم همین که در نزد عقلاء درست باشد و از طرف شارع ردع اثبات نشود ولو عدم ردع هم اثبات نشود به همین مقدار کفایت می کند. و این به خاطر این است که ما یک دستگاهی هستیم.

^۱ شبهه ردعی بر این معامله عرفی و عقلائی شده است که روایتی را اقامه کرده اند که ردع از این معامله عرفی می کند .

۱۴۷۸۷ - ۸ - عَوَالِي اللَّائِي، عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ حُرِّمَتْ عَلَيْهِمُ الشُّحُومُ فَبَاعُوهَا وَ أَكَلُوا ثَمَنَهَا وَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا حَرَّمَ عَلَى قَوْمٍ أَكَلَ شَيْءٍ حَرَّمَ عَلَيْهِمْ ثَمَنَهُ ^۲

روایت مرسله است و سند ندارد، و عامی هم نی باشد یعنی مرسله در کتب عامه نقل شده است.

...وَأَمَّا بَيْعُهُمَا مِنْ غَيْرِ الْمَأْكُولِ فَلَا يَجُوزُ...

در قدیم متعارف، خرد انسان بوده است در عديم خريد و فروش نمی کردند بلکه پول می دادند تا آنها را به محل زراعی آنها منتقل کنند که این اجرت یا اجرت حمل و نقل بود و یا هدیه معوضه در قبال اینکه به او مقداری کود ایسانی بدهد.

بر بطلان و عدم صحت معامله و بطلان آن به وجوهی استدلال شده است:

۱- مال نمی باشند و در بیع مالیت معتبر می باشد .

مناقشه:

اولاً: مالیت دارد چون چول در مقابل آن ققرار می گیرد و این عقلائی می باشد و وجه عقلائی دارد .

ثانیاً: مالیت در بیع معتبر نیم باشد و مقوم معنای عرفی بیع نمی باشد.

^۱ دو شنبه ۹۰/۰۷/۱۱

^۲ مستدرک الوسائل ۱۳ ۷۳ ۶- باب جواز بیع الزيت و السمن النجس

ثالثاً: تمام معاوضات عالم منحصر به بیع نمی باشد و می تواند معاوضه دیگری غیر بیع کند (ظاهر کلام سید این است که کلیه معاوضات عرفی باطل می باشد).

۲- روایت تحف العقول:

أَوْ شَيْءٍ مِنْ وُجُوهِ النَّجْسِ فَهَذَا كُلُّهُ حَرَامٌ وَ مُحَرَّمٌ لِأَنَّ ذَلِكَ كُلَّهُ مَنْهِيٌّ عَنْ أَكْلِهِ وَ شُرْبِهِ وَ لُبْسِهِ وَ مَلِكِهِ وَ إِمْسَاكِهِ وَ التَّقْلُبِ فِيهِ فَجَمِيعُ تَقْلُبِهِ فِي ذَلِكَ حَرَامٌ^۱

مناقشه: سند این روایت ضعیف است و متن حدیث به گونه ایت است که انسان قطع یا اطمینان به مجعولیت آن پیدا می کند.

۳- روایات بیع العذره:

۲۲۲۸۴- مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مِسْكِينٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَضَّاحٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ ثَمْنُ الْعَذْرَةِ مِنَ السُّحْتِ^۲

سحت به معنای حرام است.

قدر متیقن از عذره، عذره انسان است .

مناقشه:

اولاً: این روایت معارض دارد :

۲۲۲۸۵- وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ صَفْوَانَ عَنْ (مِسْمَعٍ عَنْ أَبِي مِسْمَعٍ) عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع وَ أَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ إِنِّي رَجُلٌ أُبِيعُ الْعَذْرَةَ فَمَا تَقُولُ قَالَ حَرَامٌ بَيْعُهَا وَ ثَمْنُهَا وَ قَالَ لَا بَأْسَ بِبَيْعِ الْعَذْرَةِ^۳

ثانیا: روایت هم ضعیف است .

۴- روایت دیگری:

^۱ وسائل الشیعة ۲۴ ۲۳۸ - ۶۶- باب تحریم أكل النجس و شربه

^۲ وسائل الشیعة ۱۷ ۱۷۵ - ۴۰- باب حکم بیع عذرة الإنسان و غیره

^۳ وسائل الشیعة ۱۷ ۱۷۵ - ۴۰- باب حکم بیع عذرة الإنسان و غیره

۱۴۷۸۷ - ۸ - عَوَالِي اللَّائِي، عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ حُرِّمَتْ عَلَيْهِمُ الشُّحُومُ فَبَاعَوْهَا
وَ أَكَلُوا ثَمَنَهَا وَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا حَرَّمَ عَلَى قَوْمٍ أَكْلَ شَيْءٍ حَرَّمَ عَلَيْهِمْ ثَمَنَهُ^۱

مناقشه: گفته شد که روایت مرسله است و سند ندارد، و عامی هم می باشد یعنی
مرسله در کتب عامه نقل شده است.

خوب در اینجا دلیلی در عدم صحت پیدا نکردیم پس دلائل صحت معامله بول و
خرء ماکول در این جامی آید.

پس با فرمایش سید موافق نمی باشیم .

...نعم يجوز الانتفاع بهما في التسميد و نحوه.

منظور از تسمید: کود و نحوه مثل مداوا می باشد. فقط به عنوان معامله و معاوضه
جایز نمی باشد.

دلیل:

اصل: کل شیء حلال که روایت تحف العقول که ضعیف بود نمی تواند جلوی این
اصل را بگیرد.

بعضی ادعای سیره کردند.

**مسألة ۳: إذا لم يعلم كون حيوان معين أنه مأكول اللحم أو
لا لا يحكم بنجاسة بوله و روثه**

کلام سید مطلق است هم به نحو شبهه حکمیه را در برمی گیرد و هم به نحو شبهه
موضوعیه که مثال شبهه حکمیه این است که نمی دانیم که گوشت خرگوش حرام است
یا خیر و به نحو شبهه موضوعیه به این صورت که نمی دانیم که این گوشت گوشت غنم
می باشد مه حلال باشد یا خیر گربه است که حرام باشد.

^۱ مستدرک الوسائل ۱۳ ۷۳ ۶ - باب جواز بيع الزيت و السمن النجس

سند در هر دومی فرمایند که پاک می باشد .

جه: قدعده طهارت که هم در شبهات حکمیه و هم در موضوعیه جاری می شود.

...وإن كان لا يجوز أكل لحمه بمقتضى الأصل

ایشان می فرمایند که درست است حکم به طهارت آنها می شو ام خوردن گوشت آنها به مقتضای اصل حرام می باشد .

علت این حکم اصالة الحرمة فی اللحوم می باشد.

این اصل چه اصلی است ؟ دو اصل می باشد:

- ۱- اصل اولی حرمت است که این اصل را از روایت استفاده کرده اند مگر اینکه اماره بر حلیت داشته باشیم.
- ۲- استصحاب عدم تذکیه .

بر فرض تمامیت استصحاب ، قاعده طهارت حاکم می باشد چراکه روایت می گوید باید احتیاط کنی و استصحاب می گوید بخاطر عدم تذکیه حرام اس نه بما هو حرام است و غیر ماکول اللحم می باش و پس نمی توان گفت بول و خرقه آن نجس است. چراکه غیر ماکول اللحم نمی شود که موضوع نجاست بول و خرقه می باشد .

ثانیا: این دو اصل هم تمام نمی باشند.

اگر شک کردیم حیوانی حرام گوشت است یا حلا گوشت ، خرقه و بول او پاک است. اما لا کر به مقتضای اصل حرام شد ، اکل آن حرام است .

این اصل که اکل آن را حرام کرد چه می باشد؟

این کلام سید شامل شبهات حکمیه و موضوعیه می شود ابتدا بحث می کنیم در:

۱- شبهات حکمیه:

مثال شک می کنیم که خرگوش آیا مانع غنم حلا است یا مثل روباه حرام می باشد ؟مرجع چیست؟ اصالة الحل و البراءة.

جماعتی از فقها فرمودند اصل در شک درحلیت و حرمت ،حرمت می باشد.اما فرمودند وجه چیست . عمده وجه یک وجه اس و آن استصحاب است.به این صورت که نمی دانیم که گوشت خرگوش حرام است یا حلال می گوئیم قبل از مردن خوردن گوشتش حرام بود چون تذکیه نشده بود ،اسبصحاب عدم حلیت می کنیم بعد از مردن . (اگ ر حیواناتی که تذکیه پذیر می باشند تذکیه شوند بعد از تذکیه گوشت و پوست آنها پاک می باشد.که غیر قابل تذکیه ها عبارتند از نجس العین ها و آنهایکه دم سائله ندارند چراکه اگر تذکیه هم نشوند پاک می باشند).

البته بحصص ما در مود رجایی است که در اینکه این حیوان قابل تذکیه مس باشد شکی نداریم و اینکه تذکیه هم شده است باز شک نداریم فقط نمی دانیم حرام گوشت است یا حلال گوشت.

بر این استصحاب اشکالاتی عدیده‌ای شده است

۱- این بحث شبهه حکمیه است و قبلا گفتیم در جریان استصحاب در شبهات حکمیه ما متوقفی باشیم و عده زیادی از مآخیزین قائل به عدم جریان آن می باشند.(که این اشکال می شود مبنایی)

۲- سلمنا که جاریم شود کی گفته حیوان زنده خوردنش حرام است(منظور خوردن حیوان به یک باره است یعنی بلعیدن آن اما اینکه تکه تکه آن را بخورد بدون شک اشکال دارد چراکه به محض جدا کردن تکه ای از آن تبدیل به مرداری می شود که تذکیه نشده است و خوردن آن « بدون شک حرام می باشد).

تنها دلیلی که برای حرمت خوردن زنده حیوان اقامه کرده اند آیه شریفه سه سوره مبارکه مائده می باشد:

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أَهْلَ لَغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ... (۳)

بدین صورت که در این آیه شریفه آمده است که بدون تذکیه خوردن حیوان حرام است و چون حیوان زنده هنوز تذکیه نشده است خوردن آن هم حرام یم شود.
مناقشه:

این آیه مقسم آن حیوان نمی باشد بلکه میته است که ذهاب روح شده است یعنی اگر این حیوانی که بوسط درنده دریده شده است بدون تذکیه هلاک شود خوردن آن حرام است و تمام صحبت میته آن حیوان می باشد.

۳- این استصحابات حرمت و عدم تذکیه ،استصحاب کلی قسم سوم است که این استصحاب جاری نیم شود مثال میدانید زید صبح در مسجد بود و می دانم که هنگام زوال بیرون آمدو احتمال می دهم مقرر با خروج یا قبل از خروج زید ،عمر و داخل مسجد رفته باشد و اگر داخل شده باشد یقینا بیرون نیامده است .خوب استصحاب زید را نمیتوانیم بکنیم چرا که یقین داریم که بیرون آمده است.استصحاب وجود عمرو را جریان نیم توانیم بدهیم چون احتمال میدهیم رفته باشد و یقین به رفتن او نداریم.اما استصحاب کلی انسان چطور ؟ مشهود نظر رایج عدن جریان این استصحاب است .

حال در ما نحن فیه این خرگوش وقتی زنده بود ،حرام بود چون تذکیه نشده بود یقین دارم با تذکیه شدن حرمت از ناحیه عدم تذکیه ،زائل شده است اما احتمال می دهم مقارن یا نم زمان با زوال حرمت عدم تذکیه به دلیلی دیگر که حرمت ذاتی او باشد حرمت آمده باشد .

۱ چهارشنبه ۹۰/۰۷/۱۳

۴- استصحاح اصل عملی است و هنگامی به آن تمسک می کنیم که عمومی و اطلاقی لفظی نداشته باشیم در حالیک اطلاق و عموماتی داریم که می گوید که گوشت خرگوش حلال است:

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أَحَلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوْارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمَرَ أَلَمْ يَكُنْ عَلَيْكُمْ وَادِّكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَرٌّ بِالْعَالَمِينَ (۴)؛

قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۴۵)؛

و این آیات را پذیرفتیم.

حال حکم گوشت خرگوش چه می باشد.

در بین فقها مشهور است که گوشت خرگوش حرام است الا دو نفر از فقها که عبارتند از: شهید ثانی و محقق اردبیلی که گفته شده است که تمایل به حلیت گوشت خرگوش داشتند ضمن اینکهروایت معتبره داریم بر حلیت که حمل بر ترقیه کردند.

پس تنها دلیل که می ماند در اثبات حرمت، ادعای اجماع می باشد.

ارتکاز، محرز نیم باشد چراکه تعضی گفته اند چون خرگوش از سباع یا مسوخ می باشد حرام است پس ممکن می باشد که به خاطر این نکات قائل به حرمت گوشت خرگوش شده اند نه به خاطر ارتکاز. ضمن اینکه روایات زیادی بر خلاف حرمت نم باشد که در مخالفت با این روایات تنها توجیه، ارتکاز باشد.

۲- شبهات موضوعیه

در شبهات موضوعیه هم اصالة الحل جاری می شود.

^۱ ایه چهار سوره مائده

^۲ سوره مبارکه انعام آیه ۱۴۵

^۱ شبهه اجرای دو اصل دیگر ترانجا وجود دارد :

۱- استصحاب عدم حرمت در زمان حیات که تذکيه نشده بوده این صورت که قبل تذکيه حرام بود حال نیم دانیم الان حرام است یا خیر اگر کبوتر بود حلال شد و اگر کلاغ بود ، حرام است که غیر از اشکال چهارم ، سه اشکال اولی به این استصحاب در اینجا هم می آید.

۲- استصحاب عدم ازلی : به این صورت که در شریعت موضوع حلیت طیبات می باشد و از این طیبات کلاغ استثناء شده است حال مامی گوئیم قبل از وجود این کلاغ ، کلاغ نبود حال شک می کنیم کلاغی است که از بین طیبات مستثناء شده است یا خیر استصحاب عدم کلاغیت در اینجا جاری می شود .

مناقشه :

استصحاب عدم ازلی را جاری نمیدانیم .

نکته:

استصحاب عدم کبوتریت جاری نمی شود چرا اصول عملیه در جایی جاری می شود که اثر شرعی داشته باش ر الیکه استصحاب عدم کبوتریت اینجا چیزی را ثابت نمی کند و موضوع چیزی نمی باشد و نه موضوع حرمت و نه موضوع عدم حرمت را اثبات نمی کند.

...و کذا إذا لم یعلم أن له دما سائلا أم لا...

این شبهه دائما موضوعیه می باشد اما یکبار موضوعیه کلیه مثال شبهه در مارها و یکبار موضوعیه جزئیه نمیدانم این گوشت از مار است که خون سائل ندارد یا از فلان حیوان حرام گوشت که دم سائل دارد .

مشهور قائل یه طهارت خرد و بول این مشکوک شده اند .

وجه و دلیل این امر :

۱- استصحاب موضوعی: این حیوان زمانی که نبود، دم سائل نداشت الان هم ندارد

مناقشه:

(۱) این استصحابات عدم ازلی می باشد که ما به آن قائل نمی باشیم .

(۲) در روایات که دم سائل موضوع نجاست داشتن دم سال آمده است نمی دانیم به نحو قید وجودی شرط شده است یا عدمی.

که اگر وجودی باشد به این صورت می باشد: بول و خرد حیوان ذی نفس سائل حرام می باشد که در این صورت استصحاب بدرد ما می خورد و طهارت را اثبات می کند به این صورت که زمانی که نبود دم سائل نداشت الان شک می کنیم که دارد یا خیر، عدم دم سائل را استصحاب می کنیم.

اما اگر به نحو عدمی باشد به این صورت می شود: بول حیوانی که لم یکن من غیر ذی نفس سائله حرام می باشد یعنی بول حیوانی حرام است که غیر ذی نفس سائل نباشد که در این صورت استصحاب بدرد ما نمی خورد چرا که استصحاب می گوید که در زمانی که نبود غیر ذی نفس سائله نبود و الان که شک داریم که غیر ذی نفس سائله می باشد یا خیر غیر ذی نفس سائله را استصحاب می کنیم که می شود نجاست بول و خرد این حیوان .

روایات در این جهت اجمال دارند یعنی نیم توان فهمید که به نحو وجودی شرط کردند یا به نحو عدمی .

۲- استصحاب حکمیة نفی عدم ازلی: این بول وقتی نبود، نجس نبود، الان که شک کردیم و نمی دانم نجس است یا خیر، استصحاب عدم نجاست را می کنم

استصحاب ازلی عدم طهارت نمی شود چرا که موضوع حرمت اکل، نجاست است نه عدم طهارت .

وجه سوم :قاعده طهارت که همه قبول کردند

آقای صدر این قاعده را در اینجا قبول نکردند پس به وجه دوم یعنی استصحاب عدم ازلی تنسک کردند و ما وجه سوم را قبول داریم و اول و دوم را قبول نکردیم.

^۱ایشان فرمودند:شک در نجاست از دو حال خارج نیم باشد :

۱- شک در طرو نجاست :قطعا این لباس روزی پاک بود و لی نمی دانم یا نجس بر خورد کرده است یا خیر ،این گوسفند زنده و پاک بود الان نمی دانم مرده است که نجس باشد یا خیر

۲- شک در وجون نجاست :من نم دانم حیوانی که از غنم و کلب متولد شده است پاک است یا خیر یعنی از بدو تولد شک رد نجاست او دارم ،نی دانم کلب تحری ا بدو تولد پاک می باشد یا خیر؟

ایشان می فرمایند اگر شک ما در طرو نجاست باشد قاعده طهارت اجرا یم شود اما اگر شک ما در وجود طهارت باشد این قاعده جاری نمی شود

علت این تفکیک :دلیل ما در قاعده طهارت فقط موثقه عما راست که شک در طرو را می گیرد .چرا که در روایت آمده است که :«کل شیء نظیف حتی تعلم انه قدر»این روایت که شفهی به ما نرسیده اس بلکه مکتوب رسیده است پس در کلمه «قدر» دو الاحتکال وتجدود دارد :

۱- صفت باشد که هم طرو نجاست و هم وجود آن را در بر می گیرد.

۲- فعل باشد که فقط طرو را در بر می گیرد چرا که فعل ظهور در حدوث دارد .

پس حدیث می شود مجمل و قدر متیقن از آن طرو نجاست می شود چرا که در هر دو صورت (چه صفت باشد و چه فعل) طرو را می گیرد .

مناقشه:

- ۱- ظاهر روایت این است که «قدر»، صفت می باشد نه فعل، چرا که اگر فعل باشد با در نظر گرفتن ذیل حدیث نحوی از استهجان و تکرار در حدیث پیش می آید.
- ۲- سلمنا که در حدیث هیچ استهجانی پیش نمی آید و اصلاً خودمان از معصوم شنیدیم که فرمودند که فعل است؛ لسان این روتای لسان ترخیص است و احتمال نمی دهیم که شارع در شک در طرو نجاست ترخیص داده باشند اما در شک در وجود نجاست، ترخیص نداده باشند .

... كما أنه إذا شك في شيء أنه من فضلة حلال اللحم أو حرامه أو شك

في أنه من الحيوان الفلاني حتى يكون نجسا أو من الفلاني حتى يكون طاهرا

كما إذا رأى شيئا لا يدري أنه بعة فأر أو بعة خنفساء ففي جميع هذه

الصور يبني على طهارته.

لقاعدة الطهارة

مسألة ۴: لا يحكم بنجاسة فضلة الحية لعدم العلم بأن دمها

سائل

نعم حكى عن بعض السادة أن دمها سائل ويمكن اختلاف الحيات في ذلك

البتة این احتمال خیلی بعید است مگر اختلاف بین مارهای بحری و بری

...و کذا لا يحکم بنجاسة فضلة التمساح للشك المذكور وإن حکي
عن الشهيد أن جميع الحيوانات البحرية ليس لها دم سائل إلا التمساح لكنه
غير معلوم والكلية المذكورة...

اشاره به کلام ایشان دارد که فرمودند : أن جميع الحيوانات البحرية ليس لها دم
سائل.

...أيضا غير معلومة.

الثالث المني من كل حيوان له دم سائل

حراما كان أو حلالا بریا أو بحریا

در چهار مسئله باید بحث شود:

- ۱- منی انسان
 - ۲- منی حیوان غیر ماکول
 - ۳- منی حیوان ماکول
 - ۴- منی حیوان غیر نفس سائل
- من جمله منی زن هم بحص می شود.

مسئله اول: نجاست منی انسان.

از مسلمات کل فی الكل نجاست منی انسان می باشد بله جماعتی از فقهای عامه
قبوا دادند به طهارت منی انسان .

دلیل اول: اجماع.

آقای خوئی ...» و قد تحقق علی نجاسته إجماعنا المحصل و المنقول - كما عن
غير واحد - بل هي من ضروریات مذهبنا لم یختلف فیها اثنان، هذا مضافا الى ورود

روایات کثیریة فیها الصحاح و الموثقات تدل علی نجاسته، و لا یبعد دعوی تواترها علی ذلك. (فقه الشیعة - کتاب الطهارة، ج ۲، ص: ۳۵۰)»

دلیل دوم: روایات.

روایات نجاست منی انسان:

روایت اول:

۳۹۷۷- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحَدِهِمَا ع فِي حَدِيثٍ: فِي الْمَنِيِّ يُصِيبُ التَّوْبَ فَإِنْ عَرَفْتَ مَكَانَهُ فَاغْسِلْهُ وَ إِنْ خَفِيَ عَلَيْكَ فَاغْسِلْهُ كُلَّهُ^۱

که در این روایت منظور از منی یا اطلاق دارد که قدر متیقن آن منی انسان می باشد یا اینکه انصراف به انسان دارد.

روایت دوم:

۴۰۵۵- وَ عَنْهُ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع: قَالَ ذَكَرَ الْمَنِيَّ وَ شَدَّدَهُ وَ جَعَلَهُ أَشَدَّ مِنَ الْبَوْلِ ثُمَّ قَالَ إِنْ رَأَيْتَ الْمَنِيَّ قَبْلَ أَوْ بَعْدَ مَا تَدْخُلُ فِي الصَّلَاةِ فَعَلَيْكَ إِعَادَةُ الصَّلَاةِ وَ إِنْ أَنْتَ نَظَرْتَ فِي ثَوْبِكَ فَلَمْ تُصِبْهُ ثُمَّ صَلَّيْتَ فِيهِ ثُمَّ رَأَيْتَهُ بَعْدَ فَلَا إِعَادَةَ عَلَيْكَ وَ كَذَلِكَ الْبَوْلُ^۲.

روایت سوم:

۳۸۴- وَ بِالْإِسْنَادِ عَنْ سَمَاعَةَ: قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ يَمَسُّ الطَّسْتِ أَوْ الرُّكُوءَ ثُمَّ يَدْخُلُ يَدَهُ فِي الْإِنَاءِ قَبْلَ أَنْ يُفْرِغَ عَلَى كَفِّهِ قَالَ يُهْرِيقُ مِنَ الْمَاءِ ثَلَاثَ حَفَنَاتٍ وَ إِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَلَا بَأْسَ وَ إِنْ كَانَتْ

^۱ وسائل الشیعة ج: ۳ ص: ۴۰۲

^۲ وسائل الشیعة ج: ۳ ص: ۴۲۴

أَصَابَتْهُ جَنَابَةٌ فَأَدْخَلَ يَدَهُ فِي الْمَاءِ فَلَا بَأْسَ بِهِ إِنْ لَمْ يَكُنْ أَصَابَ يَدَهُ شَيْءٌ مِنَ الْمَنِيِّ وَإِنْ كَانَ أَصَابَ يَدَهُ فَأَدْخَلَ يَدَهُ فِي الْمَاءِ قَبْلَ أَنْ يُفْرِغَ عَلَى كَفِّهِ فَلْيَهْرِقِ الْمَاءَ كُلَّهُ ¹.

و احادیث دیگر در این زمینه.

روایات طهارت منی انسان:

² در مقابل روایاتی داریم دال بر طهارت منی انسان :

روایت اول:

۲۱۲۳- وَ بِالْإِسْنَادِ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِي أُسَامَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع: عَنِ الثَّوْبِ تَكُونُ فِيهِ الْجَنَابَةُ فَتُصَيَّبُ السَّمَاءُ حَتَّى يَبْتَلَّ عَلَيَّ قَالَ لَا بَأْسَ. ³

که در سند روایت عبد الله بن بکیر که فطحی مذهب می باشد آمده است و روایت را موثق گردانیده است.

روایت دوم:

۴۱۲۹- مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرْبٍ عَنْ زُرَّارَةَ: قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُجْنِبُ فِي ثَوْبِهِ أَيْتَجَفَّفُ فِيهِ مِنْ غُسْلِهِ فَقَالَ نَعَمْ لَا بَأْسَ بِهِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ النُّطْفَةُ فِيهِ رَطْبَةً فَإِنْ كَانَتْ جَافَةً فَلَا بَأْسَ. ⁴

(احتمال نمی دهیم در صورت رطوبت نجس باشد و در صورت خشک بودن طاهر باشد پس

در روایت حمل بر نزاهت و نظافت می شود.)

روایات دیگری هم داریم لکن عمده این دو روایت است .

¹ وسائل الشیعة ج: ۱ ص: ۱۵۴

² چهارشنبه ۹۰/۰۷/۲۰

³ وسائل الشیعة ۲ ۲۶۸ - ۴۶ باب عدم وجوب الغسل بلبس ثوب فيه

⁴ وسائل الشیعة ۳ ۴۴۶ - ۲۷ باب طهارة بدن الجنب و عرقه

این روایات را توجیه کردند و لکن نیاز به توجیه ندارد، چرا که با توجه به آن همه روایات بر نجاست و ارتکاز بر نجاست دیگر، این روایت ها که ظهور دارند و لو صریح هم باشند، اطمینان حاصل می شود به نجاست منی انسان. این ارتکاز در اینجا رکاری به ظهور ندارد بلکه برای انسان دچار اطمینان می شود و این روایات را علمش را واگذرا می کنیم به امام و خدا.

بحث در مورد منی زن:

آیا زن منی دارد یا خیر (چون فقها فرقی بین زن و مرد نگذاشتند البته ایشان در غسل جنابة مطرح کردند ولی ما در اینجا بیان می کنیم)

اگر در بحث غسل به کلام فقها رجوع شود گفته اند، شیب جنابة خروج منی است چه از مرد خارج شود و چه از زن. ظاهر این کلمات این است که زن هم منی دارد حتی بعضی ادعی اجماع کردند که خروج منی از زن هم موجب جنابت می شود و بعضی ادعای اجماع مسلمین کردند ظاهر این کلمات اتفاق در این است که زن هم منی دارد.

نظرات در مورد منی زن:

قائلین بین متأخرین:

- زن منی دارد
- انکار منی در زن و منی مایع حاصل یطفه را می گویند که مخصوص مرد است.

قائلین به وجود منی در زن به سه وجه استدلال کردند:

وجه اول:

قول اصحات لغت تصریح کردند که: «القاموس: المنی ماء ارجل و المرأة»

مناقشه:

وجه اول نادرست است چرا که معارض دارد: «صحاح و لسان و نهاية: المنی هو ماء الرجل، الماء الغلیظ الذی یخرج من الاحلیل.»

وجه دوم: روایات.

روایات عدیده ای داریم که استفاده می شود زن منی دارد.

روایت اول:

۱۸۹۷-۱۴- و عَنْ جَمَاعَةٍ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ هَارُونَ بْنِ مُوسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ وَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ الزُّبَيْرِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ جَمِيعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ الْكَرِيمِ الْأَوْدِيِّ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ: إِذَا أَمْنَتِ الْمَرْأَةُ وَالْأُمَةُ مِنْ شَهْوَةٍ جَامَعَهَا الرَّجُلُ أَوْ لَمْ يُجَامِعْهَا فِي نَوْمٍ كَانَ ذَلِكَ أَوْ فِي يَقْظَةٍ فَإِنَّ عَلَيْهَا الْغُسْلَ^۱.

روایات معاویه روایات خوبی می باشد چرا که خالی از اضطراب است و شسته و رفته می باشد

مناقشه:

این روایت هم دالالت ندارد چرا که قرینه ای وجود دارد که مشخص می شود منظور امام از منی، منی نبوده است در زوایت آمده است «اذا امنّت من شهوة» مراد انزال است (انزال یعنی به اوج شهوت رسیدن که باعث می شود که در این حالت از مرد منی بیرون آید و از زن رطوبتی شبیه منی نه خود منی چرا که اگر منظور امام از آن منی بود دیگر من شهوة نداشت چرا که منی با بیرون آدن موجب جنابة می شود و نیاز نمی باشد که با شهوت باشد

^۱ وسائل الشیعة ج ۲ ۱۸۹ باب وجوب الغسل بانزال المنی یقظة أو نوما رجلا كان أو امرأة بجماع أو غیره و عدم وجوب غسل الجنابة بغير الجماع و الإنزال.

نکته: منی به معنای ریختن خون است و به مناسبت چون منی هم با دفع مانند خون خارج می شود، به منی هم منی گفته شده است.

الامر السادس: حالا اگر خود کافر خبر به مذکا بودن داد، با وجود اینکه یکی از امارات خبر ذوالید می باشد، آیا خبر او حجت می باشد بر مذکی بودن آن یا خیر؟ در زمان ما بسیار مبتلا به است همین کارخانجاتی که روی محصولات می نویسند حلال آیا اینها مسموع می باشد؟ یا خیر؟

انشاء الله این بحث را سید در طرق ثبوت نجاست مفصلاً بحث می کنند لذا ما فقط رؤوس مطالب را ذکر می کنیم و همین مقدار هم در اینجا کفایت می کند. دلیل حجیت قول ذی الید، سیره عقلاء است اما در سعه وضیق آن اختلاف کردند که ما فقط در اینجا مختار خود مان را می گوئیم

این ذوالید چند صورت دارد:

۱- **ذوالید ثقه می باشد:** طبق نظر کسانی که قائل به حجیت قول ثقه در موضوعات می باشند، دیگر این محل بحث نمی باشد. چرا که در نظر اینها از باب قول ثقه حجت می باشد نه قول ذی الید.

۲- **ذوالید ضعیف باشد:** یعنی شخص دروغگو است این هم محل بحث نمی باشد چرا که شرط حجیت قول ذی الید این است که دروغگو نباشد. کلا دروغگو می باشد نه اینکه این کلام او دروغ است نه در این کلام

۳- **متهم است:** یعنی مجهولی که شواهدی بر دروغ گفتن او در این کلام می باشد و لو ثقه و ضعیف نمی باشد. در حجیت قول او اختلاف شده است و مختار ما عدم حجیت قول او می باشد. فرق نمی کند امور هامة باشد یا خیر.

۴- هیچ یک از بالایی ها نمی باشد بلکه مجهول می باشد: که این خود دو حالت دارد:

- خبری که می دهد از اموری است که ما هم می توانیم خبر داریم مثلاً مثلاً این که ده کیلو گندم به عنوان کفاره بر گردن ما می باشد، فروشنده به ما می گوید این کیسه گندم ده کیلویی می باشد. اینجا کلام او حجت نمی باشد چرا که ما هم می توانیم خبر داریم.

- خبر از اموری می باشد که «لا یعلم الا من قبله»: در اینجا قول او حجت می باشد. مثلاً این که ما می خواهیم لباسی بخریم و نماز بخوانیم خود صاحب لباس می گوید این لباس نجس یا پاک می باشد و ما راهی نداریم برای پی بردن به نجاست و طهارت آن لباس چرا که نجاست و طهارت نشانه ای ندارد که معلوم باشد.

در ما نحن فیه مثلاً بگوید من سر او را بریدم و خفه نکردم خوب این کلام مسموع نمی باشد چرا که می توان در کیسه را باز کرد و دید که راست می گوید یا خیر اما در این کیف ها و گوشتها قول او مسموع می باشد یا مثلاً ما را دعوت کردند به میهمانی و غذایی را برای ما آوردند و صاحب خانه گفت که این گوشت ذبح شرعی شده است که اینجا هم مسموع می باشد.

حتی اگر برای مشخص شدن به آزمایشگاه نیاز داشته باشد در بعضی از موارد نمی توان به قول او اعتماد کرد اما در بعضی از موارد خیر قول او مسموع می باشد و باید به سیره عقلاء رجوع کرد و در جایی که در حجیت آن شک کردیم قاعده کلی این است که: «شک در اماریت و حجیت مساوق و مساوی است با عدم حجیت».

در قول مسلمان هم این تقسیم بندی ها می آید اما چون ید مسلمان خود اماره می باشد، مقدم م شده، دیگر نوبت به این نمی رسد.

۱

۲- سوق المسلمین :

مدرک این اماره: دو دلیل ذکر کردند:

۱- **سیره متشرعه:** مسلمین مسافرت می رفتند و ما یحتاج خود را از بلد تهیه می کردند و تحقیق نمی کردند اگر واقعا این چنین می بود به ما می رسید در حالیکه نه تنها به ما نرسیده است بلکه ما روایات منافی با این تحقیق داریم . پس تحقیق نمی کردند.

که ما سیره را قبول کردیم.

۲- **روایاتی که وارد شده که بعضی سند ندارد و پاره ای معتبر می باشد اما دلالت ندارد اما ما آنهایی را متعرض خواهیم شد که هم سند دارد و هم دلالت .**

صاحب وسائل ، در وسائل ج ۳ باب ۵۰ عمده این روایات را در این باب جمع کرده است . الا یک روایت همه در همین باب می باشد .

۴۲۶۱-۲- وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنِ الْحَلَبِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْخِفَافِ الَّتِي تُبَاعُ فِي السُّوقِ فَقَالَ اشْتَرِ وَ صَلِّ فِيهَا حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ مَيِّتٌ ۲ بَعِيْنِهِ ۳

که ظاهرا خفاف (جمع خف که کفش می باشد) را برای خوردن که نمی خواستند بلکه برای نماز می خواستند.

۴۲۶۲-۳- وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ يَغْنِي ابْنُ مُحَبُّوبٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَأْتِي السُّوقَ فَيَشْتَرِي جُبَّةَ فِرَاءٍ لَا يَدْرِي أَدَكِيَّةٌ هِيَ أَمْ غَيْرُ دَكِيَّةٍ أَوْ يُصَلِّي فِيهَا فَقَالَ نَعَمْ لَيْسَ عَلَيْكُمُ الْمَسْأَلَةُ إِنَّ أَبَا جَعْفَرٍ ع كَانَ يَقُولُ إِنَّ الْخَوَارِجَ ضَيِّقُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِجَهَالَتِهِمْ إِنَّ الدِّينَ أَوْسَعُ مِنْ ذَلِكَ. ۴

۱ سه شنبه ۹۰/۰۹/۲۹

۲ فی هامش الأصل عن الكافي - مיתה.

۳ وسائل الشیعة، ج ۳، ص: ۴۹۱ ۵۰ باب طهارة ما یشتري من مسلم و من سوق المسلمین

۴ همان

۴۲۶۴-۵- وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ ع أَنَّهُ قَالَ: لَا بَأْسَ بِالصَّلَاةِ فِي الْفِرَاءِ الْيَمَانِيِّ وَ فِيمَا صُنِعَ فِي أَرْضِ الْإِسْلَامِ- قُلْتُ فَإِنْ كَانَ فِيهَا غَيْرُ أَهْلِ الْإِسْلَامِ- قَالَ إِذَا كَانَ الْعَالِبُ عَلَيْهَا الْمُسْلِمِينَ فَلَا بَأْسَ. ۱

۴۲۶۵-۶- وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ الرِّضَا ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْخُفَّافِ يَأْتِي السُّوقَ فَيَشْتَرِي الْخُفَّ لَا يَدْرِي أَذَكِّي هُوَ أَمْ لَا مَا تَقُولُ فِي الصَّلَاةِ فِيهِ وَ هُوَ لَا يَدْرِي أَ يُصَلِّي فِيهِ قَالَ نَعَمْ أَنَا أَشْتَرِي الْخُفَّ مِنَ السُّوقِ وَ يُصْنَعُ لِي وَ أَصَلِّي فِيهِ وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ الْمَسْأَلَةُ. ۲

۳۰۰۲۳-۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِينَةَ عَنْ فَضِيلٍ وَ زُرَّارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ أَنَّهُمْ سَأَلُوا أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنْ شِرَاءِ اللَّحْمِ مِنَ الْأَسْوَاقِ وَ لَا يُدْرَى مَا صَنَعَ الْقَصَّابُونَ فَقَالَ كُلُّ إِذَا كَانَ ذَلِكَ فِي سُوقِ الْمُسْلِمِينَ وَ لَا تَسْأَلُ عَنْهُ. ۳

✓ پرسشی از استاد: این لا تسال عنه، شاید به خاطر این باشد که **شبهات موضوعیه** می باشد و در شبهات موضوعیه نیاز به تحقیق نمی باشد؟

۴. اینبغی فی المقام ذکر امور:

۱- در چند تا روایت کلمه سوق آمده بود مراد از سوق چه می باشد :

سوق در نزد عرف: مکان سر پوشیده ای که در آن مقداری مغازه دور هم می باشد اما اگر مکان سرپوشیده باشد که دو مغازه باشد به آن سوق نمی گویند آنچه مسلم می باشد مفهوم عرفی مراد نمی باشد، به دو دلیل:

- مناسبت حکم موضوع که بازار بودن دخل در حکم ندارد و موضوعیتی و خصوصیتی ندارد که این باعث تذکیه شود اما مغازه غیر بازار باعث تذکیه نشود.
- در موثقه اسحاق کلمه سوق نیامده است «فی ما صنع فی ارض الاسلام» و به همین روایت می شود اخذ کرد چرا که اگر در چند روایت قیدی آمده است و در یکی نیامده باشد و از موارد اطلاق التقیید نباشد، می توان به همان روایت غیر مقید اخذ کرد. این از موارد اطلاق و تقیید نمی باشد چرا که هر دو مثبتین می باشد و شرط در اطلاق و تقیید این است که مثبتین نباشد.

۱ همان

۲ همان ص ۴۹۲

۳ وسائل الشیعة ج ۲۴ ۷۰ ۲۹ باب جواز شراء الذبائح و اللحم من سوق المسلمين. به این روایت، روایت فضلاء می گویند چرا که این سه نفر **فُضِّلَ وَ زُرَّارَةَ وَ مُحَمَّدَ بْنَ مُسْلِمٍ** در سند آن وجود دارد.

۴ شنبه ۹۰/۱۰/۰۳

۲- منظور از «مسلمین» در سوق المسلمین، چه می باشد؟ جایی که سوق در آنجاست، غلبه با مسلمین باشد. دلیل آن هم روایت اسحاق می باشد که فرمودند: «اذا كان الغالب فيه المسلمین». درست است که در روایت آمده غالب بلد مسلمین باشند، در حالیکه شما فرمودید که در مکانی که سوق است باید غالب با مسلمین باشد و لو افراد یک محله باشند؛ این به خاطر نکته عرفی است که عرف می گوید بلد خصوصیتی ندارد چرا که سوق اماره بر این است که فروشنده مسلمان است و این نکته در محل هم است و اماره می باشد. و مراد از مسلمین، مومنین و شیعیان نمی باشد بلکه مسلمانان می باشند. چرا که در زمان ائمه ما سوق المومنین به اصطلاح امروز نداشتیم. و اصلاً اینها سوقی نداشتند. اگر هم در روایتی آمده است از مخالفین ما نخرید این حمل بر کراهت می شود بخصوص اینکه در زمان ائمه کسانی بودند که جلد را به صباغی طاهر میدانستند و ضمن اینکه خود امام می فرمایند من می روم از همین سودان و بربر می خرم و «وَاللّٰهُ مَا أَظُنُّ كُلُّهُمْ يُسَمُّونَ هَذِهِ الْبَرْبَرُ وَ هَذِهِ

السُّودَانُ»

۳- آیا سوق المسلمین اماره بر تذکيه است یا اماره بر اسلام بايع؟ اگر اماره بر تذکيه باشد از آنکه می دانیم مسلمان نیست می توانیم بخریم اما اگر اماره بر اسلام باشد در جایی معتبر است که ما علم بر خلاف نداشته باشیم و اگر بدانیم که مسلمان نمی باشد دیگر معتبر نمی باشد.

مشهور فقها سوق را ماره بر اسلام بايع میدانند. اگر دانستید که مسلمان است دیگر سوق اماره نمی باشد چرا که در اینجا ید مسلم است که اماره است.

اگر بدانید که مسلمان نمی باشد که باز هم اماره نمی باشد چرا که اماره در اصطلاح در جایی است که شک داریم. نسبت داده شده است که بعض فقها که اماره بر تذکيه می دانستند که ما خودمان ندیدیم که احتمالاً نظر رایج و از معاریف هم نمی باشند ظاهر هذه البربر و السودان این است که اینها مسلمان بودند و لکن یا حکم را نمی دانستند یا بی موالات بودند اما مشهور اماره بر اسلام می دانستند.

حق با مشهور می باشد به دو نکته:

- مناسبت حکم و موضوع

✓ پرسشی از استاد: تقریب این مناسبت چگونه است؟

- در روایت اسحاق ضابطه را غلبه مسلمانان دانسته اند اگر اماره بر تذکيه بود امام می بایست ضابطه را غلبه مذکی قرار می دادند.

۴- سوق المومنین هم اماره می باشد بر آنچه يعتبر عند المومنین خاصة یا خير؟^۱

در امر تذکيه مومنین با مسلمین اختلاف دارند که در نظر اهل سنت در حلیت نیاز به فلس نمی باشد و اخذ از آب حیاً کفایت می کند البته اگر در خارج آب جان دهد.

نکته: تذکيه در ماهی اماره بر طهارت نمی باشد چرا که هم مذکی آن طاهر می باشد و هم میتة آن.

خوب اگر در بازار مسلمین ماهی خریدیم اماره بر تذکيه می باشد اما ذات الفلّس را اثبات نمی کند. که البته دلیل بر این اماریت الغاء خصوصیت از روایات سوق می باشد که در مورد تذکيه گوسفند و امثال آن بود. چرا که روایات سوق فقط اماره بر تذکيه می باشد. اما آنچه که آنها تذکيه کردند از حیوانات حلال گوشت می باشد یا حرام گوشت؟ این اطمینان می خواهد و سوق اماره بر آن نمی باشد. پس فلس داشتن را هم نمی توان با این روایات اثبات کرد.

^۱ یکشنبه ۹۰/۱۰/۰۴

فقه‌ها قبول کردند که مادر اینجا می‌توانیم به سوق المومنین تمسک کنیم.

در خاویار هم این بحث بوده است که آیا پولک دارد یا خیر؟ که فقه‌ها فتوا داده‌اند به حلیت این تخمهای آن، چرا که تخمهای آنها هم تابع گوشت آنها می‌باشد یعنی اگر گوشت آنها حلال باشد تخم آنها هم حلال می‌باشد.

پس طبق نظر فقها در سوق المسلمین باید یک اطمینان برای او بیاید و آن اینکه این ماهی ذات الفلّس می‌باشد. و در بلاد کافرین علاوه بر آن نیاز به اطمینان به اسلام بایع هم می‌باشد.

دلیل فقها بر اماریت این سوق المومنین:^۱

وجه اول: استفاده از روایت اسحاق بن عمار که فرمودند: «إذا كان الغالب عليه المسلمین فلا بأس» خوب الغاء خصوصیت از مسلمین می‌شود چرا که نکته غلبه است و مسلمین خصوصیتی ندارند بلکه هر جا غلبه‌ای باشد حمل بر غالب می‌شود.

و همان بحثهایی که در سوق المسلمین کردیم در اینجا هم می‌آید یعنی در اینجا هم سوق المومنین یا اماره بر ایمان می‌باشد یا بر ذات الفلّس بودن.

وجه دوم: شارع سوق المسلمین را با این بی‌مبالاتی که دارند، اماره بر تذکیه قرار داده باشد احتمال نمی‌دهیم سوق المومنین را اماره بر ذات الفلّس بودن قرار نداده باشد، که یک اطمینان می‌باشد که اگر برای کسی حاصل شد حجت می‌باشد اما اگر حاصل نشد حجت نمی‌باشد. که این اطمینان نوعی می‌باشد.

مختار ما: ما هر دو استدلال را قبول کردیم.

✓ پرسشی از استاد: شما دیروز فرمودید که در هر جا غلبه‌ای وجود داشته باشد از نوع افعال انسان باشد این اماره است بر اینکه عمل افراد مشکوک را حمل بر غالب بکنیم و مثالی که فرمودید این بود که اغلب مسلمانها گوشت گوسفند را ذبح می‌کنند ممکن است که بتوانیم بگوئیم این غالب اماره باشد بر اینکه آن گوشتی که ذبح می‌کنند، گوشت حیوانات حلال گوشت می‌باشد، در حالیکه به نظر میرسد افعال انسانها با ایمان اسلام دارای فرقی می‌باشد که به خاطر آن فرق نبوان الغاء خصوصیت کرد چرا که انسان به محض گفتن شهادتین حکمیه اسلام او می‌شود در دیگر نیاز به حفظ آن نیم‌باشد و با ارتداد است که اسلام او منبغمی شود به خلاف افعال اختیاری انسان که برای انجام ندادند آن علم برخلاف آنچه در شریعت آنها وارد شده است، به خصوص اگر آنچه در شریعت آنها وارد شده باشد، دارای موونه خاصی باشد، انجام ندادن آن، خیلی راحت تر است از برگشت از اسلام و ایمان.

۲

۳- ارض المسلمین

^۱ ظاهراً آقای خوئی در منهاج دلیل را ذکر کردند اما ایشان این اماریت سوق المومنین را قبول کردند.

^۲ دوشنبه ۹۰/۱۰/۰۵

^۳ ای اماره الثالثة علی تذکیه المیتة

مسألة ۶ :

محکوم بالطهارة..... کذا ما يوجد في أرض المسلمين^۱ مطروحا إذا

كان عليه أثر الاستعمال^۲ لكن الأحوط الاجتناب

دلیل: فقط یک دلیل ذکر کردند: موثقه عمار بن اسحاق :

عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ ع أَنَّهُ قَالَ: لَا بَأْسَ بِالصَّلَاةِ فِي الْفِرَاءِ الْيَمَانِيِّ وَفِيمَا صُنِعَ فِي أَرْضِ الْإِسْلَامِ- قُلْتُ فَإِنْ كَانَ فِيهَا غَيْرُ أَهْلِ الْإِسْلَامِ- قَالَ إِذَا كَانَ الْغَالِبُ عَلَيْهَا الْمُسْلِمِينَ فَلَا بَأْسَ^۳.

این را از ذیل روایت فهمیده اند: «اذا كان الغالب عليها المسلمين فلا باس» که ارض الاسلام، اماره بر اسلام متصرف میباشد. و وقتی اماره بر اسلام بایع باشد خوب وقتی این جعل اماریت ثمره دارد که دال بر مذکی بودن مطروحه بکند و الا این جعل اماریت اغو خواهد شد، البته دال بر تذکیه آن می باشد اما دال بر حلّیت زمانی می باشد که تصرف آن تصرف برای خوردن باشد که حلّیت هم از آن فهمیده شود و الا فقط دال بر طهارت می باشد.

وجه احتیاط سید: چرا که صدر روایت در مورد مصنوعات (فی ما صنع) می باشد و این احتمال می باشد که این اماره فقط در مورد مصنوعات باشد . اما این احتمال وجود ندارد در نزد عرف که مصنوعات خصوصیتی داشته باشد که غیر مصنوعات نداشته باشد که ارض الاسلام فقط اماره بر مصنوعات باشد و در غیر مصنوعات نباشد.

^۱ خواه معمور باشد یا خیر معمور نباشد.

^۲ یعنی به گونه ای باشد که یقین یا اطمینان داشته باشیم که این کار انسان بوده است و کار حیوان نبوده است چرا که تذکیه در مورد انسان می باشد و حیوان نمی تواند مذکی باشد.

^۳ وسائل الشیعة، ج۳، ص: ۴۹۱ ۵۰ باب طهارة ما یشتري من مسلم و من سوق المسلمین

هذا تمام الكلام فى امارات التذكية.

مسألة ۷: ما يؤخذ من يد الكافر أو يوجد في أرضهم محكوم بالنجاسة

إلا إذا علم سبق يد المسلم عليه.

دلیل: استصحاب عدم تذکيه نه اینکه يد کافر اماره بر عدم تذکيه می باشد. خیر چون وقتی يد، يد مسلمان نبود دیگر اماره بر تذکيه نداريم و يد کافر هم که اماريت بر چیزی ندارد پس نوبت به اصل می رسد.

^۱ تنبيه: اثر استعمالی که در مطروحه در ارض مسلمین وجود دارد، باید استعمالی باشد که مشخص باشد که متصرف انسان بوده است بلکه باید نوع تصرف هم تصرفی باشد که فقط برای خوردن این تصرف را انجام می دهند. نه برای طاهر شدن آن.

بحث در جایی است که اگر اماره ای بر تذکيه نداشتیم مقتضای اصل علمی چه می باشد؟

مشهور گفته اند که متضای اصل عملی نجاست می باشد.

جماعتی از غیر مشهور از بزرگان مثل آقایان خوئی، صدر و تبریزی قائل به طهارت شده اند.

اختلاف در موضوع نجاست است که میته می باشد یا غیر مذکی؟

و اگر میته می باشد، میته را چه معنا می کنیم؟

توضیح مختصر در حقیقت میته :

^۱ سه شنبه ۹۰/۱۰/۰۶

حیوانی که زهاق روح شده یا میتة است یا مذکی که از این دو حالت خارج نمی باشد «ضدین لا ثالث لهما»

حیوانی که زهاق روح شده چهار حالت دارد:

۱- به مرگ طبیعی مرده است .

۲- به قتل رسیده ولکن ذبح نشده است.

۳- ذبح شده نه به دستور شرعی .

۴- ذبح شرعی شده است.

سه قسم اول را میتة می گویند و قسم چهارم را مذکی می گویند.

در مقابل مذکی ، غیر مذکی را داریم که مصداق غیر مذکی و میتة یکی می باشد اما به لحاظ مفهومی تفاوت دارند که مفهوم میتة مفهوم وجودی است بخلاف غیر مذکی که مفهوم عدمی می باشد و اثر آن در اجرای اصل استصحاب عدمی و وجودی حاصل می شود. که در مشکوک استصحاب غیر مذکی را داریم^۱ بخلاف میتة که استصحاب میتة را نداریم بلکه غیر میتة بودن را داریم.

اگر موضوع نجاست را میتة گرفتیم استصحاب می گوید غیر میتة می باشد اما اگر غیر مذکی بود استصحاب می گوید، نجس است .

پس باید برویم سراغ ادله که بینیم که موضوع نجاست میتة می باشد یا غیر مذکی

مشهور می گفتند موضوع نجاست غیر مذکی می باشد حتی در ادله ای که میتة آمده است منظور غیر مذکی می باشد ولی غیر مشهور گفته اند که موضوع نجاست ، میتة می باشد.

پس باید برویم سراغ ادله که موضوع نجاست را چه قرار داده است؟

^۱ همه قبول دارند که استصحاب عدم تذکیه جاری می شود اما بحث در این است که این عدم تذکیه موضوع چه می باشد ؟ البته باید توجه داشت که این عدم تذکیه میتة بودن را اثبات نمی کند ، چرا که می شود اصل مثبت.

ما سه حکم شرعی داریم که مربوط به میتة می باشد:

- ۱- نجاست .
- ۲- حرمت اكل .
- ۳- بطلان نماز .

که در این سه مورد اختلاف شده است که موضوع چه می باشد؟ جماعتی قائل هستند که موضوع آنها میتة می باشد و بعضی گفته اند غیر مذکی می باشد.

مشهور می گویند که موضوع آن غیر مذکی می باشد و غیر مشهور می گویند که موضوع آن میتة می باشد.

۱- نجاست:

روایات دال بر نجاست میتة سه دسته هستند:

- عنوان میتة آمده .
- عنوان جیفه^۱ آمده است .
- هیچ یک نیامده است و لکن به مناسبت فهمیدیم که منظور میتة میباشد.^۲

روایاتی که عنوان میتة آمده است:

۵۰۲- ۱- مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا جَعْفَرٍ عَ عَنِ

الْبُئْرِ يَفْعُ فِيهَا الْمَيْتَةُ فَقَالَ إِنْ كَانَ لَهَا رِيحٌ نَزَحَ مِنْهَا عِشْرُونَ دَلْوًا ۳

۳۳۹- ۲- وَ بِالْإِسْنَادِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ

مَعْرُوفٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْقَمَّاطِ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع

^۱ زهاق روح شده متعفن که امر وجودی می باشد.

^۲ مثلاً راوی سوال کرده است که موشی داخل روغن افتاده است آیا این روغن نجس است یا طاهر؟ مشخص می شود که منظور موش مرده می باشد چرا که موش زنده که نجس نمی باشد که منجس روغن باشد.

^۳ وسائل الشیعة ج ۱ ص ۱۹۵ باب ۲۲ باب ما ینزع لوقوع المیتة و اغتسال الجنب

يَقُولُ فِي الْمَاءِ يَمُرُّ بِهِ الرَّجُلُ وَ هُوَ نَقِيعٌ فِيهِ الْمَيْتَةُ وَ الْجَيْفَةُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ كَانَ الْمَاءُ قَدْ تَغَيَّرَ رِيحُهُ أَوْ طَعْمُهُ فَلَا تَشْرَبْ وَ لَا تَتَوَضَّأُ مِنْهُ وَ إِنْ لَمْ يَتَغَيَّرْ رِيحُهُ وَ طَعْمُهُ فَاشْرَبْ وَ تَوَضَّأُ. ١

۳۰۳۲۷-۵- و عَنْهُ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ السَّمَنِ تَقَعُ فِيهِ الْمَيْتَةُ فَقَالَ إِنْ كَانَ جَامِداً فَأَلْقِ مَا حَوْلَهُ وَ كُلِّ الْبَاقِي فَقُلْتُ الزَّيْتُ فَقَالَ أَسْرَجْ بِهِ. ٢

۳۰۳۶۸-۶- «۶» وَ عَنْهُ عَنْ فَضَالَةَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ آيَةِ أَهْلِ الْكِتَابِ- فَقَالَ لَا تَأْكُلْ فِي آيَتِهِمْ إِذَا كَانُوا يَأْكُلُونَ فِيهِ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ. ٣

روایاتی که عنوان جیفه در آنها آمده است:

۳۳۶-۱- مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ الْمُفِيدِ عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قُلُوبِيهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: كُلَّمَا عَلَبَ الْمَاءُ عَلَى رِيحِ الْجَيْفَةِ فَتَوَضَّأُ مِنَ الْمَاءِ وَ اشْرَبْ فَإِذَا تَغَيَّرَ الْمَاءُ وَ تَغَيَّرَ الطَّعْمُ فَلَا تَوَضَّأُ مِنْهُ وَ لَا تَشْرَبْ. ٤

۳۳۹-۴- وَ بِالْإِسْنَادِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَلِيِّ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْقَمَّاطِ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ فِي الْمَاءِ يَمُرُّ بِهِ الرَّجُلُ وَ هُوَ نَقِيعٌ فِيهِ الْمَيْتَةُ وَ الْجَيْفَةُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ كَانَ الْمَاءُ قَدْ تَغَيَّرَ رِيحُهُ أَوْ طَعْمُهُ فَلَا تَشْرَبْ وَ لَا تَتَوَضَّأُ مِنْهُ وَ إِنْ لَمْ يَتَغَيَّرْ رِيحُهُ وَ طَعْمُهُ فَاشْرَبْ وَ تَوَضَّأُ. ٥

۱ وسائل الشیعة ج ۱ ص ۱۳۸ باب ۳ باب نجاسة الماء بتغير طعمه أو لونه أو ريحه بالنجاسة لا بغيرها من أي قسم كان الماء.

۲ وسائل الشیعة ج ۲۴ ص ۱۹۵ باب ۴۳ باب أن الفأرة ونحوها إذا ماتت في الزيت أو السمن أو نحوهما وكان مائعا حرم أكله و جاز الاستصباح به و بيعه ممن يستصبح به مع بيان حاله و إلا تعين إراقته و إن كان جامدا أخذت و ما حولها و حل الباقي.

۳ وسائل الشیعة ج ۲۴ ص ۲۱۱ باب ۵۴ باب تحريم الأكل في أواني الكفار مع العلم بتنجيسهم لها لا مع عدمه.

۴ وسائل الشیعة ج ۱ ص ۱۳۷ باب ۳ باب نجاسة الماء بتغير طعمه أو لونه أو ريحه بالنجاسة لا بغيرها من أي قسم كان الماء.

۵ وسائل الشیعة ج ۱ ص ۱۳۸ باب ۳ باب نجاسة الماء بتغير طعمه أو لونه أو ريحه بالنجاسة لا بغيرها من أي قسم كان الماء.

پس عنوان نجاست، میته می باشد^۱ که استصحاب می گوید که غیر میته می باشد و طاهر.

دلیل مشهور: بعضی غفلت کرده اند و بعضی از میته یک مفهوم شرعی درست کرده اند و گفته اند: مفهوم شرعی میته امر عدمی می باشد و مفهوم شرعی مد نظر می باشد نه مفهوم عرفی که امر وجودی و زهاق روح شده به غیر سبب شرعی^۲ می باشد.

✓ پرسشی از استاد: آنها که مفهوم عدمی از میته درست کرده اند، اسم آن مفهوم عدمی را چه گذاشته اند؟

۲- حرمت اکل:۳

اما موضوع حرمت اکل:

آیات و روایاتی که در مورد حرمت اکل آمده، موضوع حرمت را هم میته قرار داده است و هم غیر مذکی:

«حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ...»^۴ که به مناسبت حکم و موضوع، منظور از آن حرمت اکل میباشد.

این آیه ذیلی هم دارد: «وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ»^۵ یعنی میته ای که حیوان آن را دریده است و مجروح کرده باشد و هنوز نمرده است اما اگر بمیرد دیگر نمی توانید شما آن را بخورید. حلیت معلق شده بر تذکیه معنای آن این است که موضوع حرمت، غیر مذکی می باشد.

در صدر آیه عنوان حرمت اکل، «میتة» آمده است اما در ذیل آن، «غیر مذکی» آمده است.

روایات هم اینطور می باشند و هر دو به عنوان موضوع حرمت اکل آمده است.

در آخر موضوع حرمت چه شد؟

موضوع حرمت اعم می باشد نه اینکه موضوع جامع است.

^۱ جیفه هم عنوان وجودی است و خصوصیتی ندارد و همان میته می باشد و فقط متعفن شده است. و در جریان اصل عملی هم تفاوتی ندارد.

^۲ خواه آن شریعت اسلام باشد یا خیر بلکه فقط باید یک دین آسمانی باشد.

^۳ چهارشنبه ۹۰/۱۰/۰۷

^۴ المائدة: ۳

^۵ همان

فرق جامع با اعم: جامع عنوان سومی می باشد که چند فرد که داریم تحت آن عنوان داخل می شوند و بر تک تک افراد قابل صدق نمی باشد بلکه به جمیع بما هو جمیع صدق می کند. اما در عام چند عنوان می باشد که همه آن چند عنوان بر یک فرد یا تک تک چند فرد قابل صدق می باشند؛ هر میته ای غیر مذکی می باشد و بالعکس.

کی حلال می باشد؟ که این دو عنوان نباشد.

کی حرام می شود؟ که یکی از این دو عنوان باشد. و همیشه عنوان عدمی استصحاب می شود.

۳- بطلان نماز: ۱

در نماز هم ستر واجب است و هم لباس و هر کدام به تنهایی کفایت نمی کند.

یکی از شرائط لباس و ساتر این است که از اجزاء میته نباشد و حتی نباید میته در نماز همراه داشته باشد.

صحبت در این است که آنچه در لباس و ساتر و همراه موجب بطلان نماز می باشد، اجزاء میته است یا غیر مذکی؟

فقهها دو دسته شدند:

- مشهور از اجزاء غیر مذکی نباشد.
- عده ای: از اجزاء میته نباشد.

ثمره در جریان استصحاب نمایان می شود اگر غیر مذکی بود استصحاب می گوید غیر مذکی می باشد و اینها مبطل می باشد اما اگر میته باشد استصحاب می گوید میته نمی باشد و می توان نماز خواند.

ماهی طبق نظر هر دو گروه مبطل می باشد.

✓ پرسشی از استاد: چه فرقی بین مردار ماهی و غیر ماهی می باشد که در اینجا هر دو گروه اتفاقی شدند و اختلافی نشده است؟

مقتضای دلائل چه می باشد؟ ما تابع غیر مذکایی ها هستیم.

روایات در اینجا هم مانند روایات در حرمت اکل دو دسته می باشند، هم میته آمده است و هم غیر مذکی.

روایاتی که معلق بر عدم تذکیه کرده اند:

۵۳۴۴- ۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ قَالَ

سَأَلَ زُرَّارَةَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الصَّلَاةِ.... قَالَ يَا زُرَّارَةُ هَذَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص- فَاحْفَظْ ذَلِكَ يَا زُرَّارَةُ

فَإِنْ كَانَ مِمَّا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ فَالصَّلَاةُ فِي وَبَرِهِ وَبَوْلِهِ وَشَعْرِهِ وَرَوْثِهِ وَالْبَّانِيهِ وَكُلِّ شَيْءٍ مِنْهُ جَائِزٌ إِذَا

عَلِمْتَ أَنَّهُ ذَكِيٌّ فَدَكَّاهُ الذَّبْحُ ۲....

۱ شنبه ۹۰/۱۰/۱۰

۲ وسائل الشیعة ج ۴ ۳۴۵ باب جواز الصلاة في الفراء و الجلود و الصوف و الشعر و الوبر و نحوها إذا كان مما يؤكل لحمه بشرط التذكية في الجلود و عدم جواز الصلاة في شيء من ذلك إذا كان مما لا يؤكل لحمه و إن ذكي و جواز الصلاة في كل ما كان من نبات الأرض

جواز صلاة معلق شده است بر تذکيه و جمله شرطيه می باشد و از مفهوم آن این فهم را کرده اند.

علمی هم که در اینجا آمده است طریقت دارد نه موضوعیت داشته باشد. چرا که در لسان فقها معروف می باشد که اگر در روایتی یا کلامی، علم اخذ شده باشد و قرینه ای در کلام نباشد که این علم موضوعیت دارد، عرف از این علم طریقت می فهمد نه موضوعیت.

روایاتی که معلق بر میته کرده اند:

۵۳۴۰- ۱- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْجِلْدِ الْمَيِّتِ أَوْ يُلْبَسُ فِي الصَّلَاةِ إِذَا دُبِغَ؟ قَالَ لَا وَ لَوْ دُبِغَ سَبْعِينَ

مَرَّةً.^۱

البته در نظر کسانی که مفهوم وصف را به نحو کلی یا جزئی را قبول کرده باشند، این روایت می تواند مستند آنها باشد.

این روایت دلالت ندارد چرا که میت در سوال سائل آمده است نه در کلام امام علیه السلام. و گفتیم به میته هم عدم تذکيه می گویند و ممکن است امام به این خاطر قائل به عدم صحت نماز در آن شدند.

پس موضوع بطلان نماز شد عدم تذکيه.

پرسشی از استاد: پس غیر مشهور با روایت اول چه می کنند؟

۷ مسألة..... محكوم بالنجاسة إلا إذا علم سبق يد المسلم عليه.^۲

چرا که يد مسلم اماره می باشد.

۳ مسألة ۸: جلد الميتة لا يطهر بالدبغ.....

مراد ایشان از میته، میته ای غیر از کلب و خنزیر می باشد حتی در نزد اهل سنت، درست است که نسبت داده اند که دباغی کلب هم در نزد آنها مطهر می باشد، اما ظاهراً این نسبت اشتباه می باشد.

این نظر در مقابل اهل سنت است که ایشان قائل بودند که بعد از دباغی جلد آنها پاک می شود نه اینکه مذکی می شود. پس پاک می باشد اما پوشیدن آنها در نماز مبطل می باشد. پس پوست دباغی شده جلد میته ای می باشد ظاهر.

^۱ وسائل الشیعة ج ۴ ۳۴۳ ۱ باب عدم جواز الصلاة في جلد الميتة وإن دبغ

پرسشی از استاد: ظاهراً این روایت دال بر این می باشد که موضوع در جواز صلاة، هر دو موضوع با هم می باشد، چرا که در آن زمان شبهه این بوده است که آیا میته با دباغی تذکيه می شود یا خیر کما اینکه اهل سنت به این امر فتوا داده اند، خوب در میته نیاز به تذکيه می باشد که سائل سوال از تذکيه آن کند اما اگر تذکيه شده باشد دیگر جای سوال نمی باشد چون ولو اینکه دباغی هم موجب تذکيه باشد، میته را تذکيه می کند نه مذکی را. در آن زمان هم این شبهه نبوده است که برای نماز لازم است از پوست دباغی شده استفاده شود که حال اشکال شود که ممکن می باشد، شک و سوال این سائل از آن بوده است.

^۲ العروة الوثقى (للسيد اليزدي)؛ ج ۱، ص: ۶۱

^۳ دوشنبه ۹۰/۱۰/۱۲

در میان فقهای شیعه به سه نفر نسبت داده شده است ابن جنید و صدوق که در من لا یحضره الفقیه^۱ روایتی که گفته جلد به دباغی پاک می شود را آورده است و فیض کاشانی که قول ابن جنید را نقل کرده است و قول ایشان را تأیید کرده ست.

روایاتی که دلالت می کند بر آنکه دباغی مطهر می باشد همه ضعیف می باشند.

۴۲۹۳-۴- «۱» وَ بِالْإِسْنَادِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هِلَالٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَبَّاجِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ إِني أَدْخُلُ سُوقَ الْمُسْلِمِينَ - أَغْنِي هَذَا الْخَلْقَ الَّذِينَ يَدْعُونَ الْإِسْلَامَ - فَأَشْتَرِي مِنْهُمْ الْفِرَاءَ لِلتَّجَارَةِ فَأَقُولُ لِصَاحِبِهَا أَلَيْسَ هِيَ ذَكِيَّةٌ فَيَقُولُ بَلَى فَهَلْ يَصْلُحُ لِي أَنْ أُبَيْعَهَا عَلَى أَنَّهَا ذَكِيَّةٌ فَقَالَ لَا وَ لَكِنْ لَا بَأْسَ أَنْ تَبَيْعَهَا وَ تَقُولَ قَدْ شَرَطَ لِي الَّذِي اشْتَرَيْتُهَا مِنْهُ أَنَّهَا ذَكِيَّةٌ قُلْتُ وَ مَا أَفْسَدَ ذَلِكَ قَالَ اسْتِحْلَالُ أَهْلِ الْعِرَاقِ لِلْمَيْتَةِ وَ زَعَمُوا أَنَّ دِبَاغَ جِلْدِ الْمَيْتَةِ ذَكَائُهُ ثُمَّ لَمْ يَرْضَوْا أَنْ يَكْذِبُوا فِي ذَلِكَ إِلَّا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص. ۲۰

در روایت عنوان مذکی آمده است اما منظور طهارت می باشد چرا که کسی در تذکیه بدان عمل نکرده است. ضعف آن بخاطر محمد بن عبد الله بن هلال می باشد که مهمل است.

البته به روایات صحیح السندی استدلال کرده اند اما دلالت ندارد مثل آقای خوئی که به این روایت عمل کرده اند:

۵۳۴۰-۱- مُحَمَّدٌ بْنُ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْجِلْدِ الْمَيْتِ أَيْلُبَسُ فِي الصَّلَاةِ إِذَا دُبِغَ؟ قَالَ لَا وَ لَوْ دُبِغَ سَبْعِينَ مَرَّةً ۳.

عدم دلالت آن هم به بیانی می باشد که قبلاً گفته شد. که میده در کلام امام نیامده است بلکه در کلام سائل آمده است و ممکن است به خاطر عدم مذکی بودن امام اینگونه جواب داده اند پس روایت می شود مجمل.

مرحوم صدر: انصاف این است که به روایت نمی توان به عدم مطهریت دباغی استدلال کرد؛ بلکه باید به سراغ اصل عملی رفت که استحباب نجاست می باشد اگر این اصل را در شبهات حکمیه جاری بدانیم اما اگر ندانیم نوبت می رسد به قاعده طهارت، ضمن اینکه در بین فقهای اهل شیعه ارتکازی بوده بر عدم مطهریت و اطمینان می آید که ارتکاز مومنین هم بوده است و این ارتکاز را از ائمه علیهم السلام گرفته باشند و مخالفت ابن جنید هم اخلاقی ایجاد نمی کند چرا که ابن جنید که مخالفت زیادی با فقهای شیعه دارند و عقائدی مطابق عامه دارند چرا که ایشان مستبصر بوده اند و فیض

^۱ که ادعای ایشان این است که به آن روایات فقوا هم می دهد

^۲ وسائل الشیعة ج ۳ ۵۰۳ باب عدم طهارة جلد المیتة بالدباغ و عدم جواز الصلاة فيه و تحريم الانتفاع بها و كراهة الصلاة فيما يشترى ممن يستحل الميتة بالدباغ

^۳ وسائل الشیعة ج ۴ ۳۴۳ باب عدم جواز الصلاة في جلد الميتة وإن دبغ

هم که متاخر بوده است به ارتکاز اشکالی وارد نمی کند و مرحوم صدوق هم که روایتی آورده است لفظ دباغی نیامده است و ایشان هم روایت را نقل کرده اند و فتوا نداده اند و اگر از این ارتکاز اطمینان آید می توان بدان عمل کند و بدان فتوا داد اما اگر اطمینان نیامد می تواند فتوا ندهد و احتیاط کند. ما ارتکاز را قبول کردیم و این اطمینان برای ما آمده است

مسألة ۸: ولا يقبل الطهارة شيء من الميتات

دلیل :

۱- اطلاق دلائل نجاست میتة. چرا که تطهیر، آنها را از حقیقت خودشان خارج نمی کند و باز روایت شامل حال آنها می شود. ما قبول نکردیم چون اصلاً اطلاقاتی در نجاست میتة نداشتیم.

۲- ارتکاز متشرعه این است که میتة از اعیانی می باشد که با طهارت پاک نمی شود.

۳- اما اگر نوبت به اصل عملی برسد اگر استصحاب را در شبهات حکمیه جاری دانستیم، نجاست استصحاب می شود و اگر جاری ندانستیم نوبت می رسد به قاعده طهارت. یعنی بعد از تطهیر اگر شک کردیم که آیا طاهر شده است یا خیر؟ حکم، حکم اصل عملی می باشد.

کسی اشکال نکند که استحالة مطهر می باشد در حالیکه شما گفتید که میتة مطهری ندارد، این تسامح در تعبیر فقها می باشد نه اینکه واقعا استحالة مطهر می باشد، چرا که استحالة انعدام موضوع می باشد.

مسألة ۸: سوی میت المسلم فإنه يطهر بالغسل.

^۱ این ارتکاز نمی تواند مبتنی بر روایات بوده است چرا که سند این روایات در نزد آنها هم ضعیف بوده است چرا که عبد الله بن هلال مهمل می باشد و در بین کتب رجالی کسی به آن اشاره نکرده است. درست است که روایت مطابق با احتیاط بوده است و سکوت امام دلالت بر رضایت ائمه علیهم السلام نمی کند، اما در اینجا پس اگر دلالت نمی کرد چرا این ارتکاز بوجود آمده است عامه که قائل به طهارت بودند امام هم که سکوت کردند، پس این ارتکاز از کجا آمده است. و چون بحث حجیت نمی باشد بلکه بحث اطمینان می باشد، نیاز به امضاء شارع نداریم اما فقط می خواهیم بفهمیم که نظر حضرت بوده است یا خیر؟

^۲ سه شنبه ۹۰/۱۰/۱۳

جسد مسلمان هم و لو شهید باشد، علی القاعده نجس می باشد اما بعد از غسل می شود طاهر.

دلیل آن نصوص عدیده ای می باشد که به آنها مفصله می گویند چرا که بین میت انسان و غیر انسان تفصیل داده است. مثل:

۳۶۷۵-۵- وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ^۱ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَيْهِ رَجُلٌ أَصَابَ يَدَيْهِ أَوْ بَدَنَهُ ثَوْبُ الْمَيِّتِ الَّذِي يَلِي جِلْدَهُ قَبْلَ أَنْ يُغَسَّلَ هَلْ يَجِبُ عَلَيْهِ غَسْلُ يَدَيْهِ أَوْ بَدَنِهِ فَوَقَّعَ عِذَا أَصَابَ يَدَكَ جَسَدُ الْمَيِّتِ قَبْلَ أَنْ يُغَسَّلَ فَقَدْ يَجِبُ عَلَيْكَ الْغَسْلُ.^۲

با توجه به سوال سائل، جواب امام در مورد نجاست می باشد نه در مورد وجوب غسل مس میت، چرا که در سوال سائل غسل دست و بدن بوده است نه غسل^۳ و دستش هم که به میت نخورده است بلکه به لباس میت خورده است و اگر سوال از غسل بود دیگر سوال از غسل ید معنی نداشت. بلکه سوال از غسل و سر و بدن می شد.

مسألة ۹ : السقط قبل ولوج الروح نجس.....

آیا سقط شده ای که روح در آن دمیده نشده است، پاک است یا نجس. محل ابتلاء، بچه سقط شده انسان می باشد. معروف و فتوای مشهور این است که سقط هم قبل از ولوج روح نجس می باشد. دلیل: به سه وجه مهم اشاره می کنیم:

۱- در ادله، موضوع نجاست، میتی می باشد که هم انسان روح در او دمیده شده را شامل می شود و هم حیوان مشرف بر دمیدن روح. پس عرفا بر سقط بدون روح، میت می گویند. البته مشروز بر این که مشرف بر دمیدن روح باشد والا تصریح کردند که اوایل که خیلی با ولوج روح فاصله زیادی دارد را نمی گیرند. ما هم گفتیم که بعید نمی باشد که مفهوم عرفی آن را بگیرد اما جز ما نمی توان گفت اما اگر هم بگیرد اثری ندارد.

مناقشه: ما اطلاقاتی نداریم که «المیته نجسة» و اتفاقاً در تمام روایات در مورد حیواناتی بوده است که حیوان در آب افتاده است و همه آنها ولوج روح شده است.

۴

۲- به روایات حواله استدلال کرده اند: چون جنین قبل از سقط جزئی از مادر می باشد، می شود نجس.

^۱ ایشان در عصر غیبت صغری زندگی می کردند و نامه های ایشان به امام عسگری علیه السلام بوده است و نقل نشده است که به حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف نامه ای نوشته باشند و در اینجا هم ظاهراً نامه ایشان به امام عسگری علیه السلام بوده است.

^۲ وسائل الشیعة ج ۳ ۲۹۰ ۱ باب وجوب الغسل بمس میت الآدمی بعد برده و قبل غسله و کراهة مسّه حیثینذ.

^۳ بعضی از این روایت استفاده کرده اند که در نجاست میت نیاز به این نمی باشد بدن او تر باشد.

^۴ چهارشنبه ۹۰/۱۰/۱۴

دو اشکال شده:

- از اجزاء مادر نمی باشد بلکه مانند بیض حیوان می باشد.
- سلمنا جزء مادر باشد روایات الیات و حباله اطلاقی ندارد که این مورد را هم بگیرد. امام فرمودند الجزء المنفصل نجس، که اطلاقی داشته باشد بلکه تمام موارد گفته شده از اجزاء خارجی بودند^۱ و نمی توان از آنها استفاده کرد

و الغاء خصوصیت کرد.

حاج آقا رضا همدانی تمسک به روایتی کرده اند: «ذکاة الجنین، ذکاة امه» از این فهمیده می شود که جنین بر دو قسم است مذکی و میتة. مذکی جنینی است که مادرش تذکيه شده باشد و میتة جنینی که مادرش تذکيه نشده باشد. در اینجا که مادرش مذکی نشده است پس می شود میتة. و نجس می باشد.^۲

✓ پرسشی از استاد: [۸] چطور از روایت «ذکاة الجنین ذکاة امه» فهمیده می شود که موضوع نجاست، عدم التذکيه می باشد؟ اگر جواب داده شود که طهارة جزء لا ینفک ذکاة می باشد و در اینجا که امام فرمودند ذکاه الجنین ذکاه امه یعنی طهارة جنین به ذکاه مادرش می باشد خوب صریحا امام می فرمایند موضوع طهارة عدم التذکيه است. جواب داده می شود در جایی چنین مفهومی دارد که ما قال به مفهوم لقب شویم در حالیکه ما مفهوم لقب را قبول نداریم.

اشکال:

اولا: درست است فهمیده می شود که مذکی دارد و غیر مذکی. اما این در مورد حیوانی است که روح در آن دمیده شده باشد. و مقسم مذکی و غیر مذکی، حیوان می باشد.

ثانیا: سلمنا که به این جنین صدق حیوان می شود یا اینکه مقسم اعم از حیوان می باشد، امام در این روایت می فرمایند حیوانی که ذکاة می پذیرد ذکاتش به تذکيه مادر است اما نمی گوید کی قبول تذکيه می کند، قبل از ولوج روح یا بعد از آن؟ آیا هر جنینی تذکيه می پذیرد؟ خیر ساکت می باشد. و اطلاقی ندارد که بتوان بوسیله آن قبل از ولوج روح را استفاده کرد.

ثالثا: این فقط در مورد غیر بچه انسان می باشد اما در بچه انسان که مادر تذکيه نمی پذیرد از محل بحث خارج می باشد.^۳

پس ما وجهی نداریم پس نوبت می رسد به اصل عملی که مقتضای آن طهارة می باشد البته در فتوا جای احتیاط می باشد چرا که بعید نمی باشد که در جنینی که اجزائش تام باشد، عرفا صدق میتة بکند، کما اینکه در آن ادله نجاست میتة شبیه اطلاق وجود دارد.

^۱ البته نمی توان گفت تمام آنچه در حباله افتاده بود از اجزاء تحله الحیة بود و جنین از تحله الحیة نمی باشد، چرا که آن را به حیة مادر از تحله الحیة می دانیم و فرض این است که ما او را از اجزاء مادر به صورت سلمنا پذیرفتیم. ضمن اینکه لفظ ما لا تحله الحیة [۷] به عنوان موضوع نجاست اخذ نشده بود که بگوئیم اطلاقی دراد بلکه در روایت تعدادی از مالاتحله الحیاتها را نام برده بود و ما به الغاء خصوصیت فهمیدیم اما نسبت به این مورد الغاء خصوصیت روشن نمی باشد.

^۲ اشکال نشود که میتة را اثبات نکردید بلکه غیر مذکی را اثبات کردید چرا که ایشان می تواند بگوید که همین روایت می گوید که غیر مذکی نجس می باشد و در صورت قبول می شود استفاده کرد که موضوع نجاست غیر مذکی می شود.

^۳ اگر بر جنین اطلاق جیفه هم شود در روایت نجاست جیفه اطلاقی نداریم و در مقام بیان نمی باشند که استفاده شود که جنین نجس می باشد.

مسألة ۹:.....و كذا الفرخ في البيض.

جوجه داخل تخم مرغ قبل از ولوج روح هم نجس می باشد.
دلیل آن: وجه اول گفته شده در مورد سقط قبل از ولوج روح، در مورد این تخم مرغ هم می آید اما وجوه دیگر نمی آید و اشکال بر وجه اول هم در اینجا بعینه می آید.
پس در مورد فرخ هم قبل از ولوج روح، دلیل بر نجاست آن نداریم.

مسألة ۱۰: ملاقة الميتة بلا رطوبة مسرية لا توجب النجاسة على الأقوى

وإن كان الأحوط غسل الملاقى خصوصاً في ميتة الإنسان قبل الغسل.

احتیاط مستحب در این است که ملاقی با نجس بدون رطوبت شسته شود و این احتیاط در میتة انسان آكد می باشد و این قبل از غسل میتة می باشد.

مشهور فقها فتوا به این داده اند که میتة وقتی ملاقی خود را نجس می کند که یکی از آن دو دارای رطوبت مُسری باشد اما اگر ملاقات بدون ملاقات مُسریّه باشد، ملاقی نجس نمی شود اما در قبال مشهور دو قول در مسئله داریم:

۱- ملاقی با اجزاء نجس هر میتة ای نجس است چه با ملاقات مسریه و چه غیر مسریه.(مرحوم علامه در نهاییه).

۲- راجع به میتة انسان وارد شده که این میتة خصوصیتی دارد که اگر دست خشک به میتة انسان بزنیم موجب نجاست می شود(که نسبت به شهید اول و شهید ثانی و مرحوم علامه در غیر نهاییه داده شده است).

مقام اول: در ملاقی میتة هر حیوانی.

مقام دوم: در میتة ملاقی انسان.

مقام اول: مطلق حیوان

دلیل: روایاتی که فقها فرموده اند؛ که این روایات اطلاق دارد که شامل می شود مطلق ملاقی را چه رطوبت مسریه داشته باشد یا خیر.

▪ ۲۲۷۶ - ۱ - مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى (عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى) «۱»

عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ السَّابَّاطِيِّ

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سُئِلَ عَنِ الْكُوزِ وَ الْإِنَاءِ يَكُونُ قَدْ رَأَى كَيْفَ يُغْسَلُ وَ كَمْ مَرَّةً يُغْسَلُ

قَالَ يُغْسَلُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ يُصَبُّ فِيهِ الْمَاءُ فَيُحَرِّكُ فِيهِ ثُمَّ يُفَرِّغُ مِنْهُ ثُمَّ يُصَبُّ فِيهِ مَاءٌ آخَرُ فَيُحَرِّكُ

فِيهِ ثُمَّ يُفْرَغُ ذَلِكَ الْمَاءُ ثُمَّ يُصَبُّ فِيهِ مَاءٌ آخَرُ فَيَحْرُكُ فِيهِ ثُمَّ يُفْرَغُ مِنْهُ وَ قَدْ طَهَّرَ إِلَى أَنْ قَالَ
وَ قَالَ اغْسِلِ الْإِنَاءَ الَّذِي تُصِيبُ فِيهِ الْجُرْدَ ١ مِائَتًا سَبْعَ مَرَّاتٍ ٢.

«جُرْد» موش صحرائی را می گویند.

■ ۴۱۸۱ - ۴ - وَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْوَاسِطِيِّ عَنْ

قَاسِمِ الصَّقِيلِ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الرِّضَا ع أَبِي أَعْمَلُ أَعْمَادَ ٣ السُّيُوفِ مِنْ جُلُودِ الْحُمُرِ الْمَيْتَةِ

فَتُصِيبُ ثِيَابِي فَأُصَلِّي فِيهَا فَكَتَبَ إِلَيَّ اتَّخِذْ ثَوْبًا لِصَلَاتِكَ فَكَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي ع -

كُنْتُ كَتَبْتُ إِلَى أَبِيكَ ع بِكَذَا وَ كَذَا فَصَعَبَ عَلَيَّ ذَلِكَ فَصِرْتُ أَعْمَلُهَا مِنْ جُلُودِ الْحُمُرِ

الْوَحْشِيَّةِ الدَّكِيَّةِ فَكَتَبَ إِلَيَّ كُلُّ أَعْمَالِ الْبِرِّ بِالصَّبْرِ يَرْحَمُكَ اللَّهُ فَإِنْ كَانَ مَا تَعْمَلُ وَحْشِيًّا دَكِيًّا

فَلَا بَأْسَ ٤.

دلالت این روایت از روایت قبلی بهتر است اما سند ندارد چرا که «قاسم الصیقِل»

توثیق ندارد.

پرسشی از استاد: [۹] چرا دلالت این روایت از روایت قبلی بهتر می باشد؟

دلالت: مفاهیم عرفی از «اتخذ ثوبا لصلاته» این است که لباس تو نجس است .

دو اشکال بر این دو روایت شده است :

اولا اصلا هیچ کدام اطلاقی ندارد در اولی فرمودند که ظرف را سه بار بشور و جرد میته را هفت بار بشور و مشخص است که در مقام تعداد غسلات می باشند و در مقام بیان و کیفیت نجاست نمی باشد. و اگر شک هم کنیم اطلاق ندارد. البته در مقام شک اصل در مقام بیان بودن است تا زمانی که احراز شود که در مقام بیان نمی باشد که ما این اصل را قبول نکردیم و عدم احراز برای ما کفایت میکند. اما چه طور نجس می شود و آیا بدون رطوبت هم نجس می شود یا خیر، نیاز به رطوبت دارد، امام در مقام بیان نمی باشند و نمی توان فهمید.

ظاهر روایت دوم این است که ظاهرا سوال از مطهریت دباغی می باشد و نجاست خود لباس ملاقی نبوده است و مصب سوال طهارت خود پوست می باشد درست است که سوالی از دباغی نکرده است اما در آن زمان متعارف این بوده است که با دباغی غلاف می ساختند.

ثانیا: گفته شده که اگر قبول کنیم که روایات اطلاق داشته باشند اما ارتکاز متشرعه این است که برای انتقال نجاست نیاز به رطوبت می باشد و به رطوبت مسریه احتیاج است و این ارتکاز نمی گذارد که برای این روایات اطلاقی منعقد

١ الجُرْد - ج جِرْدَان (ح): گونه ای موش. (فرهنگ ابجدی عربی فارسی متن ۲۹۴)

٢ وسائل الشیعة ج ۳ ۴۹۶ ۵۳ باب أنه يغسل الإناء من الخنزير والفأرة سبعا و من باقي النجاسات ثلاثا

٣ أَعْمَدَ - إِعْمَادًا [غمد] السیف: شمشیر را غلاف کرد (فرهنگ ابجدی عربی فارسی متن ۱۰۳)

٤ وسائل الشیعة ج ۳ ۴۶۲ ۳۴ باب نجاسة الميتة من كل ما له نفس سائلة إلا أن يطهر المسلم بالغسل

شود لذا فقها که فتوا داده اند به اینکه در انتقال نیاز به رطوبت می باشد در یک روایت هم نیامده است که نیاز به رطوبت می باشد و علت این فتوا هم همان ارتکاز بوده است.

مقام دوم: در میته ملاقی انسان

دلیل : دو روایت:

۱. ۴۱۷۹-۲- «۲» وَ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَدِيثٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُصِيبُ ثَوْبُهُ جَسَدَ الْمَيِّتِ فَقَالَ يَغْسِلُ مَا أَصَابَ الثَّوْبَ. ۲

امام تفصیل ندادند که این ثوب باید رطوبت داشته باشد یا خیر؟

بر این دو روایت دو اشکال می باشد:

- ۱- امام فرمودند یغسل الثوب بلکه فرمودند یغسل ما اصاب الثوب که در ما اصاب الثوب دو احتمال وجود دارد :
 - احتمال دارد که ما اصاب ، بدن میت باشد که این احتمال ضعیف می باشد چرا که بدن میت پاک نمی شود و اگر هم پاک شود ربطی به سوال سائل ندارد.
 - قذارتیکه به ثوب منتقل شده ، آن شسته شود این معنا این نمی باشد که به مجرد ملاقات ، نجس می شود. &&&&که طبق معنای دوم ، روایت اجنبی از مقام می شود.

«ما» در «ما اصاب» به معنای ما دام نمی باشد چرا که در این صورت مفعول به، چه می شود؟

- ۲- امام فرمودند که یغسل الثوب اما این ارتکازی که در قبل گفتیم مانع انعقاد این اطلاق می شود.

حمیری از اصحاب امام عسگری در واقعه عصر غیبت صغری می باشد.

۲. ۳۶۹۴-۴- أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الطَّبْرَسِيُّ فِي الْإِحْتِجَاجِ قَالَ مِمَّا حَرَجَ عَنْ صَاحِبِ الزَّمَانِ ع- إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيِّ- حَيْثُ كَتَبَ إِلَيْهِ رُويَ لَنَا عَنِ الْعَالِمِ ع- أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ إِمَامٍ قَوْمٍ صَلَّى بِهِمْ بَعْضَ صَلَاتِهِمْ وَ حَدَّثَتْ عَلَيْهِ حَادِثَةٌ كَيْفَ يَعْمَلُ مَنْ حَلَفَهُ فَقَالَ يُؤَخَّرُ وَ يَتَقَدَّمُ بَعْضُهُمْ وَ يُتِمُّ صَلَاتَهُمْ وَ يَغْتَسِلُ مَنْ مَسَّهُ التَّوْقِيعُ لَيْسَ عَلَى مَنْ نَحَاهُ إِلَّا غَسْلُ الْيَدِ وَ إِذَا لَمْ تَحْدُثْ حَادِثَةً تَقْطَعُ الصَّلَاةَ تَمَّ صَلَاتُهُ مَعَ الْقَوْمِ. ۳

^۱ یکشنبه ۹۰/۱۰/۱۸

^۲ وسائل الشیعة ج ۳ ۴۶۲ باب نجاسة الميتة من كل ما له نفس سائلة إلا أن يطهر المسلم بال غسل

^۳ وسائل الشیعة ج ۳ ۲۹۶ باب عدم وجوب الغسل على من مس الميت قبل البرد أو بعد الغسل

این روایت خصوصیتی دارد که غالب اوقات بدن خشک می باشد و کالنس می باشد و می تواند رادع این ارتکاز باشد و امام نفرمودند که غسل مس میت لازم نمی باشد، چرا که بدن میت گرم می باشد و هنوز سرد نشده است که غسل بر او واجب باشد پس نسبت به دلالت خیلی خوب می باشد و احتمال نمی دهیم که از روی لباس گرفته باشد چرا که با گراف و

اما اشکالی که شده است اشکال سندی می باشد.

این روایت برای عبد الله حمیری می باشد که از اجلاء می باشد، این روایت را مرحوم شیخ در کتاب الغیبه به صورت مسند نقل کرده است و مرحوم صاحب وسائل در کتاب خاتمه الوسائل در فایده دوم، تمام طرق شیخ را به اصحاب در تهذیب و استبصار، ذکر می کنند. که مرحوم صاحب وسائل این طرق را از مشیخه تهذیب و استبصار استخراج کرده است. منتها یک اضافاتی هم دارد که این اضافات را در آخر همین فائده نوشته است و من جمله نوشت اند که مثلاً که شیخ که از فلانی توقیعی را که از امام زمان نقل می کند بوسیله فلانی است و طریق شیخ به این شخص این می باشد. من جمله نوشته اند که توقیعی که از عبد الله حمیری نقل می کند فلان است که در طریق این سند شخصی آمده است که به تمام معنا نکره و مهمل است و آن شخص احمد بن ابراهیم نوبختی می باشد. حتی آقای خوئی هم در معجم ذکر نکرده اند و هیچ کس متعرض نشده است و فقط در همین کتاب الغیبه در طرق همین عبد الله حمیری آمده است. فقط در مستدرک ذکر شده است و در تمام کتاب وسائل یک دفعه هم نیامده است. توثیق عام هم ندارد. و همچنین این شخص از شیوخ نقل نشده است.

سند دیگر مرحوم طبرسی است که در کتاب الاحتجاج نقل کرده است که به احتمال بسیار زیاد از کتاب الغیبه منقول می باشد و به صورت مرسل نقل کرده است و سندی در احتجاج ذکر نکرده اند.

این طبرسی ها سه نفر می باشند و لکن هر سه از اجلاء می باشد و فایده ای ندارد:

اولین نفر فضل بن حسن در سال ۵۴۸ فوت کرده صاحب تفسیر مجمع البیان و اعلام الوری می باشد. در دو جلد در مورد تمام معصومین علیهم السلام نوشته است.

دومین نفر فرزند ایشان که حسن بن فضل می باشد که صاحب کتاب مکارم الاخلاق می باشد.

سومین احمد بن علی صاحب کتاب الاحتجاج که اکثراً مرسله می باشد ربطی به دو نفر قبلی ندارد که بسیار معروف و از اجلاء می باشند که هم عصر صاحب تفسیر مجمع البیان می باشد که متعلق به قرن ششم است. اما تاریخ وفات او مشخص نمی باشد اما از مشایخ ابن شهر آشوب می باشد که در قرن ۵۸۸ وفات یافته است.

کتاب سلیم بن قیس را یک نفر استنساخ کرده است فقط این مستنسخ متجهول می باشد و کاتب مجهول بوده است و باید وثاقت مستنسخ احراز شود. در این توقیع

فهمیده نیم شود که ایشان احمد بن ابراهیم نوبختی کاتبِ نائب نماینده امام علیه السلام بوده است. تازه مسئله مردن امر معتنا بهی بوده است اما غیر از این روایت روایت دیگری نداریم. در حالیکه اگر حکم این بود قطعاً باید به ما می رسید. ضمن اینکه احتمال نمیدهیم ه اینطور بوده س چرا که لازمه آن این بوده است که هر جا بدن میت برخورد می کرد می بایست تماماً شسته شود. و اگر اینطور بود نمایبست ارتکازی بر خلاف در بین قدما آن شکل بگیرد.

هیچ یک از متقدمین در زمان عصر غیبت صغری طبق ای توقع فتوانداده اند.

مسألة ۱۱ : یشرط فی نجاسة الميتة خروج الروح من جميع جسده

فلومات بعض الجسد و لم تخرج الروح من تمامه لم ینجس.

یعین تمام حس خود را از دست می بدهد و اگر چاقو هم به او بزنی نمی فهمد. معمولاً از نوک انگشت پا شروع میشود و به سر ختم می شود.

روح بخاری مانند آب که در تمام جاهای گیاه و درخت جاری میباشد در بدن جاری مید باشد، که بسیار لطیف می باشد. که در مقابل این رو بخاری نفس که روح مجرد یم باشد، وجود دارد. نفس سه اسم دارد روح و عقل از آن نظر که منشا ادراک و نفس ار آن نظر که تدبیر بدن می کند، می ابشد

مقوم حیوانیت حیات است و مقوم حیات حس است.

آیا این بدن پاک است یا نجس در صورتیکه تمام روح خارج نشده است ؟

دلیل: در زوایات آمده که انسان میتة نجس است خوب قسمتی که روح دراد میتة نیم ابشد و آ» قسمت ه روح ندارد درست است ه حزئ میت می تباشد و اگر در ازائ میت گفتیمکه نجس ایت بخاطر روایات حباله می باشدکه در مورد اجزاء مبان بود نه در

این جزئی هکه منفصل نمیباشد. پس دلیل برنجاست نداریم که دلیل می بشود قاعه طهارت.

پس نجس دو چیز میباشد: حیوان میت و جزئی که خودش میت میباشد و منفصل می باشد.

۱ مسأله ۱۲ : مجرد خروج الروح یوجب النجاسة

وإن كان قبل البرد من غیر فرق بین الإنسان و غیره...

تخص استکه آیا در میت مانسان آیا به مجرد خروج روح نجس می شود یا نیاز به سدر شدن بدن هم دارد مانند مس میت.

در حیوانات دیگر یان حرف را نزدند اما در مورد انسان گفته اند که نیاز به سدر شدن بدن دارد. چرا که در حیوان روایاتی که در مورد نجاست آ «ها آ» ده یود برودت اخذ نشده بود.

روایات عدیده ای داریم که برودت اخذ نشده است.

اما روایاتی داریم ک که فقها استناد کرده اند که از آنها برودت فهمیده مس شود که برودت شرط است .

اما روایات:

۳۶۹۱ - ۱ - مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلٍ

بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: مَسُّ الْمَيِّتِ عِنْدَ مَوْتِهِ وَ بَعْدَ غُسْلِهِ وَ الْقُبْلَةُ لَيْسَ بِهَا بَأْسٌ.

وَرَوَاهُ الصَّدُوقُ مُرْسَلًا^۱

وجه استدلال: در صدر روایت مس میت عند موبعآمده است. مراد عند الاحتزار می باشد یا اوایل خروج روح؟ اوایل خروج روح قبل از غسل میباشد چرا که اما مفروض فرمودند میت. لا باس به یعنی حکمی ندارد، نجاست ندارد. غسل میت هم ندارد.

گفته شده این روایت اجمال دارد و قدر متیقن ناظر به غسل مس میت میباشد و اطلاقی ندارد که همنجاست را شام شود و هم غسل. قدر متیقن غسل می باشد. به سه قرینه:

چرا که متناسب با کلمه مس رایج غسل میباشد

اکثر روایات تر مورد مس میت بوده سات و نشان می دهد که آنچه در ذهن مردم سوال بوده است، غسل بوده س و نجاست روشن بوده است.

در روایات مس بیشتر رایج با غسل بوده است.

قرینه سوم: &&&

ضمن اینکه امکان دارد منظور مشرف به موت باشد نه کسی که روح از بدنش خارج شده است و این عنوان میت را به مشرف به موت هم گفته می شود و متعارف هم می باشد. مثل اینکه گفته اند قطع راس المقتول حکمه فلان &&&.

۴۱۷۸ - ۱ - مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِثَابٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَيْمُونٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ يَقَعُ ثَوْبُهُ عَلَى جَسَدِ الْمَيِّتِ قَالَ إِنْ كَانَ غُسِّلَ فَلَا تَغْسِلْ مَا أَصَابَ ثَوْبَكَ مِنْهُ وَ إِنْ كَانَ لَمْ يُغَسَّلْ فَأَغْسِلْ مَا أَصَابَ ثَوْبَكَ مِنْهُ يَعْنِي إِذَا بَرَدَ الْمَيِّتُ.^۲

از این روایت فهمیده می شود که شرط نجاست برودت بدن او می باشد چرا که در این روایت نصاً دلالت بر شرطیت برودت در نتجاست دارد.

بر این روایت دو اشکال شده:

^۱ وسائل الشیعة ج ۳ ۲۹۵ باب عدم وجوب الغسل علی من مس المیت قبل البرد أو بعد الغسل.

^۲ وسائل الشیعة ج ۳ ۴۶۱ باب نجاسة المیتة من کل ما له نفس سائلة إلا أن يطهر المسلم بالغسل

۱- سند: برای ابراهیم بن میمون توثیقی ذکر نشده است بعضی ها مثل آقای صدر به این مبنا که اگر یکی از اصحاب اجماع یا مشایخ ثلاث از کسی روایتی نقل کرده باشند آن شخص حتما ثقه می باشد. آدرس &&&&& اما ما هم مانند آقای خوئی این توثیقات عامه را قبول نکردیم.

۲- دلالت: در زوایت آمده «فاغسل ما اصابک من ثوبک منه یعنی اذا برد المیت» این کلام «یعنی» یا قطع داریم یا اجمال پیدا می کند که این کلام از راوی می باشد و از امام نمی باشد و خود امام استفاده نمی کند امام که حرف خودش را تفسیر کند بکله اگر امام می خواستند تشاره به این کلام کنند امام می فرمودند بعد بروده بدن المیت تایید این مطلب که کلینی در کافی به دو طریق نقل کرده است و در طریق دوم «یعنی اذا برد المیت» نیامده است.

۱..... نعم وجوب غسل المس للمیت الإنسانی مخصوص بما بعد برده.

۳۶۷۱- ۱- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى وَ فَضَالَةَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا ع قَالَ: قُلْتُ الرَّجُلُ يُغَمِّضُ الْمَيِّتَ أَعَلَيْهِ غُسْلٌ قَالَ إِذَا مَسَّهُ بِحَرَارَتِهِ فَلَا وَ لَكِنْ إِذَا مَسَّهُ بَعْدَ مَا يَبْزُدُ فَلْيُغْتَسِلْ قُلْتُ فَأَلَّذِي يُغَسِّلُهُ يَغْتَسِلُ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَيُغَسِّلُهُ (ثُمَّ يُلْبِسُهُ أَكْفَانَهُ) قَبْلَ أَنْ يَغْتَسِلَ قَالَ يُغَسِّلُهُ ثُمَّ يَغْسِلُ يَدَيْهِ مِنَ الْعَاتِقِ ثُمَّ يُلْبِسُهُ أَكْفَانَهُ ثُمَّ يَغْتَسِلُ قُلْتُ فَمَنْ حَمَلَهُ عَلَيْهِ غُسْلٌ قَالَ لَا قُلْتُ فَمَنْ أَدْخَلَهُ الْقَبْرَ عَلَيْهِ وَضُوءٌ قَالَ لَا إِلَّا أَنْ يَتَوَضَّأَ مِنْ تُرَابِ الْقَبْرِ إِنْ شَاءَ.^۲

و رَوَاهُ الْكُلَيْنِيُّ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينَ مِثْلَهُ.

^۱ شنبه ۹۰/۱۱/۰۸

^۲ وسائل الشيعة ج ۳ ۲۸۹ ۱ باب وجوب الغسل بمس ميت الآدمي بعد برده و قبل غسله و كراهة مسه حينئذ

مسألة ۱۳ : المضغة نجسة.....

دلیل آن:

یا به عنوان جزء مبان از حی می باشد .که خودش میته نمی باشد بلکه نازل به منزله میته می باشد.

یا بر خودش عنوان میته صدق می کند.

مختار ما: در ما نحن فیه هر دو وجه تمام نمی باشد

مبان از حی نمی باشد، چرا که جزء مبان از حی نمی باشد چرا که نسبت آن نسبت بین بیضه به مادرش می باشد و ظرف است و مظروف.

اما میته نمی باشد ،خیلی خوش بین باشیم و اگر شبهه ای هم باشد مال جایی است که اجزاء آن کامل شده باشد اما در این شبهه ایتنمی باشد که به این مقدار میته نمی گویند.

و منی و خون هم نمی باشد چرا که قطعاً استحاله شده است پس ما دلیلی برنجاست نداریم.

۱...و کذا المشيمة...

جنین که در رحم مادر می باشد خود جنین در شکم مادر نمی باشد بلکه بچه در کیسه ای می باشد که در شکم مادر می باشد که بعد از تولد بچه، دفع می شود و با هر بچه جدیدی دوباره ساخته می شود، این کیسه که به فارسی بچه دان می گویند و در عربی مشیمه می گویند. در آن دو چیز می باشد یکی جنین و دیگری آب.

دلیل:

دو وجه را می توان ذکر کرد :

۱- جزء مبان می باشد به استناد روایات حواله و الیات به دو تقریب:

• جزء مبان از مادر باشد.

• جزء مبان از جنین باشد .

مناقشه: اما هر دو غلط می باشد چرا که نسبت به مادر نسبت مظروف به ظرف می باشد و نسبت به جنین هم نسبت ظرف می باشد به مظروف، که در اینجا مرجع می شود قاعده طهارت. لذا اکثر متأخرین تشکیک کردند در نجاست آن.

۲- یا خودش میته می باشد. که این هم درست نمی باشد کما اینکه احتمال نمی دهیم تخم مرغ، میته باشد.

..... و قطعة اللحم التي تخرج حين الوضع مع الطفل.

منظور جفت می باشد که وسیله تنظیم تغذیه و اکسیژن جنین می باشد که با بچه خارج می شود. مراد از این نجاست نجاست ذاتی می باشد که دلیل نجاست آن هم همان وجوهی می باشد که در قبل گفته شد البته جزء مبان از جنین که نمی باشد بلکه مبان از بچه می باشد که همان مناقشات در اینجا هم می آید؛ مرجع می شود قاعده طهارت. و آب داخل مشیمه هم نجس نمی شود حتی در نظر سید چرا که ما نجاست ذاتی را می خواهیم و نجاست عرضی هم ندارد چرا که ملاقات در داخل بدن بوده است.

مسألة ۱۴ : إذا قطع عضو من الحي و بقي معلقا متصلا به طاهر ما دام الاتصال

و ینجس بعد الانفصال نعم لو قطعت يده مثلا و كانت معلقة بجلده رقيقة

فالأحوط الاجتناب.

منظور سید از این احتیاط چه می باشد استنباطی می باشد یا وجوبی؟ ما می گوئیم وجوبی می باشد چرا که فهم عرفی این است که وقتی نعم را می آورد ظاهر این است که جمله قبلی تمام شده است. البته از کلام آقای خوئی فهمیده می شود که ایشان استنباطی فهمیده اند. اگر استنباطی باشد سید فتوا به طهارت آن دادند اما احتیاط به اجتناب می باشد اما اگر وجوبی باشد ایشان در اینجا فتوا نداده اند بلکه توقف کرده اند.

^۱ بحث در جایی است که حیات عضو از دست رفته باشد و حس نداشته باشد چرا شبهه طهارت و نجاست در اینجا

می باشد اما در جایی که حیات داشته باشد قطعا پاک می باشد.^۲

این سه صورت دارد :

۱- عرفا عضو مقطوع، از بدن شمرده می شود و از اجزاء حی به شمار می آید مثلا مقداری از آن بریده شده است اما قسمت عمده آن وصل به بدن می باشد.

ادله نجاست این عضو را نمی گیرد چرا که دلیل ما دو دلیل بود:

^۱ دوشنبه ۹۰/۱۱/۱۰

^۲ اشکال نشود که در مثل مارمولک اگر فرض کنیم که خون جهنده دارد بعد از جدا شدن دم آن می بینم که حرکت دارد و حیات در حالیکه شما قائل به نجاست آن می باشید چرا که در جواب می گوئیم که حرکت دلیل بر حیات نمی باشد، بلکه باید از نظر عرف به این عضو حی بگویند در حالیکه عرف به این مورد میته می گوید البته نمی توان گفت که چون زهاق روح شده و رهاق روح تبعض بردار نمی بشد و نمی تواند که مقداری از روح در دم باقی مانده باشد و مقداری در دم باقی مانده باشد پس زهاق روح شده و دم نجس است بلکه اینها را چون عرف نمی فهمد باید سراغ عرف برویم ببینیم که این را میته می داند یا حی. پس ملازم صدق عرفی میته می باشد نه این امور فلسفی.

- صدق میته که بر این اجزاء میتة صدق نمی کند و اگر هم صدق کند اطلاقی نداشتیم که المیتة نجسة که این عضو را هم شامل شود.
 - روایات حباله و الیات بود که هر دو موردش در هنگام انفصال بود.
- حال دلائل نجاست این مورد را نگرفت اما این به معنای طهارت نمی باشد بلکه برای طهارت آن نیاز به دلیل داریم، پس اگر خواست بگوید طاهر است دلیل آن چه می باشد؟
- دو وجه ذکر شده است:
- اطلاعات دلائل اولیه که می گوید انسان و مسلمان و بقر و حیوان پاک است^۱ چرا که وقتی می گوید غنم پاک است همه اجزاء غنم را می گیرد و این عضو معلق هم عرفاً عضو انسان حساب می شود. و منظور از «یقطع» که در روایات حباله آمده است، جزء منفصل می باشد.
- دو اشکال دارد :
- ✓ چرا که اصلاً اطلاقی ندارد که عضو مقطوع منفصل را هم بگیرد و ناظر به آن باشد نه اینکه ممکن نمی باشد بلکه نداریم. و در مورد مسلمان آمده است که اسلام طهارت می آورد و این اطلاق ندارد.^۲
 - ✓ سلمنا اگر روایتی داشته باشیم و اطلاقی هم داشته باشد اما باز بدرد ما نمی خورد، چرا که این روایت ناظر به طهارت ذاتی است و بحث ما در طهارت عرضی^۳ می باشد. که آیا این دست که موت بر او طاری شده است و حیات او رفته است این موجب نجاست عرضی او می شود.
- اصل عملی که منحصر به دو اصل می باشد یکی استصحاب طهارت که این عضو قبل از قطع پاک بود و الان هم که در طهارت آن شک کردیم، پاک می باشد و دیگری قاعده طهارت.
- استصحاب طهارت استصحاب حکمیه می باشد که کسانی که قائل به عدم جریان آن در شبهات حکمیه می باشند نمی توانند به این استصحاب تمسک کنند و می ماند قاعده طهارت که اشکالی بر آن وارد نمی باشد.^۴

^۱ البته در انسان و در مسلمان داریم اما در غنم فرض کرده اند که ما دلائلی داریم.

^۲ کل شیء طاهر هم حکم ظاهری می باشد نه واقعی.

^۳ در اینجا عرضی در مقابل ذاتی و به معنای متنجس نمی باشد بلکه منظور این است که نجاستی که بوسیله یک عنوان دیگری مثل موت طاری شده است.

^۴ البته ممکن است که اشکال شود که در حلیت و در تذکیه کل حیوان هم آیا این عضو هم تذکیه می شود یا اینکه این عضو قبل از تذکیه زهاق روح شده سات و با تذکیه زهاق روح نیم شود؟ جواب اینکه اگر عضو حساب شود با تذکیه حلال می شود چرا که در روایت آمده است که چهار رگ را با آن شرائط برید و صحتی از زهاق روح نشده است و در اینجا هم شرائط انجام شده است و دیگر اینکه از روایات فریسه فهمیده شود که در آ «جا آ» ده است که اگر حیوانی را درنده ای دریده است و شما آن را تذکیه کنید، دیگر عضو ها را در بر می گیرد که اطلاق دارد و عضو هایی را هم که زهاق روح شده است را هم در بر می گیرد.

۲- در نظر عرف جزء بدن حساب نمی شود.^۱

باید برای نجاست این جزء به روایات حواله و الیات رجوع کنیم که این ها این را نمی گیرند چرا که این روایات در مورد جزء منفصل بود و اگر بخواهیم به آنها استدلال کنیم باید از عدم احتمال فرق و الغاء خصوصیت جلو رویم که واقعا این عدم فرق عرفا می باشد لذا حکم به نجاست این عضو کردیم.

۳- عرفا شک کردیم که در نظر عرف جزء حیوان حساب می شود یا خیر؟ حلقه اتصال نه خیلی ضخیم است و نه خیل نازک که می شود و نمی داند برگشت به کدام دارد که می شود شبهه حکمیه یا می داند اما فحص نمی کند ولی حکم را می داند و اگر فحص کند می فهمد و شک او زائل می شود که می شود شبهه موضوعیه.

باید سراغ اصل عملی رویم که دو اصل در اینجا می باشد: استصحاب طهارت و قاعده طهارت. که قاعده طهارت بدون اختلاف جاری می شود و استصحاب در نظر کسانی که در شبهات حکمیه جاری می دانند جریان دارد.

مسألة ۱۵: الجُند المعروف كونه خصية كلب الماء إن لم يعلم ذلك و احتمال عدم كونه من أجزاء الحيوان فطاهر و حلال

وإن علم كونه كذلك فلا إشكال في حرمة لكنه محكوم بالطهارة لعدم

العلم بأن ذلك الحيوان مما له نفس.

در قدیم بیضه های سگ آبی، را می گرفتند که خواص درمانی زیادی داشته است. آقای صدر فرموده اند که در شیرینی جات استفاده می شده است. در بازار بعضی چیزهایی استفاده می شده است که شک بوده است که این ها خصیه کلب الماء می باشد

^۱ سه شنبه ۹۰/۱۱/۱۱

یا خیر. اصل اینها مشکوک بوده است و روشن نبوده است مال حیوان بوده است یا خیر یک نوع گیاه می باشد.

اما در هر دو صورت که جزء حیوان باشد یا خیر و در صورت شک هم ما باید حکم آن را بیان کنیم. در زمان ما هم مورد ابتلاء دارد مثل این روغنهای ماهی که نمی دانیم روغن ماهی می باشد یا خیر یا مثل ژله که شبهه این را دارد که از اجزاء نجس العین تهیه شده باشد.

۱- در صورت شک: معلوم است که طاهر می باشد و خوردن آن هم حلال می باشد. هم سید و هم مرحوم آقای صدر مشکوک بودند که آیا اینها خصیه می باشد یا نوعی از گیاه می باشد.

۲- می دانیم که نوعی از گیاه می باشد که در این صورت بلا اشکال هم طاهر بوده است و هم خوردن آن مشکلی ندارد. چرا که اصل طهارت و در غیر گوشت ها حلیت می باشد.

۳- می دانیم که این خصیه کلب الماء می باشد :

به لحاظ طهارت و نجاست به خاطر قاعده طهارت طاهر می باشد چرا که اگر بخواهد نجس باشد باید یا به عنوان اینکه کلب بگوید نجس باشد یا به خاطر روایات حباله.

اما از نظر کلبیت نجس نمی باشد چرا که کلب برّی نجس است و روایات نجاست کلب، در مورد کلب بری می باشد.

به عنوان روایات حباله و الیات هم نجس نمی باشد چرا که آن روایات مال جایی است که میته حیوان هم نجس باشد چرا که امام در آن روایات، جزء منفصل را نازل به منزله میته کرده اند، اما کلب بحری گفته شده اصلاً دم سائل ندارد و حتی اگر شک هم کنیم که خون سائل دارد یا خیر، میته آن طاهر می باشد حتی بعضی ادعا کرده اند که

تمام حیوانات بحری دم سائل ندارد، و به لحاظ قاعده این طور به نظر می رسد که درست باشد چرا که زندگی در دریا با خون گرمی نمی سازد یا لا اقل مشکوک می باشد.

اما نسبت به حلیت: فقها فتوا به این داده اند که تمام حیوانات بحری^۱ به غیر از ماهی های پولک دارد و میگو حرام می باشند که از ادله سمک و تذکيه استظهار کرده اند. حتی اگر محلّل الاکل بود باز این خصیه حرام بود چرا که روایاتی داریم که خصیه مطلقاً حرام می باشد.

نکته: این که می گوئیم حرام است فی نفسه منظور است اما نه بدین معنا که راهی برای حلال شدن آن وجود ندارد بلکه راهی برای حلیت دارد و آن راه این است که استحاله یا استهلاك صورت گیرد، اشیاء محرمی که نجس نمی باشد، حلال می شود. پس این الکلی که داخل غذا می ریزند، و قائل به عدم نجاست آن می باشیم، خوردن آن مشکلی ندارد چرا که مستهلك می شود یا دارو ها که گفته می شود الککل دارد. البته اگر هم نجس العین باشد، باز اینکه می گوئیم دیگر استهلاك و استحاله آن فایده ای ندارد مال جایی است که ظرف شما به اندازه آب قلیل آب نگیرد اما اگر به اندازه کر ظرفیت داشته باشد و بعد از اینکه نجس را در آن ریختید و مستهلك شد این طاهر و خوردن آن حلال می باشد و لو اینکه بعد از مدتی آب آن قلیل یا مضاف شود چرا که دیگر انعدام عرفی صورت گرفته است.

^۱ یعنی حیوانی که در آب زندگی می کند ولو در خشکی هم می آید مثل لاکپشت و سمور دریایی و فک.

مسألة ۱۶ : إذا قلع سنَّه أو قصَّ ظفره^۲ فانقطع معه شيء من اللحم فإن كان قليلا جدا فهو طاهر وإلا فنجس

قبلا گفتیم که اگر جزئی از انسان جدا شود دلیلی جزء روایات حباله و الیات بر نجاست آنها نداشتیم .
جزء جدا شده گاها:

- پوست می باشد که طاهر می باشد چرا که نه الیات آن را می گیرد و نه حباله .
- یا قطعه کوچک لحم می باشد که این هم مانند پوست می باشد.
- اما گاها این گوشت کوچک می باشد اما نه خیلی کوچک مانند یک نخود؛ که این باعث شک در طهارت و نجاست می شود. این را هم روایات الیات و حباله نمی گیرد چرا که در حباله به مقدار یک نخود نمی ماند و در الیات هم به اندازه نخود که جدا نمی کنند الا به الغاء خصوصیت که ما این الغاء خصوصیت را قبول نکردیم و به همین خاطر به مقتضای قاعده طهارت قائل به طهارت شدیم.

مسألة ۱۷ : إذا وجد عظما مجردا و شك في أنه من نجس العين أو من غيره يحكم عليه بالطهارة

چرا که شبهه، شبهه موضوعیه می باشد و باید به اصل عملی رجوع کرد که دو اصل می باشد که قاعده طهارت می باشد و دیگری استصحاب طهارت می باشد که می گوید زمانی که این استخوان نبود کلب نبود الان هم کلب نمی باشد. نگوئید که استصحاب می گوید گرگ هم نبود چرا که جواب می دهیم که گرگ بودن موضوع هیچ حکم شرعی نمی باشد و اگر هم بخواهید عدم کلب بودن را اثبات کنید می شود اصل مثبت.^۴

قاعده طهارت سلیم از اشکال می باشد اما در استصحاب کسانی که آن را در عدمیات ازلی قبول نداشتند، این اصل را جاری نمی دانند که ما هم جریان آن را در عدمیات ازلی قبول نداریم.

...حتى لو علم أنه من الإنسان ولم يعلم أنه من كافر أو مسلم.

^۱ شنبه ۹۰/۱۱/۱۵

^۲ قصص: قَصَّ الشعر و الصوف و الظفر يَقْصُهُ قَصًّا و قَصَّصَهُ و قَصَّاهُ على التحويل: قَطَعَهُ. (لسان العرب ج ۷ ص ۷۳) قَصَّ: مصبا - قصصته قصا من باب قتل: قطعته (التحقيق ج ۹ ص ۲۷۴)

^۳ الظُّفْرُ يقال في الإنسان و في غيره، قال تعالى: وَ عَلَى الَّذِينَ هَآؤُلَا حَرَّمَ كُلَّ ذِي ظُفْرٍ [الأنعام/ ۱۴۶]. أي: ذي مخالب، و يعبر عن السلاح به تشبيها بِظُفْرِ الطَّائِرِ، إذ هو له بمنزلة السلاح، (المفردات ۵۳۵) ظفر: الظُّفْرُ و الظُّفْرُ: معروف، و جمعه أَظْفَارٌ و أَظْفُورٌ و أَظَافِيرُ، يكون للإنسان و غيره. (لسان العرب ج ۴ ص ۵۱۷)

^۴ گفته نشود که در بحثهای قبلی گفتیم که استخوان طاهر می باشد چرا که از اجزاء مالا تحله الحیاة می باشد چرا که این بحث در جایی است که نجس العین نباشد در حالیکه سگ از نجس العین می باشد.

این در جایی می باشد که قائل باشیم که کافر نجس العین می باشد^۱ که طبق قاعده طهارت و استصحاب طهارت می گوئیم زمانی که نبوده است، کافر هم نبوده است الان هم نمی باشد .

بعضی گفتند که بین انسان و حیوان فرق می باشد که در انسان به محض شک قائل به نجاست می شویم.
به دو وجه:

۱- موضوع نجاست کفر نمی باشد بلکه عدم الاسلام می باشد و در هنگام شک در اسلام می گوئیم مسلمان نمی باشد چرا که در زمانی که نبود مسلمان نبود و الان هم مسلمان نمی باشد که این استصحاب حاکم بر قاعده طهارت می باشد .

مناقشه: در ادله نجاست کافر عنوان کفر آمده است نه عدم الاسلام و از عدم الاسلام نمی توان به کفر رسید چرا که اصل مثبت می باشد و کفر هم استصحاب ندارد که عنوان وجودی می باشد .

۲- هر انسانی به محض موت می شود از اعیان نجسه و این نجاست به تغسیل زائل می شود و آن هم در میتة مسلمان و الا این نجاست الی یوم القيامة زائل نمی شود. در مانحن فیه این استخوان یک زمانی قطعاً نجس بود یعنی بعد الموت و احتمال می دهیم تغسیل داده اند و طاهر شده است اما استصحاب می گوید که غسل داده نشده است که این اصل حکمی (استصحاب عدم تغسیل) می شود.

اما اصل موضوعی (استصحاب عدم اسلام) قطعاً بعد از موت نجس شد و احتمال می دهیم مسلمان بوده است و استصحاب می گوید زمانی که موجود نبود مسلمان نبود و حتی اگر تغسیل هم شده باشد فایده ای ندارد.

مناقشه: این وجه هم درست نمی باشد چرا که در انسان و حیوان اجزاء ما لا تحله الحیة نجاست پیدا نمی کند مگر نجس العین پس مرجع می شود قاعده طهارت .

مسألة ۱۸ : الجلد المطروح إن لم يعلم أنه من الحيوان الذي له نفس أو من غيره كالسمك مثلاً محكوم بالطهارة.

این بحث در جایی است که اماره بر تذکیر نداشته باشیم و حتی این بحث در ارض غیر مسلمان هم می آید.

پس این فرمایش طبق مبنای مرحوم سید درست در می آید.

این بحث را می توان طوری بیان کرد که طبق مبنای ما هم درست باشد مثلاً می دانیم پوستی می باشد که تذکیر نشده است اما نمی دانیم از حیوانا&&&

دلیل: قاعده طهارت و استصحاب طهارت که استصحاب عدم ازلی می باشد. شک داریم که گاو یا هر حیوانی می باشد که دم سائل دارد می باشد یا اسب آبی یا هر حیوانی که دم سائل ندارد، که استصحاب می گوید که زمانی که این حیوان نبود گاو نبود الان هم گاو نمی باشد یا بجای گاو، کرگدن بگذارید. این مبتنی بر این است که استصحاب را در اعدام ازلی جاری بدانند.

^۱ که ما قائل نمی باشیم.

^۲ یکشنبه ۹۰/۱۱/۱۶

مسألة ۱۹: یحرم بیع المیته...

ما دو حرمت داریم تکلیفی و وضعی که به معنای بطلان می باشد. در کلام فقها اگر بحث حرمت در معاملات بدون قرینه آمد ظهور اولیه در حرمت وضعی می باشد اما اگر مراد تکلیفی باشد یا اعم از تکلیفی و وضعی باشد نیاز به قرینه دارد.

مشهور بین فقهای متأخرین این است که در جاهایی که حرمت وضعی دارد حرمت تکلیفی ندارد الا در سه مورد که نفس انشاء حرمت فعلی دارد:

۱- در خمر که علاوه بر اینکه بیع آن باطل است نفس انشاء هم حرام است حتی در بحث معالجه هم حرام است و باید به گونه ای رفع ید بکند به غیر از بیع

۲- دیگری در بیع ربوی که اعم از بیع و قرض است^۱

۳- آخری هم در بیع وقت النداء است البته در جایی که نماز جمعه وجوب تعیینی داشته باشد که متعلق به عصر ظهور می باشد که قائلین به وجوب تعیینی در زمان غیبت، بسیار کم می باشند. مثلاً می گویند بیع صنم حرام می باشد که در اینجا خود انشاء حرام نمی باشد و اگر حرام می باشد این قرار دادن صنم در اختیار دیگران حرام می باشد ولی منظور ما نفس انشاء می باشد.

فرقی نمی کند که این میته نجس باشد یا طاهر باشد انسان باشد یا غیر انسان.

الان این بحث خیلی محل ابتلاء می باشد مثل فروختن کلیه و بقیه اعضاء که میته می باشد.

این مسئله، مسئله مسلمی بوده است و اختلافی ظاهراً نبوده است و ظاهراً نزدیک به زمان ما شروع شده است « و منها: المیته، و حرمة بیعها و شرائها و التکسب بها إجماعی، و فی التذکرة علیه الإجماع، و فی المنتهی إجماع العلماء كافة، بل یحرم جمیع وجوه الاستمتاع بها كما فی المنتهی»^۲

با اینکه مرحوم نراقی بعد از مرحوم سید بوده است اما ایشان هم این مطلب را اجماعی و مسلم می دانسته اند. مرحوم علامه که منتهی را نوشته اند فقط ناظر به فتوای شیعیان نبوده است بلکه به فتاوی اهل سنت هم بوده است.

مرحوم صدر فتوا به صحت داده اند اما به شرط اینکه فایده محله مقصوده عقلانی نه اینکه ملاک مقصوده عند المشتري داشته باشد اما عقلانی خیر.

اختلاف بر می گردد به روایات در این باره وارد شده که در بعضی نهی از این نوع بیعها شده است که نهی هم ظهور در حرمت دارد و بعضی می گوید که اشکالی ندارد که متقدمین به روایات نهی استناد کرده اند. اما آن دسته از روایاتی که قائل به نهی از این نوع بیعها شده اند سند ندارد و اکثراً دلالت هم ندارند و معارض هم دارد و چون دلیلی بر بطلان بیع میته نداریم لذا ما هم قائل به جوار شدید فقط یک بحث می ماند و آن هم قید آقای صدر می باشد که فایده محله

^۱ البته طبق نظر مشهور که در قرض این قرض صحیح می باشد و احکام قرض را دارد یعنی حرمت وضعی ندارد و لو اینکه حرمت تکلیفی هم دارد و کار حرام می باشد و لکن به ملک شخص این قرض انتقال پیدا می کند

^۲ مستند الشیعة فی أحكام الشریعة؛ ج ۱۴، ص: ۷۸

مقصوده^۱ می باشد که برای این قید هم دلیلی نداریم. البته این قید که ایشان زده اند به خاطر این نیم باشد که مالیت پیدا کند چرا که ظاهراً ایشان در بیع مالیت را مثل آقای خوئی و مختار ما، شرط نمی دانند.

اما در تعلیقه بر منهاج که کلام مرحوم صدر دیده شد، مشخص شد که ایشان هم نظرشان همین نظر می باشد با این تفاوت که ایشان قید مقصوده را حذف کرده اند و لکن ظاهراً سهو القلم بوده است چرا که ایشان در مبیع مالیت را شرط می دانند و این قید مقصوده برای درست کردن مالیت آورده اند و با قید محله بودن به تنهایی مالیت حاصل نمی شود، پس وجهی برای حذف آن وجود ندارد.

...لكن الأقوى جواز الانتفاع بها فيما لا يشترط فيه الطهارة.

مثل ساختن غلاف شمشیر .

نظریه مشهور در بین فقها مطلق بوده است و هر نوع انتفاع را حرام میدانستند همانطور که در کلام مرحوم نراقی آمده بود. بخلاف متاخرین که کاملاً بالعکس شده است مثل خود مرحوم سید که دلیل آنها، جمع عرفی بین دو گروه روایات می باشد.

دلائل و روایات

● روایت نهی:

۴۲۹۱-۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَاصِمِ

بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي الْمَغِيرَةِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع جُعِلَتْ فِدَاكَ الْمَيِّتَةُ يُنْتَفَعُ مِنْهَا بِشَيْءٍ قَالَ لَا...^۳.

سند آن هم خوب است و موثق می باشد.^۴

● روایت جواز:

^۱ اگر مقصوده نباشد، محله هم نمی باشد که همه در بحث مکاسب می آید.

^۲ دوشنبه ۹۰/۱۱/۱۷

^۳ وسائل الشیعة ج ۳ ۵۰۲ ۶۱ باب عدم طهارة جلد المیته بالدباغ و عدم جواز الصلاة فيه و تحریم الانتفاع بها و کراهة الصلاة فیما یشتري ممن یستحل المیته بالدباغ

^۴ لهذه الروایة ذیل و هذا نصه: «قُلْتُ بَلَّغْنَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص مَرَّ بِشَاةٍ مَيِّتَةٍ فَقَالَ مَا كَانَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الشَّاةِ إِذْ لَمْ يَنْتَفِعُوا بِلَحْمِهَا أَنْ يَنْتَفِعُوا بِإِهَابِهَا قَالَ تِلْكَ شَاةٌ لِسُودَةَ بِنْتِ زَمْعَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ص - وَكَانَتْ شَاةً مَهْزُولَةً لَا يُنْتَفَعُ بِلَحْمِهَا فَتَرَكَوْهَا حَتَّى مَاتَتْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا كَانَ عَلَى أَهْلِهَا إِذْ لَمْ يَنْتَفِعُوا بِلَحْمِهَا أَنْ يَنْتَفِعُوا بِإِهَابِهَا أَيْ تَذَكَّرِي. وَرَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ مِثْلَهُ

۲۲۰۷۹-۶- مُحَمَّدٌ بْنُ إِدْرِيسَ فِي آخِرِ السَّرَائِرِ نَقْلًا مِنْ جَامِعِ الْبَزَنْطِيِّ صَاحِبِ الرِّضَا ع
قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ تَكُونُ لَهُ الْغَنَمُ يَقْطَعُ مِنْ أَلْيَايَها وَ هِيَ أَحْيَاءُ أَوْ يَصْلُحُ لَهُ أَنْ يَنْتَفِعَ بِمَا قَطَعَ قَالَ
نَعَمْ يُذِيئُهَا وَ يُسْرِجُ بِهَا وَ لَا يَأْكُلُهَا وَ لَا يَبِيعُهَا.^۱

و رَوَاهُ الْحَمِيرِيُّ فِي قُرْبِ الإسْنَادِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ .

اسراج خصوصیتی ندارد و کل انتفاعی که طهارت در آن شرط نمی باشد را می گیرد.

هر دو طایفه روایات آن عدیده می باشد و به حد افاضه می رسد که جمع عرفی بین آنها این می باشد که روایات نهی را حمل بر جایی شود که طهارت در آن شرط می باشد و روایات مجوزه را حمل بر جایی شود که طهارت شرط نمی باشد.

اما این روایت در ذیل را داشت که «و لا تبعها» که عمده روایت می باشد در بطلا بیع چرا که دیگر روایات مشکل سندی دارند و تنها همین روایت می باشد که سند آن هم خوب است حتی آقای خوئی تعبیر به صحیح کرده اند.

اما بحث سندی: این روایت سندش صحیح نمی باشد. این روایت را صاحب وسائل از دو کتاب نقل کرده است: مستطرفات سرائر و ددیگری قرب الاسناد حمیری که هر دو کتاب سندش ضعیف است .

مستطرفات: مرحوم ابن ادریس ۵۹۸ فوت کرده است از کسانی بوده است که خیلی مخالفت می کده است که بدون دلیل کلا بزرگان را نقل و قبول کند و در آخر همین کتاب خودش گفته است برو دنبال دلیل حرفهای من اگر دلیلی پیدا کردی قبول کن و الا خیر. در خاتمه کتاب سرائر می باشد. در این مستطرفات روایات نادر و جالب را جمع کرده است و رانجا از کتب مختلف نقل کرده و یکی از دو کتاب بزنطی: جامع و نوادر که این را از کتاب جامع نقل کرده است و خودش گفته درست نمی باشد چرا که در این روایت گفته است که انتفاع به میتة جایز می باشد و در حالیکه ما این را قبول نداریم و در باب احکام به خبر واحد استناد نمی شود.

بزنطی که همان بزنطی معروف می باشد که از اصحاب امام رضا علیه السلام می باشد که بین بزنطی و ابن ادریس چقدر فاصله می باشد؟ حدود چهارصد سال. بین فقهای متأخر، چون طریقش را به کتاب جامع ذکر نکرده است لذا این روایات این کتاب را اعتبار و اعتماد نمی کردند و این روایت فقط در کتاب مستطرفات می باشد و در کتب اربعه نمی باشد. پس طریقش می شود مجهول و ضعیف.

^۲ این روایت از کتاب قرب الاسناد حمیری هم نقل شده است این قرب الاسناد کتابهایی بوده است که می نوشتند با

سند کوتاه باشد که هر چه کوتاه تر باشد معتبر تر می باشد که اسم کتاب دنباله این داشته است مثلاً قرب الاسناد الی الجواد که همه را کسانی می نوشتند که در عصر معصوم بودند و روایاتی را نقل می کردند که سند آنها کوتاه بوده است و اختلاف شده که مال پسر است یا پدر و این در بحث ما اثری ندارد چرا که هر دو از ثقات می باشند و ما هم تعبیر می کنیم به حمیری. اختلاف است که قرب الاسناد است یا اسناد اما چون دنباله دارد اسناد بهتر می باشد.

^۱ وسائل الشیعة ج ۱۷ ص ۹۸ ۶ باب جواز بیع الزيت و السمن النجسین للاستصباح بهما مع إعلام المشتري دون شحم الميتة فلا بیاع و لكن یستصبح بما قطع من حی

بسیار هم معتبر می باشد و منتها در قرب الاسناد از عبد الله حسن و از علی بن جعفر و از اخیه نقل کرده است این علی بن جعفر از اجلاء می باشد که هم پسر امام صادق و برادر امام کاظم علیهم السلام می باشد. مشکل از عبد الله بن حسن می باشد که علوی یا ابن علی بن جعفر هم می آورند. که نوه علی بن جعفر می باشد این عبد الله از مجاهیل به تمام معنا می باشد و هیچ تعرضی به ایشان نشده است حمیری از ایشان نقل کرده است لذا این حدیث در قرب الاسناد هم ضعیف می باشد و یکی از مبعذیم این می باشد که در دو کتب آمده است از دو امام و دو راوی نقل شده است. از کتاب مستطرفات از امام رضا علیه السلام آمده است و در قرب الاسناد، از امام صادق علیه السلام آمده است. راوی در قرب الاسناد علی بن جعفر می باشد و در مستطرفات از بزندی می باشد.

حاصل اینکه وضعا و تکلیفا بیع و انتفاء به میتة جایز می باشد.

الخامس: الدم من كل ما له نفس سائلة.

دلایل اقامه شده بر نجاست دم كل ما له نفس سائلة.

کتاب

اجماع

از کتاب و سنه و اجماع استفاده کرده اند که عمده روایات می باشد چرا که در کتاب و اجماع اشکال کرده اند کما اینکه مرحوم خوئی فرمودند:

«لا خلاف ولا إشكال في نجاسة الدم في الجملة، بل هي مما اجمع عليه المسلمون أو كادت ان تكون من ضروريات الدين. و ان نسب الخلاف في نجاسة بعض مصاديقه إلى بعض الأصحاب كابن جنيد، فإنه نسب إليه القول بطهارة ما دون الدرهم. وكذا نسب إلى الصدوق القول بطهارة ما كان أقل من الحمصة على ما يأتي الكلام فيهما. إلا ان أصل نجاسته في الجملة مما تسالم عليه المتشرعة بحيث لا مجال للتشكيك فيه، و معه لا حاجة بنا إلى الاستدلال بقوله تعالى: «قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا، أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ.»^۱ بدعوى: ارادة النجس من الرجس، لإمكان المناقشة فيه بوجهين:

الأول: ان الرجس - لغة - هو الخبيث و الشيء الدني، المعبر عنه في الفارسية بـ «پلید». و من هنا يطلق على الأفعال أيضا، كما في قوله تعالى:

إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رَجَسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ؛

فان الميسر - و هو القمار - من الأفعال، و لا معنى لنجاسة الفعل.

فيحتمل ان يكون المراد ان أكل الميتة و الدم و لحم الخنزير من الأفعال الدنيّة، فمع صحة إطلاق الرجس على الذات و الفعل معا لا دليل على إرادة الأول في الآية الكريمة.

الثاني: انه لو سلم ارادة النجس من الرجس لكان الاستدلال بالآية مبني على عود الضمير إلى كلّ واحد من المذكورات فيها. و لكنه لم يثبت، لاحتمال رجوعه إلى خصوص الأخير - و هو لحم الخنزير - لقربه لفظا. و كيف كان فلا ينبغي التشكيك في أصل نجاسة الدم في الجملة.^۲

روايات در سه طائفه:

تمام اين روايات در سه طائفه داخل می شوند:

طائفه اول:

در موارد دماء خاصی وارد شده است. که به سه روايت اشاره می کنیم.

^۱ المائدة ۵: ۹۰.

^۲ فقه الشيعة - كتاب الطهارة: ج ۳، ص: ۱۹، خويي، سيد ابو القاسم موسوي، فقه الشيعة - كتاب الطهارة، ۶ جلد، مؤسسه آفاق، قم - ايران، سوم، ۱۴۱۸ هـ ق

روایت اول:

۴۳۶۷-۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْعَمْرِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ أَبِي الْحُسَيْنِ ع فِي حَدِيثٍ قَالَ: وَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ رَعَفَ وَ هُوَ يَتَوَضَّأُ فَتَقَطُرُ قَطْرَةٌ فِي إِنْائِهِ هَلْ يَصْلُحُ الْوُضُوءُ مِنْهُ قَالَ لَا.^۱

روایت دوم:

۲۴۰۷۵-۵- وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ عَنِ ابْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ مُتْنَى بْنِ عَبْدِ السَّلَامِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ إِنِّي حَكَمْتُ جِلْدِي فَخَرَجَ مِنْهُ دَمٌ فَقَالَ إِنْ اجْتَمَعَ قَدَرُ حِمَصَةٍ^۲ فَاعْسِلْهُ وَ إِلَّا فَلَا.^۳

روایت سوم:

۴۰۸۲-۲- وَ عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ بِهِ الْقَرْحُ وَ الْجُرْحُ وَ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَرْبِطَهُ ه وَ لَا يَغْسِلَ دَمَهُ قَالَ يُصَلِّي وَ لَا يَغْسِلُ ثَوْبَهُ كُلَّ يَوْمٍ^۴ إِلَّا مَرَّةً فَإِنَّهُ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَغْسِلَ ثَوْبَهُ كُلَّ سَاعَةٍ.^۵

^۱ وسائل الشیعة ج ۳ ۵۲۷ ۸۲ باب نجاسة الدم من كل حيوان له نفس سائلة.

^۲ چهارشنبه ۹۰/۱۱/۱۹

^۳ دانه نخود.

^۴ وسائل الشیعة ج ۳ ۴۳۰ ۲۰ باب جواز الصلاة مع نجاسة الثوب و البدن بما ينقص عن سعة الدرهم من الدم مجتمعاً عدا ما استثنى.

^۵ پانسمان کند.

^۶ ثابت شده است که در آن زمان هم ساعت بیست و چهار ساعت بوه است چرا که سابقه بیست و چهار ساعت قبل از اسلام بوده است. اگر چه این ساعت متداول در زمان هارون الرشید آمده است.

^۷ وسائل الشیعة ج ۳ ۴۳۳ ۲۲ باب جواز الصلاة مع نجاسة الثوب و البدن بدم الجروح و القروح إلى أن ترقأ و استحباب غسل الثوب كل يوم مرة.

این روایت مضمهره می باشد و لکن چون سماعة از اجلاء می باشد مضمهرات او قبول شده است و از آن تعبیر شده به موثقه. در اذهان عرف این می باشد که مانعیت این امور از باب نجاست می باشد نه غیر نجاست.

از طایفه اول بیش از این استفاده نمی شود که خون انسان نجس می باشد و تماما در مورد خون انسان بوده است.

اما بعضی از شقوق خون انسان جای شک است که این روایت دلالت دارد یا خیر اما اجمالا و فی الجملة می گوید خون انسان نجس است.

طائفه ثانیه:

راجع به خون می باشد و خون خاصی نمی باشد اما ناظر به احکام ثانوی خون می باشد نه نجاست آن مثلا آیا آب چاه معتصم می باشد و خون افتاده در آن، آن را نجس کرده است یا خیر و طهارت لباس و جواز خواندن نماز، یعنی در این طایفه نجاست خون مفروق عنه می باشد.

روایت اول:

۴۰۷۶ - ۶ - مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قُلْتُ لَهُ الدَّمُ يَكُونُ فِي التَّوْبِ عَلَيَّ وَ أَنَا فِي الصَّلَاةِ قَالَ إِنْ رَأَيْتَهُ وَ عَلَيْكَ تَوْبٌ غَيْرُهُ فَاطْرَحْهُ وَ صَلِّ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَيْكَ تَوْبٌ غَيْرُهُ فَاَمْضِ فِي صَلَاتِكَ وَ لَا إِعَادَةَ عَلَيْكَ مَا لَمْ يَزِدْ عَلَى مِقْدَارِ الدِّرْهِمِ^۱

^۱ وَ مَا كَانَ أَقَلَّ مِنْ ذَلِكَ فَلَيْسَ بِشَيْءٍ رَأَيْتُهُ قَبْلُ أَوْ لَمْ تَرَهُ وَ إِذَا كُنْتَ قَدْ رَأَيْتَهُ وَ هُوَ أَكْثَرُ مِنْ مِقْدَارِ الدِّرْهِمِ فَضَبَعْتَ غَسَلَهُ وَ صَلَّيْتَ فِيهِ صَلَاةً كَثِيرَةً فَأَعَدَّ مَا صَلَّيْتَ فِيهِ. (وسائل الشيعة ج ۳ ۴۳۱ ۲۰ باب جواز الصلاة مع نجاسة التوب و البدن بما ينقص عن سعة الدرهم من الدم مجتمعا عدا ما استثنى).

روایت دوم:

۴۲۳۲-۵- وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنِ الرَّجُلِ يَرَى بِثَوْبِهِ الدَّمَ فَيَنْسَى أَنْ يَغْسِلَهُ حَتَّى يُصَلِّيَ قَالَ يُعِيدُ صَلَاتَهُ كَيْ يَهْتَمَّ بِالشَّيْءِ إِذَا كَانَ فِي ثَوْبِهِ عُقُوبَةٌ لِنِسْيَانِهِ قُلْتُ فَكَيْفَ يَصْنَعُ مَنْ لَمْ يَعْلَمْ أَوْ يُعِيدُ حِينَ يَرْفَعُهُ قَالَ لَا وَ لَكِنْ يَسْتَأْنِفُ.^۱

این که می گوئیم عمده وجوه روایات می باشد یعنی که دیگر دلائل و وجوه تمام نمی باشد.

عمده روایات ما از همین طائفه می باشند.

روایت سوم:

۴۴۲-۲۱- مُحَمَّدٌ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرِيعٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى رَجُلٍ أَسْأَلُهُ أَنْ يَسْأَلَ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَ عَنِ الْبُثْرِ تَكُونُ فِي الْمَنْزِلِ لِلْوُضُوءِ فَيَقْطُرُ فِيهَا قَطْرَاتٌ مِنْ بَوْلٍ أَوْ دَمٍ أَوْ يَسْقُطُ فِيهَا شَيْءٌ مِنْ عَذِرَةٍ كَالْبَعْرَةِ وَ نُحُومًا مَا الَّذِي يُطَهِّرُهَا حَتَّى يَجِلَّ الْوُضُوءُ مِنْهَا لِلصَّلَاةِ فَوَقَّعَ عَ بِحِطِّهِ فِي كِتَابِي يُنْزَحُ دَلَاءٌ مِنْهَا.^۳

فرض شده که دم نجس می باشد چرا که مصبّ سوال تطهیر آب چاهی می باشد که نجس شده است.

متفاهم از نزح این است که این نزح تا زمانی می باشد که رنگ و بواز بین رود.

^۱ وسائل الشیعة ج ۳ ۴۸۰ باب وجوب الإعادة في الوقت واستحباب القضاء بعده على من علم بالنجاسة فلم يغسلها ثم نسيها وقت الصلاة.

^۲ یکشنبه ۹۰/۱۱/۲۳

^۳ وسائل الشیعة ج ۱ ۱۷۶ باب عدم نجاسة ماء البثر بمجرد الملاقاة من غير تغير و حكم النزح .

روایت چهارم:

۳۸۲- ۸- وَ عَنْهُ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَعِيدِ الْأَعْرَجِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْجَرَّةِ ۱ تَسْعُ مِائَةً رِطْلٍ مِنْ مَاءٍ يَقَعُ فِيهَا أُوقِيَّةٌ مِنْ دَمٍ أَشْرَبُ مِنْهُ وَ اتَّوَضَّأَ قَالَ لَا. ۲

ظاهراً سائل ناظر به این است که این حجم آب آیا با این مقدار خون نجس می شود یا خیر؟

این طائفه اصلاً اطلاقی ندارد چرا که نجاست دم فرض شده اما آن دمی که فرض نجاست شده چه دم می باشد، این طائفه در مقام بیان آن نمی باشد پس مانند طائفه اول اطلاقی ندارد.

طائفه سوم:

طائفه ای که دم به صورت مطلق ذکر شده است و خود امام مطرح کردند و در کلام امام آمده است به خلاف طائفه قبلی که در کلام سائل آمده بود.

۵۹۰- ۲- وَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سُئِلَ عَمَّا تَشْرَبُ مِنْهُ الْحَمَامَةُ فَقَالَ كُلُّ مَا أَكَلَ لَحْمُهُ فَتَوَضَّأَ مِنْ سُورِهِ وَ أَشْرَبَ وَ عَنْ مَاءٍ شَرِبَ مِنْهُ بَازٌ أَوْ صَفَرٌ أَوْ عُقَابٌ فَقَالَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الطَّيْرِ يُتَوَضَّأُ مِمَّا يَشْرَبُ مِنْهُ إِلَّا أَنْ تَرَى فِي مِنْقَارِهِ دَمًا فَإِنْ رَأَيْتَ فِي مِنْقَارِهِ دَمًا فَلَا تَوَضَّأُ مِنْهُ وَ لَا تَشْرَبُ. ۳

درست است که در طائفه دومی احکام ثانوی بود در اینجا هم حکم ثانوی می باشد اما در اینجا در کلام امام آمده است بخلاف طائفه دوم که در کلام سائل آمده است .

۱ خمره یا خم .

۲ وسائل الشیعة ج ۱ ۱۵۳ باب نجاسة ما نقص عن الكر من الراكد بملاقاة النجاسة له إذا وردت عليه وإن لم يتغير

۳ وسائل الشیعة ج ۱ ۲۳۰ باب طهارة أسرار أصناف الطياري وإن أكلت الجيف مع خلو موضع الملاقاة من عين النجاسة.

متفاهم عرفی این است که منع بخاطر خونی است که در منقارش می باشد. امام نفرمودند که کدام خون بلکه هر خونی را در بر می گیرد و اطلاق دارد.

مناقشه:

که این روایت هم اطلاقی ندارد چرا که سوال سائل از مشروب حمامه و پرندگان شکاری بود حال در ذهن سائل این بوده است که یا حضاضت در وضو با این آب می باشد یا امر دیگری که ما نمی دانیم. امام هم در مقام بیان این می باشند که به صرف اینکه حمامه و مانند آن از آن خورده است باعث حضاضتی در این آب نمی شود بلکه باید عامل خارجی باشد که باعث حضاضت بشود مثل خون که غالب موارد نجاست منقار این پرندگان هم از آن می باشد. اما در مقام بیان نجاست خون نبوده است که بگویند که کدام خون نجس می باشد و کدام نمی باشد. بلکه می فرمایند که مشروب این پرندگان حرام نمی باشد.

مخلص کلام این می شد که آن طوایف می گویند که دم نجس می باشد اما اطلاقی ندارند که الدم نجس و اگر شک در نجاست خونی کردیم ، مرجع قاعده طهارت می باشد. و این هم که علماء فرمودند که خون داخل تخم مرغ نجس نمی باشد این بود که اطلاقی نداشتیم.

^۱بله فی الجمله اثبات می شود که نجاست دارد اما اطلاقی ندارد که در موارد مشکوک این روایات حکم به طهارت بکنند.

ان قلت: اطلاق دم در کلمات سائلین و اصحاب نشان دهنده ارتکاز اصحاب بر نجاست دم بصورت مطلق می باشد.

بعضیها قبول کردند در ادله لفظیه اطلاقی نداریم اما می توان به غیر ادله لفظیه اثبات کرد به این صورت که وقتی ما به روایاتی که نجاست دم از آنها استفاده می شود رجوع می کنیم می بینیم که در سوال سائل هیچگاه قیدی برای دم نمی آورند بلکه

بصورت مطلق و بدون قید آن را استفاده می کنند، که از اینکه کلمه دم بدون قید آمده یقین می کنیم در ارتکاز متشرعه و اصحاب هر دمى نجس می باشد وقتی که فهمیدیم در ارتکاز آنها هر دمى نجس بوده است می فهمیم این ارتکاز از قبل معصوم علیهم السلام آمده است و کشف می شود در نزد ائمه هر دمى نجس بوده است.

این شاید بهترین تقریبی بوده که بیان شده است که تقریب آقای صدر بوده است که خود ایشان هم قبول نکرده اند.

نتیجه این تقریب با اطلاق یکی می شود.

قلت: این اطلاق زمانی محرز می شود که در مقام بیان احکام واقعی دم باشند نه مانند این روایات در مقام بیان احکام ثانویه.

یکی از مقدمات آن مخدوش می باشد که مقدمه اول می باشد که در کلمات سائلین قیدی ذکر نشده است پس کشف می کند از ارتکاز اصحاب که ما این کاشفیت را قبول نداریم چرا که کلمات اصحاب ناظر به احکام ثانوی دم می باشد چون وقتی در مقام بیان احکام ثانوی باشیم لازم نمی باشد که در جایی که در مقام بیان نمی باشیم قیدی بزنیم. پس زمانی کشف از ارتکاز می کند و عدم قید دلالت بر اطلاق می کند که روایات ناظر به احکام اولیه باشند.

اما مقدمه دومی که کشف از ارتکاز معصوم می کند درست می باشد و اینکه مطابق احتیاط می باشد پس کشف از رضایت معصوم و ارتکاز ایشان علیه السلام نمی کند این درست نمی باشد چرا که ارتکاز با سیره فرق می کند چرا که در سیره باید عملی باشد و ما منتظر امضاء معصوم باشیم و عدم ردع نشان دهنده امضاء می باشد الا اینکه عمل اصحاب مطابق احتیاط باشد اما در ارتکاز در نفس شکل گیری آن صحبت می کنیم که این چطور شکل گرفته است و به حساب احتمالات منشأی داشته است که این منشأ

امام معصوم می باشد و اصلاً صحبت سر این است که این ارتکاز^۱ از کجا آمده است و چطور شکل گرفته است و یک مقام قبل از سیره می باشد چرا که در سیره کاری نداشتیم که از کجا آمده است بلکه فقط می خواستیم ببینیم که این سیره مورد امضاء امام می باشد یا خیر. یعنی در ارتکاز می خواهیم بدانیم که این عملی که دنبال امضاء آن می گردیم از کجا آمده است و منشأ آن چه می باشد.

موید این مطلب سوال علی بن جعفر می باشد^۲ که نجاست امر ارتکازی^۳ نبوده است و نمی توان گفت قلت دم که قطره ای بوده است باعث این شده است که علی بن جعفر این سوال را بپرسد چرا که خواهیم گفت که اگر ارتکاز باشد فرقی بین قلیل و کثیر نمی گذارد ضمن اینکه قطرات بینی به قدری می باشد که شک نشود و فرقی بین آن و غیر قطره نگذاریم و درست است علی بن جعفر یک نفر بیشتر نبوده است اما از علماء و فقهاء آن زمان بوده است و برادر امام می باشد و بعید است که ارتکازی بوده است اما این ارتکاز در علی بن جعفر نبوده است.

ظاهر این سوال هم اینطور نمی باشد که شک او بخاطر این بوده است که شک داشته که این خون به ظرف بر خورد کرده است یا با خود آب. اینکه اصحاب از قطرات ریز که حتی در لباس و ظرف است و آن را گم هم کرده است سوال می کند این باعث این نمی شود که بگوئیم ارتکازی وجود داشته است چرا که این احتمال وجود دارد که ممکن است که از باب مانعیت در صلاة سوال می کرده اند و در ذهن اینها این شبهه بوده است که خون هم مانند اجزاء میتة مانع از صحت نماز می باشد.

^۱ بحثی که وجود دارد این است که آیا وظیفه امام به ما هو امام نه از باب ارشاد جاهل یا عدم اندراس دین که این وظیفه مومنین می باشد، بلکه بنظر می رسد که امام از آن جهت که امام می باش وظیفه ای فراتر از مومنین داشته باشد، آیا وظیفه امام بما هو امام، تصحیح ارتکاز بوده است یا خیر؟

^۲ ۴۳۶۷-۱ - مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ الْعُمَرَكِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ أَبِي الْحَسَنِ ع فِي حَدِيثٍ قَالَ: وَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ رَعَفَ وَ هُوَ يَتَوَضَّأُ فَتَقَطَّرُ قَطْرَةٌ فِي إِيَّائِهِ هَلْ يَصْلُحُ الْوُضُوءُ مِنْهُ قَالَ لَا.

^۳ البته ارتکازی که برای ما حجت می باشد ارتکاز عمومی می باشد نه ارتکاز فرد خاصی، که این ارتکاز عمومی را از سوال عمومی می توان فهمید یعنی عده زیادی این سوال را کرده باشند و هیچگاه سوال یک نفر کاشف از ارتکاز عمومی نمی باشد اما می توان عدم ارتکاز عمومی را کشف می کند بخصوص اگر این فرد، فرد خاصی باشد.

از تعدد روایات و موارد سوال نمی توان فهمید که از باب تعدد امثله می باشد چرا که تعدد امثله مال جایی است که در یک روایت آمده باشد و با هم جمع شده باشد. لذا در فروعاتی که در آینده می آید باید رجوع کرد به دلائل که آیا اینها را می گیرد یا خیر.

۱... انسانا او غیره...

که منظور غیر انسانی که خون جهنده دارد چرا که قید نفس سائله در ابتدای مسئله آمده بود^۲.

اما خون انسان چرا که بخصوص در مورد آن روایت داشتیم. اما خون حیوان فی الجملة، چون قدر متیقن بعضی از روایات می باشد مانند روایتی که در منقار حیوانات شکاری خونی بود و امام فرمود که نجس می باشد که غالب قدر متیقن این خونها خون حیوانات می باشد.

...کبیرا او صغیرا...

ممکن است مراد ایشان کبیر و صغیر حجمی و جسمی باشد یا کبیر و صغیر عمری باشد که به نظر می رسد ظهور در اولی دارد و ممکن می باشد که این کلامی که آورده و تصریح کردند که فرقی بین کبیر و صغیر نمی باشد بخاطر شبهه ای در صغیر و کبیر بوده است که همچنان که در بول بین صغیر و کبیر عمری فرق گذاشتند، در دم هم همینطور باشد.

چون ما اطلاقی نمی باشیم، دلیل این کلام این است که در ارتکاز عرف بین صغیر و کبیر فرقی نمی گذارند یعنی علاوه بر اینکه در خون اطلاقی نداشتیم در منقار هم

^۱ سه شنبه ۹۰/۱۱/۲۵

^۲ الخامس: الدم من کل ما له نفس سائلة.

اطلاقی نداریم و در منقار هم قدر متیقن کبیر می باشد اما در عرف الغاء خصوصیت می شود و خون صغیر را ملحق به خون کبیر می کند.

....قلیلا کان الدم أو کثیرا...

تا الان بین انسان و حیوان قرق می گذاشتند اما الان بین خود خون فرق می گذارند قدر متیقن در دم، دم کثیر می باشد لذا باید در قلیل آن بحث کنیم که خود قلیل دو قسم می باشد:

(۱) دم قلیل مانند دم رعاف .

(۲) خیلی قلیل مانند نوک سوزن یا یک ارزن.

در دم قلیل که روایت داشتیم مثل موثقه عمار در طائفه سوم که در منقار حیوانات بود که نوعا کم می باشد و صحیحه علی بن جعفر که در طائفه اول بود.

اما دم خیلی قلیل این مورد روایات نمی باشد و قدر متیقن هم نمی باشد که باید از الغاء خصوصیت عرفیه استفاده کرد که ظاهرا این الغاء خصوصیت می باشد و قطعا صغارا که در روایت آمده است قلیل را در بر می گیرد نه خیلی قلیل را و عرف در نجاست فرقی بین قلیل و خیلی قلیل نمی گذارد. البته در بین فقها کسانی را داریم که قطرات قلیل را نجس نمی دانستند.

اما خونهایی که با میکروسکوپ یا ذره بین دیده می شود و با چشم معمولی دیده نمی شود نجس نمی باشد به دلیل اینکه:

- یا مفاهیم عرفی در اشیاء فقط بر اشیائی اطلاق می شود که با چشم دیده شود مثلا به چوب خیلی کوچک، چوب گفته نمی شود. آب و خون هم همینطور. اگر هم شک کنیم که خون می گویند یا خیر کفایت می کند که طاهر باشد.

- یا اگر این را هم نپذیریم الغاء خصوصیت عرفی هم نمی شود چرا که اطلاقی نداشتیم اگر در الغاء خصوصیت هم شک کردیم باز برای حکم به طهارة کفایت می کند.

۱... و اما دم ما لا نفس له

فطاهر کبیرا کان أو صغیرا کالسّمک و البق^۲ و البرغوث^۳ ...

«ما لا نفس له» نفس یعنی خون اما در اینجا عبارت یعنی اینکه خون دارد اما خون جهنده ندارد. که آقای صدر فرموده بودند که حیوانات دریایی اصلاً خون جهنده ندارند اعم از اینکه در آب زندگی می کنند یا دو زیست می باشند.

دلیل:

غیر اطلاقی ها: عدم اطلاق روایات النجاسة و الرجوع الي قاعده الطهارة.

چون اطلاقی نداشتیم که خون نجس است و آنهایی که بود ، مواردی بود که خون جهنده داشتند و اگر هم در مورد خون جهنده نبود مانند روایت منقار، اطلاق نداشت^۴ و قدر متیقن^۵ خون جهنده بود الغاء خصوصیت هم نمی شود چرا که بین خون جهنده و غیر جهنده خیلی فرق می باشد که بعضی ادعا کرده اند که به غیر جهنده اصلاً اطلاق دم نمی شود.

در نتیجه مرجع می شود قاعده طهارة.

^۱ چهارشنبه ۹۰/۱۱/۲۶

^۲ پشه

^۳ کک

^۴ در نتیجه معنای روایت می شود اگر در منقار آنها خون نجس بود.

^۵ اجمالی که در آن سراغ قدر متیقن می رویم منظور اعم از اجمال و عدم اطلاق می باشد.

اطلاقیها: روایات مخصص.

اما اگر مانند بعضیها قائل به اطلاق شدیم باید برای قول به طهارة خونها غیر جهنده سراغ مخصصات برویم .

روایت الاول:

۴۰۸۹- ۱- مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّقَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ زِيَادِ بْنِ أَبِي الْحَلَّالِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مَا تَقُولُ فِي دَمِ الْبَرَاغِيثِ قَالَ لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ قُلْتُ إِنَّهُ يَكْثُرُ وَ يَتَفَاحَشُ قَالَ وَ إِن كَثُرَ الْحَدِيثُ^۱.

این در مورد برغوث است و اگر الغاء خصوصیت شود به حیواناتی می شود که مانند برغوث می باشند مانند پشه حشرات و کک و شپش اما به ذات لحم که خون جهنده ندارد نمی توان تسرّی داد.

روایت دوم:

۴۰۹۰- ۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ عَلِيًّا ع كَانَ لَا يَرَى بَأْسًا بِدَمٍ مَا لَمْ يَذْكُ يَكُونُ فِي الثَّوْبِ فَيَصْلِي فِيهِ الرَّجُلُ يَعْنِي دَمَ السَّمَكِ^۲.

مراد از «ما لم يذكّر» این است که ذبح نشده است چرا که ماهی هم مذکی می شود اما ذبح نمی شود .

بررسی روایت سند:

این روایت سند ندارد چرا که اسماعیل بن ابی زیاد سکونی از عامه می باشد و توثیق خاصی ندارد. مرحوم شیخ در عُدَّة فرمودند که: «اصحاب یعتمدون علی روایاته» آیا از این کلام استفاده می شود که ثقه بوده است یا خیر بلکه از روایات او استفاده می

۱ وسائل الشیعة ج ۳ ۴۳۵ باب طهارة دم السمک و البق و البراغیث و نحوها مما لا نفس له و إن کثر و تفاحش.

۲ همان حدیث ۲.

شده است و روایات او موثق به بوده است و بدان عمل می کردند اما اگر فهمیده شود ثقه بوده است این می شود توثیق شیخ بخلاف اینکه روایات او موثق به بوده است که دلالتی بر وثاقت او ندارد. که برای ما وثاقت فهمیده نمی شود.

اما کسانی مانند مرحوم خوئی گاهی وقتها در سکونی از باب اینکه از راویان کامل الزیارات بوده است، توثیق ایشان را قبول می کردند که بعدها عدول کردند.

آشد اشکالا نوفلی می باشد که از سکونی نقل می کرده است و نوفلی اصلاً توثیق ندارد و فقها برای توثیق نوفلی، گفته اند که بدالت التزامیه قول شیخ توثیق نوفلی می باشد چرا که اکثر روایات سکونی از نوفلی بوده است و فقها که به روایات او اعتماد می کردند به روایات او هم اعتماد می کردند که می شود توثیق او یا حداقل موثق به بودن روایات او.

موثق به بودن روایات او هم دلیل نمی شود که روایات او را قبول کنیم چرا ممکن است که از باب اطمینان شخصی به آن عمل کرده باشند.
ممکن است گفته شود که:

اولاً: نمی توان به این ملتزم شد که از باب اطمینان به آنها عمل کرده اند چرا که بعید به نظر می رسد که همه روایات ایشان را بررسی کرده باشند.
ثانیاً: اطمینانی که به خبرویه مطمئن بر گردد قبول می شود.

درست است که روایات سکونی زیاد است و بیش از هزار روایت می باشد اما شهادت های شیخ کلا محل تردید و تامل است و شیخ خیلی کثیر الاخطاء می باشد حتی آقای خوئی فرموده اند عالمی از اخباریین و محدثین گفته اند: یک خطی را از شیخ پیدا نمی کنی که یک خطاء نداشته باشد و خیلی از شهادت آنها عن حدس بوده است. البته متاخرین کثرة خطاء ایشان را به کثرت کار ایشان حمل کرده اند یعنی چون کارهایی که انجام داده اند زیاد بوده است لذا خطاهای ایشان هم زیاد نشان می دهد.

و اطمینانِ خبره زمانی حجت می باشد که این اطمینان مخبری باشد نه خبری ضمن اینکه دلیل حجیت قول اهل خبره به سیره ثابت شد و برای حجیت این نحوه قول اهل خبره باید به سیره رجوع کرد و روشن نمی باشد که در سیره چنین قول اهل خبره ای را قبول کنند.

بررسی روایت دلالتا:

«یعنی» ظاهرا از کلام امام می باشد چرا که راوی اخیر می باشد، ضمن اینکه در مورد نجاست نمی باشد بلکه در مورد صحت و بطلان نماز می باشد. ممکن بوده است از باب این بوده است که مقدار آن کم بوده است و معفو بوده است نه اینکه نجس نبوده است.

در الغاء خصوصیت هم باید به مقدار سمک الغاء کرد که حتی نهنگ را هم نمی گیرد چه برسد به حیوانات غیر دم سائله غیر بحری .

گفته اند که چون سکونی از عامه بوده لذا در روایات از کسی نقل می کرده است که آن شخص را قبول داشته است لذا از حضرت علی علیه السلام که به عنوان صحابی قبول داشته است، نقل می کرده است.

روایت سوم:

۴۰۱۹۱-۵- وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ غِيَاثٍ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ

قَالَ: لَا بَأْسَ بِدَمِ الْبَرَاغِيثِ وَ الْبَقِ وَ بَوْلِ الْحَشَّاشِيفِ.^۲

مرحوم آقای خوئی که در روایت منقار اطلاق در نجاست دم فهمیده بودند، در این روایات اطلاقی را قبول نکردند بنا بر این باید روایتی پیدا کنیم که مطلقات را تقیید بزند .

^۱ شنبه ۹۰/۱۱/۲۹

^۲ وسائل الشیعة ج ۳ ۴۱۳ ۱۰ باب حکم ذرق الدجاج و بول الخشاف و جمیع الطیر.

ایشان به روایاتی استدلال کرده اند که قائل بودند دیگران هم استدلال کرده اند اما ظاهراً کسی استناد نکرده است.

روایاتی که وارد شده اگر مایعی یا آبی داشته باشیم و حیوان غیر دم سائله در آن بیفتد آن آب نجس نمی شود.

روایت چهارم:

۶۲۴-۲- وَ عَنْهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ يَغْنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع قَالَ: لَا يُفْسِدُ الْمَاءَ إِلَّا مَا كَانَتْ لَهُ نَفْسٌ سَائِلَةً.^۱

اولا: مفهوم عرفی از «افساد» نجاست می باشد نه فساد بهداشتی و این مفروق عنه است.

ثانیا: از واضحات در اذهان متشرعه این است که حیوان زنده منجس نمی باشد پس منظور میته حیوان می باشد.

مفهوم این است که هر حیوان میته غیر نفس سائله آب را نجس نمی کند که این روایت اطلاق دارد و جایی را هم می گیرد که حیوان متلاشی شده باشد و وقتی که متلاشی می شود دم آن هم با آب برخورد می کند که این روایت گفته که آب طاهر می باشد. ایشان از همین روایت طهارت بول و خرد را هم استفاده کرده اند.

روایت پنجم:

۶۲۳-۱- مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ السَّابَّاطِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سُئِلَ عَنِ الْخُنْفَسَاءِ وَ الدُّبَابِ وَ الْجُرَادِ وَ النَّمَلَةِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ يَمُوتُ فِي الْبُئْرِ وَ الرَّيِّتِ وَ السَّمَنِ وَ شِبْهِهِ قَالَ كُلُّ مَا لَيْسَ لَهُ دَمٌ فَلَا بَأْسَ بِهِ.^۲

^۱ وسائل الشیعة ج ۱ ۲۴۱ ۱۰ باب طهارة سؤر ما ليس له نفس سائلة وإن مات.

^۲ وسائل الشیعة ج ۱ ۲۴۱ ۱۰ باب طهارة سؤر ما ليس له نفس سائلة وإن مات.

مناقشه ۱:

آقای صدر: گفته این فرمایش در صورت تمام بودن معنایش این است که به عنوان اجزاء میتة نجس نمی باشد اما به عنوان خون نجس باشد منافاتی ندارد و در ادله ترخیصی مثل طهارت همیشه حیثی می باشند و به حیث میتة ناظر می باشد اما به حیث دمیّت اشاره ای ندارد و نمی گوید که نجس نمی باشد. پس معنا این می باشد که از آن حیث که میتة می باشد نجس نمی باشد.

جواب از مناقشه:

قبول نداریم چرا که دم حیوان عرفاً جزء حیوان نمی باشد بلکه از باب ظرف و مظروف می باشد البته این دفاع در صورتی درست است که آقای خوئی هم «دم» را از اجزاء ندانند اما اگر بدانند اشکال ایشان وارد می باشد اما آقای خوئی از این نظر ساکت می باشند. اگر شک هم بکنیم که از اجزاء می باشد یا خیر؟ کافی می باشد که اشکال آقای صدر وارد نباشد.

مناقشه ۲:

آقای صدر: این روایت اطلاقی ندارد چون تفسخ در این موارد امر متعارفی نمی باشد^۱ که حمل بر آن هم شود و از این حیث در مقام بیان باشد بلکه می گوید از آن جهت که برخورد به میتة کرده است نجس نمی باشد. البته در فرد نادر این طور نمی باشد که اطلاق گیری نتوان کرد بلکه عرفی می باشد و در این فرد نادر عرف، اطلاق گیری نمی کند. اگر هم شک در اطلاق گیری کنیم نمی توان اطلاق گیری کرد.

تنها دلیل ما بر طهارت، قاعده طهارت می باشد. و اگر اطلاقی هم داشتیم باید در مثل برغوث به عدم نجاست قائل شویم.

^۱ چون تفسخ با خون گرمی می سازد.

تنبیه:

خوب ما گفتیم دم پشه و برغوث پاک می باشد اما این حشرات دو دم دارند:

- دمی که مال خود حیوان می باشد.
- دمی که مال خود حیوان نمی باشد بلکه اصطلاحاً دم مکتسب می باشد که خون مکیده شده توسط حشره می باشد. آیا این خون طاهر می باشد یا خیر؟

در اینجا گفته شده که این دم نجس می باشد به دو دلیل:

دلیل اول: اطلاق دلیلی که می گوید خون انسان نجس می باشد، این خون را هم می گیرد چرا که این هم خون انسان می باشد و فرض می باشد که این خون در معده این حشره می باشد و هنوز خون جزء خون این حیوان نشده است.

دلیل دوم: به استصحاب نجس می باشد و آن ادله اطلاق ندارد، و الغاء خصوصیت هم نداریم به این تقریب که هنگامی که در معده نبود و در بدن انسان بود نجس بود الان هم که شک می کنیم می گوئیم نجس می باشد که این استصحاب می شود، استصحاب حکمی.

تفصیل این حکم را می گذاریم جایی که خود سید بحث می کنند که بحث مطهرات است و ایشان یکی از این مطهرات را انتقال می دانند و در آنجا بحث می کنند. خواهیم گفتیم که این دو دلیل تمام نمی باشد و اگر هم تمام باشد ما دلیل حاکم داریم که آن دلیل حاکم عبارت است از:

۴۰۸۹- ۱- مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّقَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ

زِيَادِ بْنِ أَبِي الْحَلَّالِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ مَا تَقُولُ فِي دَمِ الْبَرَاغِيثِ

قَالَ لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ قُلْتُ إِنَّهُ يَكْثُرُ وَ يَتَفَاحَشُ قَالَ وَ إِنَّ كَثُرَ الْحَدِيثُ.^۲

^۱ یکشنبه ۹۰/۱۱/۳۰

^۲ وسائل الشیعة ج ۳ ۴۳۵ ۲۳ باب طهارة دم السمك و البق و البراغيث و نحوها مما لا نفس له و إن کثر و تفاحش.

امام فرمودند: «و ان کثر» خوب مشخص است که دم براغیث زیاد نمی شود پس منظور امام دم مکتسب می باشد. حتی کسانی هم که به ادله بالایی استدلال کردند بعد این دلیل حاکم را قبول کرده اند.

اگر کسی هم اشکال کرده است در سند این روایت بوده است. و چون مشهور، این اشکال سندی را نپذیرفتند تعبیر به صحیحه کردیم.

در سند روایت «علی بن حکم» می باشد که بحث می باشد که آیا موثق می باشد یا خیر در کتب روایی «علی بن حکم» چهار تا می باشد:

۱. علی بن الحکم. که عمده در روایات هم همین می باشد.

۲. علی بن الحکم الانباری.

۳. علی بن حکم بن زبیر.

۴. علی بن الحکم الکوفی.

در کتب روایی این چهارتا آمده است اما در کتب رجالی بعضی متعرض یکی و بعضی دو تا و بعضی متعرض سه تا از اینها شده اند اما در میان اینها فقط یکی توثیق دارند و آن اخیری می باشد یعنی «علی بن الحکم الکوفی» که شیخ آنرا توثیق کرده اند. هر چهار تا از یک طبقه می باشند از اصحاب امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام.

پس سه تای از آنها بدون توثیق می ماند. خوب اشکال شده که آیا علی بن الحکم واقع در سند روایت، کوفی می باشد که توثیق دارد یا خیر از سه تای باقی می باشد که موثق نمی باشند نه اینکه ثقه نیست یعنی برای اینها توثیقی ذکر نگردیده است نه اینکه تضعیف شده است.

در رجالیین متاخر مثل مرحوم تستری و آقای خوئی از روی قرائن و شواهد گفته اند که این چهارنفر یکی می باشد. اسم اولی که با «کوفی» توثیق شده، منافات ندارد و دومی هم که اسم جد آنها می باشد و دو تای ما بقی که یکی به لحاظ محل سکونت یک هم به لحاظ مولد و موطن آنها می باشد. و این هم متداول می باشد که یک شخص را یکبار به لحاظ موطن و یک بار به لحاظ محل سکونت بخوانند.

مرحوم آقای صدر مبسوط تر از دیگران قرائنی را ذکر کرده اند و فرموده اند که با توجه به این قرائن انسان مطمئن می شود که اینها یک نفر بوده و تمام این عناوین، عنوان برای یک نفر می باشند.

۱... و کذا ما کان من غیر الحيوان کالموجود تحت الأحجار عند قتل

سید الشهداء ارواحنا فداء...

مثل خونهای که در روستای زر آباد از درختی در روز عاشورا می آید یا بارش خون در هندوستان به گفته بعضی از دوستان.

دلیل: قاعده طهارت، چرا که دلایل نجاست خون این را نمی گیرد به دو بیان:

• چرا که ادعا شده مفهوم عرفی خون در جایی است که منشاء آن حیوان باشد و اگر به آنهایی هم که منشاء حیوانی ندارند خون گفته شود با تسامح می باشد. اگر هم شک کنیم که مفهوم خون اعم از منشاء حیوانی و غیر حیوانی است^۱ یا اضیق می باشد و منشاء حیوانی را فقط بگیرد، باز کافی می باشد که ادله آنها را نگیرد.

• سلمنا که به این عرفا خون گفته شود، اما ما در روایات نجاست اطلاقی نداشتیم که این مورد را بگیرد حال یا طبق مختار ما بود که اصلاً اطلاقی نداشتیم یا حتی کسانی هم که ادعای اطلاقی کردند از روایت موثقه و منقار بود که خون حیوانات را در بر می گرفت و این مورد را در بر نمی گیرد و اگر هم بعیداً شک کنیم که آیا شامل این می شود یا خیر باز کفایت میکند که قاعده طهارت را جاری کنیم.

الغاء خصوصیت هم نمی شود و عرف بالعکس آب داخل آزمایشگاه، در این مورد الغاء خصوصیت نمی کند و اگر داخل دستگاه خونهایی را تولید کنند این خونها طاهر می باشد. نکته فرق این است که در مورد آب داخل دستگاه محمول آن طهارت می باشد اما در مورد خون، محمول نجاست می باشد. در نتیجه مرجع می شود قاعده طهارت^۲.

...و یستثنی من دم الحيوان المتخلف في الذبيحة بعد خروج المتعارف

سواء كان في العروق^۲ أو في اللحم، أو في القلب، أو الكبد، فإنه طاهر...

بحث طهارت و نجاست می باشد نه بحث اکل و خوردن.

طهارت این خون مورد اتفاق می باشد و از واضحات می باشد پس در بحث فقهی می توان از آن عبور کرد مثل اینکه در مورد وجوب نماز بحث بکنیم؛ اما عمده دلیل آن می باشد.
دلایل:

(۱) قاعده طهارت طبق نظر کسانی که گفته اند در نجاست دم اطلاقی نداشتیم. و روایت منقار هم در مورد غیر مذبوح و غیر مذکی بود و صحبت ما در مورد مذبوح و مذکی می باشد. و عرف بین مذبوح و غیر مذبوح و یا بین خون بیرون بدن و درون این الغاء خصوصیت را نمی کند.

^۱ ما همیشه دو چیز می خواهیم اولاً این که محرز شود که عنوان عرفی مورد بحث را می گیرد یا خیر و بعد وارد اطلاقی و غیر اطلاقی شویم مثلاً نیم توان گفت کع عالم نسبت به نجار اطلاقی ندارد این علت می باشد تجراً که قبل از ازلاق باید محرز شود که آیا عنوان عالم به عنوان عرفی نجار را می گیرد یا خیر در حالیکه نمی گیرد. در مانحن فیه اشکال عنوانی بود و در ثانی سلمنا این را فرض کردیم که عنوان شامل می شود و اشکال اطلاقی بود.

^۲ اگر در جایی ما قاعده طهارت را نداشتیم تمسک به براءت می شود.

^۳ رگها.

^۴ در لحم خون نداریم بلکه منظور می شود مویرگ.

^۵ به فارسی می شود دل.

^۶ جگر سیاه.

(۲) تمسک به آیه و روایاتی که دلالت بر حلیت حیوان بعد از تذکیه دارد از این حلیت به ملازمه عرفیه استفاده کردند که باید ظاهر هم باشد.^۱ به دو تقریب:

- این آیه و روایات می گوید که بعد از تذکیه و ذبح، حیوان حلال می شود و حیوان حلال باشد دم آن هم که جزء حیوان می باشد، حلال می شود، وقتی که این دم حلال باشد، ظاهر هم می باشد و این یک دلالت عرفیه و اقتضائی می باشد و نمی تواند که نجس باشد و حلال باشد.

اشکالات عدیده ای دارد که ما به یک اشکال آن اشاره می کنیم: فرض که دم جزء بدن حیوان می باشد اما قبلا گفتیم که لسان روایاتی که ترخیصی می باشند لسان آن ها حیثی می باشد و روایات می گویند از حیث اینکه میته می باشد حلال می باشد و حرام نیست اما منافاتی ندارد که از نظر اینکه دم می باشد حرام باشد. مثلا ما در روایات داریم که نخاع حرام می باشد و روایت دیگر می گوید که مذکی حلال می باشد آیا این دو روایت با هم تنافی دارد؟ بلکه اولی می گوید از لحاظ میته بودن حرام نمی باشد اما دومی می گوید از نظر اینکه نخاع است حرام می باشد. که اگر کسی همین نخاع را از میته بخورد این شخص دو حرام انجام داده است هم میته را خورده است و هم نخاع را و در این مثال دو عقاب هم می شود. یا مثلا گوسفند غصبی را بگیرد و ذبح کند و به استناد آیه شریفه «**کلوا مما ذکر اسم الله علیہ**» بخورد.

- در تقریب دوم آمده است: گوشت نوعا همراه خون می باشد و آیات که گوشت را حلال کرده است فهمیده می شود که خون هم حلال می باشد چرا که خون از گوشت جدا نمی شود مگر با عسر و حرج و جزء ما لا ینفک گوشت می باشد و وقتی خود آیات می گوید که گوشت حلال می باشد فهمیده می شود که خون آن هم حلال است. مثل گندمهایی که جمع می کنند که نوعا همراه خاک می باشد از این که این گندمها خوردنش حلال می باشد، فهمیده می شود آن خاک همراه آن هم حلال می باشد.

اشکال: این جواب اخص از مدعا می باشد چرا که نهایت چیزی که فهمیده می شود این است که خون قلبی که همراه گوشت است ظاهر می باشد^۲ اما به خون کثیری که در داخل بدن حیوان است و به راحتی از گوشت جدا می شود نظارتی ندارد و دال بر طهارت آنها می باشد.

جواب: عرفا هیچ فرقی نمی باشد بین دمی که متخلل می باشد و همراه گوشت است با دمی که داخل بدن می باشد و همراه گوشت نمی باشد.

البته به نظر ما این عدم فرق عرفی روشن نمی باشد که اگر این تمام شود و واقعا فرقی نباشد این وجه تمام می باشد.

(۳) **سیره متشرعه:** قطعا در عصر پیغمبر و ائمه علیهم السلام از دم متخلل اجتناب نمی کردند و اگر اجتناب می کردند قطعا به ما می رسید چرا که بسیار مورد ابتلاء بوده است و دائما گوسفند ذبح می کردند مثلا جگر و

^۱ سه شنبه ۹۰/۱۲/۰۲

^۲ کسی نگوید که شما در اینجا در آن مقدار خون قلیل که همراه گوشت می باشد دلیل را پذیرفتید در حالیکه خود شما چندی قبل فرمودید که در ادله ای که لسان آنها ترخیصی می باشد، حیثی می باشند خوب ممکن است کسی در اینجا بگوید که روایات می گویند که از لحاظ اینکه میته نمی باشد خوردن آنها حلال می باشد اما منافات ندارد که از نظر اینکه داخل آن ها خون می باشد، حرام باشد. در جواب خواهیم گفت که در این مثال اگر بخواهیم بگوئیم که ناظر به حلیت اکل از نظر عدم میته بودن می باشد، این حلیتی که در روایت آمده است لغو می شود چرا که گفته شد که نوعا این گوشتها همراه مقداری خون می باشند که جزء لا ینفک آنها می باشد خوب در این صورت اگر قرار باشد که این خون از گوشت جدا شدنی نباشد و خوردن آن خون هم حرام باشد حلیت آن لغو می شود در حالیکه در موارد دیگر می توانستیم آنها را بخوریم در صورت نبود حیث دوم اما در ما نحن فیه دائما این حیث در کنار گوشت می باشد بخلاف دیگر مواقع که می توان موردی را پیدا کرد که یک حیث فقط در آن باشد.

گوشت را که کمی در داخل آب می گذاری بعد از دقائقی رنگ آب قرمز می شده است . اما روایتی در این مورد نداریم. از این سیره متشرعه زمان معصوم فهمیده می شود که این عدم ردع ایشان دال بر حجیت این سیره می باشد. این وجه از نظر ما تمام می باشد.

حال این اجزاء که خون در آن می باشد دو نوع می باشد: خود جزء حلال می باشد مثل گوشت اما در بعضی خود جزء حرام می باشد مثل دُنْبَلان . آیا خون در دُنْبَلان طاهر می باشد یا خیر نجس می باشد؟ می گوئیم که این خون طاهر می باشد چرا که وجه اول و سوم در این می آید درست است که قابل خوردن نمی باشد که بگوئیم که آن را می خوردند با این حال از معصوم خبری به ما نرسیده است، و لکن دائماً در معرض نجاست بوده اند و اگر نجس بود باز به ما می رسید.

۱. . . . نعم إذا رجع دم المذبح إلى الجوف لرد النفس أو لكون رأس الذبيحة

في علو كان نجسا . . .

دم متخلف را به دو قسم تقسیم کرده اند:

۱. **دم متخلف بالطبع:** که در حالت عادی بعد از ذبح مقداری خارج می شود و مقداری هم داخل بدن باقی می ماند که به آن دم متخلف بالطبع می گویند که طبع ذبح ایجاب می کند آن مقدار داخل بدن بماند. که پاک است و در آن بحثی نمی باشد.

۲. **دم متخلف بالعناية:** که به عنایت مطلب یا امر خاصی داخل بدن مانده است که اگر آن مطلب خاص نبود و آن عنایت نبود داخل بدن نمی ماند و خارج می شد که خود به دو قسم تقسیم می شود:

- که عبارت است از خونی که یک بار بیرون آمده و دوباره به داخل بدن برگشته است مثل اینکه حیوان که بعد از ذبح تا لحظاتی ششهایش کار می کند و نفس را به داخل بر می کشد و خون روی زمین یا جمع شده در اطراف محل ذبح را به داخل بر می گرداند و احتمال دارد که قلب هم اینکار را بکند و دوباره دم را پمپاژ کند. البته اگر حالت دم و بازدمی داشته باشد این طور می باشد. یا مثل جارو برقی باشد که ورودی می کشد و خروجی دفع می کند. یا رگها اینطور باشد که حرکتهای موجی مانندی داشته باشد که خون را به داخل بر گرداند.

- خون به مقدار متعارف بیرون نمی آید مثلاً هنگام ذبح، گردن حیوان را گرفتند یا اینکه ایستاده آن را بکشند و سر آن به طرف بالا باشد.

تمام صحبت ما در مورد متخلف بالعناية می باشد .

قسم اول: که با نفس کشیدن به داخل بر می گردد: فتوای مشهور که این خون نجس است. البته بحث ما در جایی می باشد که ما گفتیم که اطلاقی نداریم که الدم نجس و احتمال می دهیم با برگشت به داخل حکم آن تغییر پیدا کرده باشد. دلیل:

- **الغاء خصوصیت عرفی** بین دمی که به داخل برگشته است با دمی که خارج شده و دوباره به داخل برگشته است . اینکه می گویند که خون باطن طاهر می باشد باطن طبیعی را می گویند اما غیر طبیعی

را نمی گویند مثل اینکه با سرنگ خون داخل بدن بکنند تا زمانی که جزء بدن نشده است نجس می باشد. این وجه تمام می باشد.^۱

● **استصحاب:** این دم وقتی که آمد بیرون نجس شد و با داخل رفتن احتمال می دهیم که طاهر شده باشد که استصحاب نجس می کنیم و عرفاً هم این احتمال را نمی دهیم که خونی که بیرون است در صورتی نجس می باشد که بعداً به داخل برنگردد به نحو شرط متاخر.

این مبتنی است بر جریان استصحاب در شبهات حکمیه که ما متوقف می باشیم. که اگر ما در الغاء خصوصیت شک کردیم مرجع می شود قاعده طهارت و لکن ما وجه اول را قبول کردیم.

قسم دوم: متخلف بالعنایه که گردن را گرفت که نگذاشت خون خارج شود یا سر بالایی بود یا گوسفند بی رمق می باشد که خون آن متعارفاً خارج نمی شود: مشهور فقها گفته اند خون باقی مانده در داخل نجس می باشد. از دو وجه قبلی فقط وجه اول می آید که همان الغاء خصوصیت عرفی می باشد که دمی که لمانع خارج نشده باشد فرقی با خونی که بیرون آمده است ندارد. اما وجه دوم نمی آید. بزرگان متاخرین این را ادعا کرده اند.

مناقشه: در نزد ما این الغاء خصوصیت روشن و محرز نمی باشد که مرجع می شود قاعده طهارت.

۲. . . و یشرط فی طهارة المتخلف أن یکون مما یؤکل لحمه علی الأحوط

فالتخلف من غیر الماکول نجس علی الأحوط. . .

اگر حیوان مذکی حرام گوشت بود^۳ آیا خون متخلف در بدن این حیوان طاهر می باشد یا خیر؟ مرحوم سید توقف کرده اند و فتوا به طرفی نداده اند. احتیاط ایشان، احتیاط در افتاء می باشد.

بررسی این فتوا و حکم این مسئله:

ادله طهارت خون متخلف بالطبع در ماکول سه دلیل بود:

۱- **قاعده طهارت.** که در اینجا هم می آید.

۲- **آیات و روایات** که می گفت گوشت حیوان مذکی حلال می باشد که اگر آن روایات سنداً و دلالتاً درست باشد، در اینجا نمی آید چرا که فرض این است که گوشت اینها حرام می باشد. الغاء خصوصیت بین این خون و خون مسفوح بیرون از بدن نمی شود.

۳- **سیره متشرعه:** که این سیره هم در ما نحن فیه نمی آید و روشن نمی باشد که در آن زمان تذکیه غیر مذکی مورد ابتلاء بوده است که سیره تمام باشد. اگر مرحوم سید هم احتیاط کردند و به مقتضای قاعده طهارت فتوا

^۱ در این صورت اگر انی خون با خونهای داخلی برخورد کند مقدار ملاقی نجس می شود اما ظاهراً اصلاً ملاقات با خون داخل ندارد بلکه داخل نای و شش می شود و آنها متنجس می شود البته اگر قائل بشویم که بخاطر حرکت رگها به داخل بر می گردد و ملاقات کند ملاقی نجس می شود.

^۲ شنبه ۹۰/۱۲/۰۶

^۳ اگر همین غیر ماکول مذکی نباشد بلکه میته باشد آیا دلیلی در نجاست ذاتی نه عرضی دم داخل بدن آنها داریم؟ به الغاء خصوصیت عرفی بین این خون و خون مسفوح داریم.

نداده اند به خاطر این بوده است که عده ای فتوا به نجاست داده اند و عده ای فتوا به طهارت داده اند لذا برای اینکه مخالفت با آنها نکرده باشند احتیاط به نجاست داده اند. اگر متمایل به طهارت بوده اند برای خروج از مخالفت با نجاستی ها احتیاط در فتوا کرده اند و اگر متمایل به نجاست بوده اند برای خروج از طهارتی ها احتیاط در فتوا کرده اند.

دلیل اول را فقط ما قبول کردیم.

پس ما قائل می باشیم که دم متخلف مطلقا یعنی در ماکول و غیر ماکول طاهر می باشد.

مسألة ۱: العلقه المستحيلة من المني نجسة من إنسان كان أو من غيره...

سید در مسئله سه مورد را بیان می کند که هر سه مورد جزء بدن حیوان نمی باشد:

- ۱- علقه که خون بسته ای می باشد که از منی حیوان مذکر در رحم حیوان مونث می باشد که بدن حیوان مونث می شود ظرف.
 - ۲- مورد دوم علقه داخل تخم مرغ می باشد که بعد از قرار گرفتن در زیر مرغ یا داخل دستگاه به علقه تبدیل می شود که این علقه غیر خون داخل تخم مرغ می باشد. که اصل تخم مرغ جزء بدن نمی باشد چه برسد به علقه داخل تخم مرغ. اختلاف شده است که این علقه داخل زرده تخم مرغ می باشد یا سفیدی تخم مرغ.
 - ۳- مورد سوم: که خیلی محل ابتلاء می باشد خون داخل تخم مرغ می باشد.
- بعضی گفته اند که اگر این خون در زرده باشد، خون می باشد و اگر در سفیده باشد، علقه می باشد.
- در دو مورد اخیر حیوان اصلا ظرف هم نمی باشد چه برسد به اینکه این دو مورد جزء حیوان باشند.
- ۱ متاخرین از فقها دم را به دو قسم تقسیم کرده اند: طبیعی و غیر طبیعی.

• غیر طبیعی که مطلقا طاهر می باشد که دو قسم دارد:

۱. دم اعجازی مثل دم زیر سنگها بعد از شهادت سید الشهداء علیه السلام.
۲. دم ساخته شده در آزمایشگاه.

• دم طبیعی خود به چهار قسم تقسیم شده است:

۱. دمی که جزء بدن حیوان می باشد. مانند: خون رگهای بدن
۲. دمی که جزء بدن حیوان نمی باشد اما داخل بدن حیوان می باشد. مانند: علقه که خونی است که از منی بوجود آمده است و در رحم حیوان ماده می باشد.

۳. دمی که جزء بدن حیوان نمی باشد و در داخل بدن حیوان هم نمی باشد اما مبدا وجود و نشوء حیوان می باشد. مانند: علقه ای که در داخل تخم مرغ می باشد.

۴. دمی که نه جزء بدن حیوان می باشد و نه داخل بدن حیوان می باشد و نه مبدا نشوء حیوان می باشد و در عین حال دم طبیعی می باشد. مانند: خونی که داخل تخم مرغ که علقه نمی باشد که خیلی هم محل ابتلاء می باشد.

در این چهار قسم، قسم اول مورد اتفاق است که نجس می باشد چه اطلاق در دلائل نجاست داشته باشیم که اطلاق این دم را هم می گیرد یا نداشته باشیم که قدر متیقن از نجاست دم می باشد که سید در اینجا متعرض نشدند بلکه قبلاً متعرض آن شده بودند.

قسم دوم: که دمی است که در بدن حیوان می باشد اما جزء بدن نمی باشد: مثل علقه. جماعتی از فقها که قائل به نجاست شده اند به دو دلیل استناد کرده اند:

۱. **استصحاب نجاست منی.** این علقه قبلاً منی بوده است و الان خون است اگر الان شک در طهارت و نجاست کنیم استصحاب نجاست می کنیم به استصحاب حالت سابقه.

ان قلت: نگویید که استحاله شده است و استحاله از مطهرات می باشد چرا که اینکه گفته شده است که استحاله مطهر می باشد و علی القاعده می باشد در جامدات می آید اما در مایعات نمی آید چرا که در مایعات نجس، ظرف هم نجس می شود وقتی مایع استحاله شود ظرف که استحاله نمی شود و بر نجاست خود باقی می ماند و مظروف خود را دوباره نجس می کند و بحث ما اعم از نجاست ذاتی و عرضی می باشد. البته در خمر روایت خاص داریم که خود و ظرفش طاهر می باشد.

فقها تبدیل در جامدات را استحاله گفته اند و در مایعات را انقلاب. انقلاب هیچ وقت مطهر نمی باشد به همان نکته ای که گفته شد الا در خمر که گفته شد و دیگر سله

ای است که در روی خون بسته می شود چون این سله روی خون می باشد و داخل خون نمی باشد مانند مظروف که این علی القاعده می باشد چرا که سله ظرف نمی باشد و روی خون بسته می شود پس در اصل استثناء یکی بیشتر نمی باشد و آن خمر می باشد.^۱

آیا این استصحاب تمام می باشد یا خیر؟ این استصحاب اشکالاتی دارد که ما به یک اشکال اشاره می کنیم:

- ما دلیلی نداریم که منی وقتی در باطن هم می باشد نجس است که این استصحاب تمام باشد^۲.
- ۲. اطلاق نجاست ادله دم.

مناقشه: ما اطلاق روایات نجاست را قبول نکردیم و گفتیم که اطلاق فهمیده نمی شود. حتی اگر هم اطلاق داشته باشیم معلوم نمی باشد تا اینجا هم اطلاق داشته باشد.

۳. . . . حتی العلقه فی البیض . . .

قسم سوم : نطفه اگر تبدیل به علقه شده باشد البته اگر این نطفه تبدیل به علقه نشده باشد پاک می باشد.

دلیل:

^۱ کسی نگوید این سله قبل از اینکه سله شود بصورت مایع بوده است و در برخورد با خون یا خون آبه هم که از اعیان نجسه می باشد نجس شده است و بعد خشک شده است چرا که جواب می دهیم درست است که مایع بوده است و در برخورد با خون نجس شده است اما بعد از خشک شدن استحاله می شود البته این نه از نوع استحاله می باشد و نه از باب انتقال چرا که استحاله تبدیل جامد به جامد و انتقال تبدیل مایع به مایع می باشد و در اینجا تبدیل مایع به جامد بوده است؛ اما حکم استحاله را دارد.

^۲ البته دلائل دیگری هم ذکر کرده اند من جمله:

اگر استصحاب هم تمام باشد این به عنوان منی نجس می باشد بلکه ما می خواهیم بدانیم که آیا به لحاظ دم بودن نجس می باشد یا خیر.

فرض اینکه منی هم نجس، مشکل انقلاب بخاطر ظرف بود اما در این جا اشکال ظرف نمی باشد چرا که دلیلی برنجاست باطن نداریم.

وحدت عرفی هم در اینجا وجود ندارد.

^۳ دوشنبه ۹۰/۱۲/۰۸

(۱) اطلاق ادله نجاست دم.

(۲) الغاء خصوصیت عرفی.

مناقشه:

اولا: اطلاقی که در ادله نداریم حتی اگر قبول کنیم اطلاقی وجود داشته است اما به این حد خیر که حتی این مورد را هم بگیرد.

ثانیا: الغاء خصوصیت عرفی هم وجود ندارد بین خونی که جزء بدن حیوان می باشد و بین این خون . البته همه این بحثها در صورتی است که اثبات شود که این علقه خون می باشد نه شبیه به خون.

پس مرجع می شود قاعده طهارت.

... والأحوط الاجتناب عن النقطة من الدم الذي يوجد في البيض ...

چرا مرحوم سید احتیاط کرد چرا که عمده دلیل نجاست اجماع می باشد و اطلاق و الغاء خصوصیت عرفی که هر سه در مورد بیض نمی آید. اجماع نمی آید چرا که دلیل لبی می باشد و اطلاق هم نمی آید و الغاء خصوصیت عرفی هم نمی آید و اگر هم بخواهد بیاید در مورد سه قسم قبلی می آید که یا جزء بدن بودند یا داخل بدن بودند و یا منشأ نشوء حیوان بودند اما این دم هیچ یک از این سه قسم نمی باشد. سید از کسانی می باشد که به اجماع خیلی اهمیت می داده اند. بعضی گفته اند که در عصر ائمه مثل الان در تخم مرغهای رسمی خیلی خون بوده است و بسیار متعارف بوده است اما یک روایت هم به ما نرسیده است . اگر هم این اثبات شود بین خون این تخم مرغها و تخم مرغهای غیر رسمی و ماشینی الغاء خصوصیت عرفی می کنیم. که این بیان دور از ذهن نمی باشد.

...لكن إذا كانت في الصفار و عليه جلدة رقيقة

لا ينجس معه البياض إلا إذا تمزقت الجلدة.

وجه آن: چرا که پوست مانع از اتصال می باشد.

مسألة ۲: المتخلف في الذبيحة و إن كان طاهراً لكنه حرام...

خون متخلف دو گونه ست :

- تابع : که جزء گوشت حساب می شود.
 - غیر تابع: خونی که داخل قلب می باشد یا خونی که از جگر چکه می کند.
- حکم غیر تابع: واضح است که مطلقاً داریم که می گوید خون حرام می باشد:

«إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ...»^۱ «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ...»^۲

آیا مخصصی داریم یا خیر؟

- گفته اند که سیره مخصص می باشد .
- مناقشه: چرا که سیره در خون تابع می باشد اما در غیر تابع سیره محرز نمی شود.

- آیه قرآن: قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أَوْ هَلَالًا لغير الله به...^۳

به دو بیان از این آیه استفاده کرده اند:

^۱ البقرة: ۱۷۳

^۲ المائدة: ۳

^۳ الأنعام: ۱۴۵

(۱) از مفهوم حصر استفاده شده است دم متخلف، دم مسفوح نمی باشد و میته هم که نمی باشد.

مناقشه: حصر در این آیه حصر اضافی می باشد در مقابل آن چیزهایی است که آنها حرام می کردند و می گفتند حرام می باشد اما مشخص می باشد که در شریعت غیر اینها حرام می باشد و در آیه نیامده است و اگر هم بخواهد مفهوم آیه با روایات و آیات دیگر که بعضی از محرمات دیگر را وارد کرده است تخصیص بخورد، تخصیص اکثر پیش می آید که این مستهجن می باشد. ضمن اینکه شان نزول این آیه هم نمی گذارد که اطلاقی شکل بگیرد.^۱

(۲) مفهوم وصف: در آیه شریفه آمده «**دما مسفوحا**» اگر غیر مسفوح هم حرام بود این قید را نمی زد.

مناقشه:

توضیح اجمالی در مورد مفهوم وصف: اکرم العالم العادل که منطوق آن وجوب اکرام عالم عادل می باشد آیا این جمله مفهوم دارد که در مفهوم داشتن آن سه نظریه مطرح شده است:

(۱) نظریه مشهور: فاقد مفهوم می باشد و نسبت به مفهوم ساکت می باشد. ما تبعیت کردیم.

(۲) واجد مفهوم می باشد که مضمون جمله دو تا می شود وجوب اکرام عالم عادل و عدم وجوب اکرام عالم غیر عادل. اینجا آیه دوم، آیه اول را قید می زند.

(۳) نظریه مشهوری نمی باشد اما قائلین آن افراد بزرگی می باشند مثل آقایان خوئی و صدر و تبریزی: این جمله دو مضمونی می شود منطوق: وجوب

^۱ ما نمی گوئیم که شان نزول مخصص می باشد بلکه در استظهار ما اثر می گذارد.

^۲ سه شنبه ۹۰/۱۲/۰۹

اکرام عالم عادل . مفهوم: طبیعی عالم موضوع وجوب اکرام نمی باشد. بله
عالم عادل واجب الاکرام باشد و احتمال دارد عالم هاشمی هم واجب
الاکرام باشد. طبق این نظریه هم آیه اول قید نمی خورد.^۱

ما تابع نظر اول می باشیم.

توضیح آیه: آیه اول گفته است: «**حرمت علیکم الدم**» و آیه دوم می گوید: دما مسفوح
حرام می باشد.

پس نظریه اول می گویند نسبت به دم متخلف ساکت می باشد.

طبق نظریه دوم: آیه اول قید می خورد چرا که مفهوم آیه دوم می گوید دم متخلف
حلال می باشد و تخصیص آیه اول می باشد.

نظریه سوم: آیه اول می گوید دم حرام می باشد و آیه دوم به مفهوم می گوید که دم
بما هو دم موضوع حرمت نمی باشد پس قیدی در حرمت آن دخل دارد که در نتیجه در
اثر نبود آن قید، دمی حلال می باشد و اما نسبت به اینکه آن دم حلال، دم تابع یا غیر
تابع می باشد اجمال دارد و قدر متیقن می شود دم تابع . وقتی مفهوم پیدا نکرد تحت
عموم آیه اول باقی می ماند.^۲

• ادله ای که می گوید حیوان مذکی حلال می باشد به ملازمه دلالت بر حلیت
دم غیر تابع می کند.

مناقشه:

که این دلیل هم در مورد خون تابع می آید نه خون غیر تابع.
پس رجوع می شود به اطلاق آیه اول.

^۱ نظریه اول قائل به انتفاء شخص حکم عند انتفاء القید می باشد و نظریه دوم قائل به انتفاء سنخ حکم عند انتفاء القید می باشد و
نظریه سوم بین دو نظریه اول و دوم می باشد.

^۲ البته خصوصیت این مثال می باشد که غیر از مسفوح دو دم داریم و اجمال پیدا می کند اما اگر یک دم بود این آیه مفهوم داشت.

نکته: اینکه می گوئیم دم غیر تابع حرام می باشد، منظور قبل از استحاله^۱ می باشد.

...إلا ما كان في اللحم مما يعد جزءاً منه.

آیا این دم حلال است در حالیکه آیه شریفه فرموده است حرام می باشد.
به وجوهی برای حلیت استدلال کرده اند:

۱- استهلاك: این دم داخل گوشت مستهلک می شود. که در این صورت اصلاً
دمی وجود ندارد که اطلاق آیه شامل حال آن شود.

مناقشه: این دم مستهلک نمی باشد چرا که استهلاك در جایی می باشد که انعدام
عرفی صورت گرفته شده باشد که در اینجا انعدام عرفی نمی باشد، مگر اینکه مراد اینها
وجه سوم باشد.

۲- سیره: به سیره قطعیه ثابت می باشد که دقت نمی کردند که این خون را
خارج کنند و ساعتها داخل آب بگذارند تا این خونها خارج شود و اگر
خلاف این بود نقل می شد که در زمان پیغمبر گوشت را ساعتها داخل آب
می خوابانند چون امر غیر عادی بود. حتی معلوم نمی باشد که اینها اصلاً
خون را می شستند. و ردعی هم از شارع نرسیده است که این سیره مخصص
آیه شریفه می شود.

۳- عدم صدق اکل دم: وقتی انسان این خون را بخورد نمی گویند که این انسان
خون خورده است و عنوان حرام، اکل خون عرفی می باشد در حالیکه در
عرف به این اکل، اکل خون نمی گویند بخصوص در مورد گوشت پخته
شده است.^۲ در نتیجه دیگر اطلاقی نسبت به این مورد ندارد چون اصلاً
موضوع آیه شریفه نمی باشد.

^۱ استحاله در صورتی منعدم موضوع می باشد که این استحاله عرفی باشد اما اگر استحاله باشد و لکن عرفی نباشد این منعدم موضوع
نبوده و حکم را بر نمی دارد.

^۲ ان قلت: شما گفتید که در تطبیق، رجوع به عرف نمی کنیم .

که هر دو وجه اخیر را قبول کردیم و آنها را تمام می دانیم.
اگر هم شک در حلیت کردیم به خاطر مقدار آن که خون تابع می باشد یا خیر؟ می شود شبهه مصداقیه در دلیل مخصص که مجرای برائت می باشد و به عام رجوع نمی شود.

۱ مسأله ۳: الدم الأبيض إذا فرض العلم بكونه دماً،

نجس كما في خبر فصد العسكري ص و ...

در روایت می باشد که هنگام فصد حضرت عسگری علیه السلام خون ایشان در دفعه سوم، خونی به رنگ شیر بود که سید در مانند این خون فرمودند: که حکم این مسئله دائر مدار علم ما می باشد که اگر علم آوردیم که خون می باشد نجس می باشد و الا خیر.

مناقشه: یک دفعه انسان علم پیدا می کند که خون می باشد ولی خونی به رنگ سفید می باشد. واقع این است که اگر علم هم پیدا کنیم که خون است باز نمی توانیم قائل به نجاست شویم چرا که اطلاقی در ادله دم نبود اگر هم بود باز نمی توان گفت به این مقدار اطلاق داشته باشد مگر به دو راه:

- ۱) جزم به الغاء خصوصیت عرفی که در اینجا خود روایت می شود دلیل ما.
- ۲) جزم به عدم فرق بین این خون و خون قرمز فقہیاً، که در این صورت دلیل بر نجاست می شود جزم شما.

قلت: این از باب مفهوم عرفی است و در مفهوم رجوع به عرف کردیم نه در مصداق که اشکال شود یعنی در اینکه مفهوم اکل چه می باشد باید به عرف رجوع کرد.

البته اگر به جای قطع اطمینان آمد باید این اطمینان عرفی و عقلائی و نوعی باشد نه شخصی. این استذواق نمی باشد بلکه اطمینان فقیهانه است. استذواق در جایی می باشد که دلیلی نداشته باشیم.

اما اگر علم پیدا نکنیم، به مقتضای قاعده طهارت، طاهر می باشد.

مشابه این مطلب که مبتلا به هم می باشد طلای سفید است که آیا استعمال آن برای مرد حرام می باشد یا خیر؟
در طلا دو حرف می باشد:

۱- طلای سفید داریم که خود به دو قسم تقسیم می شود:

- عنوان ذهب بر آن صدق نمی کند یا شک بر صدق آن داریم: به مقتضای قاعده حلیت، لبس آن حلال می باشد.
- عنوان ذهب بر آن صدق می کند^۱ که خود به دو دسته تقسیم می شود:
 - اطلاقی در ادله حرمت لبس ذهب نداریم یا شک در اطلاق داریم: به مقتضای قاعده حلیت لبس آن مشکلی ندارد.
 - اطلاقی وجود دارد یا اگر هم نمی باشد احتمال فرق عرفی یا فقهی نمی دهیم: لبس آن حرام می باشد.

۲- طلای سفید نداریم که خود به دو قسم تقسیم می شود:

- چیزی غیر طلا می باشد: حلال می باشد.
- همان طلا زرد می باشد و فقط رنگ آن را عوض کرده اند: یا به اطلاق یا به الغاء خصوصیت عرفی یا فقهی لبس آن حرام می باشد.

۲

^۱ البته اینکه ذهب به مفهوم عرفی شامل طلای سفید شود محل کلام است.

^۲ طلا فروشها نوعا اهل خبره نمی باشند.

...کذا إذا صُبَّ عليه دواء

غُيَّ رُلُونُهُ إِلَى الْبَيَاضِ.

دلیل بر نجاست:

- ۱- استصحاب نجاست. که این استصحاب در شبهات حکمیه می باشد.
 - ۲- الغاء خصوصیت عرفی .
 - ۳- جزم به عدم فرق بین این خون و خون قرمز فقها.
- که این دو وجه را قبول کرده و تمام می دانیم.

مسألة ۴: الدم الذي قد يوجد في اللبن

عند الحلب نجس و منجس للبن.

مرحوم سید می فرمایند: که نجس می باشد و منجس. که منجسیت، فرع بر نجاست می باشد که اگر اولی ثابت شد، منجسیت هم قهراً ثابت می شود.

دلیل:

روایاتی که از آنها نجاست دم فهمیده شد. چرا که این دم مسفوح می باشد و گفتیم که دم مسفوح نجس می باشد و لو اطلاقی هم نداشته باشیم کما اینکه قائل به عدم اطلاق هم بودیم. چرا که قدر متیقن نجاست دم، دم مسفوح بود.

مسألة ۵: الجنين الذي يخرج من بطن المذبوح

و يكون ذكاته بذكاة أمه تمام دمه طاهر و لكنه لا يخلو عن إشكال

در اینکه جنین طاهر می باشد و و اکل آن حلال می باشد و همچنین خوردن خون آن حرام می باشد، محل بحث نمی باشد و ظاهراً اتفاقی می باشد. تمام الکلام در نجاست خون غیر تابع داخل بدن این حیوان می باشد که طاهر می باشد یا خیر؟
مرحوم سید می فرمایند: که این خون طاهر می باشد که احتیاط مستحب در اجتناب می باشد .

«لکنه» آمده که با «نعم» فرق می کند و دلالت بر احتیاط استحبابی می کند.

اگر اطلاقی داشته باشیم که هر خونی نجس می باشد این دم را هم می گیرد و ما که قائل به عدم اطلاق شدیم که در صورت شک و عدم اطلاق می شود مجرای قاعده طهارت که قدر متیقن شد دم مسفوح که در هنگام حیات از حیوان بیرون آمده^۱ است. اگر قائل به نجاست بخواهیم شویم تنها به دو دلیل می توانیم قائل به نجاست شویم: اگر ملحق به دم مسفوح کردیم که می شود نجس و اگر ملحق به دم مسفوح نکردیم می شود طاهر.

راه اول: جزم فقهی به این که فرقی بین این دم داخل بدن و دم مسفوح نداریم .

ذوق فقهی در جایی است که مقایسه ای در کار می باشد بخلاف استدلاق.

راه دوم: الغاء خصوصیت عرفی است که در ارتکاز عرف فرقی بین این خون و خون مسفوح در حکم نمی باشد.

این دو دلیل را قبول نمی کنیم و رجوع می کنیم به قاعده طهارت و تابع مرحوم سید می شویم.

البته شبهه سیره می باشد که از این خون اجتناب نمی کردند و اگر هم می خواستند که معامله نجس بکنند امر غیر عادی بود، اما اطمینان به آن نمی آید.

^۱ که اگر مرده باشد و بعد از بدن او خونی بیرون آید به آن خون دم مسفوح نمی گویند.

مسألة ۶ : الصيد الذي ذكاته بآلة الصيد

في طهارة ما تخلف فيه بعد خروج روحه إشكال وإن كان لا يخلو عن

وجه....

مرحوم سید عبارت دو پهلویی دارد و « و ان كان لا يخلو عن وجه » که منظور فتوا می باشد یا احتیاط؟ در هر حال اجمال دارد که منظور چه می باشد.^۱

بحث در خون متخلف می باشد. که اگر حیوان حلال^۲ گوشتی را شکار کردند آیا خون متخلف آن که به طور متعارف خارج نشده است آیا این خون طاهر می باشد یا خیر؟ تمام بحثی که در قبل گفتیم در اینجا هم می آید که چون اطلاقی نداشتیم اگر بخواهیم حکم به نجاست دهیم باید یا به جزم فقهی استدلال کنیم یا به الغاء خصوصیت عرفی که برای ما این وجه تمام نمی باشد که مرجع می شود قاعده طهارت.

اشکال نشود که شما در دم غیر تابع که متخلف بالعنایه می باشد شما قائل به نجاست شدیم که می گوئیم که فرق است در بین عرف بین متخلف که مانع آن طبیعی می باشد مثل صید یا خیر این مانع غیر طبیعی باشد و این ارتکاز در فرق بین این دو در بین عرف وجود دارد.

این نوع شکار معمول بوده است و اگر نجس بوده است و کسی بعد از صید می شستند چرا که به بدن سرایت می کرده است و مالیده می شده است، می بایستی به ما برسد که به ما نقل نشده است و این اطمینان حاصل می شود که در آن زمان سیره بر عدم نجاست بوده است و این سیره هم را ما قبول کردیم و اگر گوشت را می شستند به ما می رسید البته این نوع سیره قطعی نمی باشد اما تقریباً اطمینانی می باشد.

^۱ که قدر متیقن می باشد که ایشان فتوا به نجاست نداده اند.

^۲ چون در حیوان حرام گوشت شبهه ای که قبلاً گفتیم در اینجا هم می آید که چون حرام گوشت می باشد قائل به نجاست شدیم.

....و أما ما خرج منه فلا إشكال في نجاسته.

چون قدر متیقن از نجاست دم مسفوح بود که این مورد هم دم مسفوح می باشد.

۱ مسأله ۷: الدم المشكوك في كونه من الحيوان أو لا محكوم بالطهارة...

مرحوم سید در این مسئله فروع دم مشکوک را بیان می کند که ما طبق تقسیم بندی سید جلو می رویم اگر چه از نظر منطقی به این ترتیب نمی باشد.

خونی داریم که نمی دانیم که از حیوان می باشد یا از غیر حیوان.

گفتیم که خون یا طبیعی می باشد مانند: خون حیوانات و انسان یا مصنوعی که خود یا دمی است که به اعجاز خلق می شود مانند: دم زیر سنگها در واقعه عاشورا یا خونی که در دستگاه ساخته می شود.

و فرض هم در این مسئله این است که خون طبیعی، خون طبیعی نجس می باشد و مصنوعی، به مقتضای قاعده طهارت طاهر می باشد.

چه اصلی می باشد که به آن اخذ می کنیم و حکم به طهارت می دهیم؟

اصولی که می توان در اینجا فقیه به آن تمسک کند چهار اصل می باشد :

۱- قاعده طهارت: که مستفاد از موثقه عمار^۲ می باشد.

^۱ دوشنبه ۹۰/۱۲/۱۵

^۲ ۴۱۹۵ - ۴ - وَ يَسْنَادُهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَدِيثٍ قَالَ: كُلُّ شَيْءٍ نَظِيفٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ قَدِرٌ فَإِذَا عَلِمْتَ فَقَدْ قَدِرَ وَ مَا لَمْ تَعْلَمْ فَلَيْسَ عَلَيْكَ. (وسائل الشيعة ؛ ج ۳ ص ۴۶۷ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشيعة إلى تحصیل مسائل الشريعة، ۳۰ جلد، مؤسسة آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.)

این اصل اشکالی در آن نمی باشد و فقط اشکالی که شده است این است که آیا دلیل اصالة الطهارة اطلاق دارد که نجاست ذاتی را بگیرد یا خیر فقط نجاست عارضی را می گیرد؟ در بحث قاعده طهارت گذشت که در آنجا قائل شدیم که اطلاق دارد و نجاست ذاتی را هم می گیرد.

۲- استصحاب موضوعی به نحو عدم ازلی: این استصحاب به این صورت می باشد که اشاره می کنیم به این خون که زمانی که نبود، خون حیوان هم نبود بعد هم که موجود شد نمی دانیم که خون حیوان می باشد یا خیر؟ که می گوئیم خون حیوان نمی باشد.

ان قلت: که این استصحاب در مورد خون غیر حیوان هم می آید به این صورت که « آن زمانی که این خون نبود، خون غیر حیوان هم نبود ».

قلت: این استصحاب جاری نمی شود چرا که اثری ندارد زیرا خون غیر حیوان موضوع حکمی نمی باشد.

بر این استصحاب دو اشکال شده است که اگر از این دو اشکال سلیم بماند این استصحاب جاری می شود:

- استصحاب عدم ازلی در ذاتیات جاری نمی شود بلکه در عرضیات جاری می شود مثلاً انسانیت برای زید ذاتی می باشد و همین طور حیوانیت و جسمیت و جوهریت بخلاف بیاض و علم و فقر و غنی که عرضی می باشند و در عرضیات جاری می شود مثلاً زید در زمانی که نبود فقیر نبود و عالم نبود حال هم نمی باشد اما نمی توان گفت که زمانی که نبود انسان نبود چرا که ذاتیات در حالت عدمی هم همراه او می باشد انسان در حال عدم و وجود، حیوانیت را دارد و نمی توان گفت که « زید المعدوم لیس بانسان » و خون حیوان بودن برای خون ذاتی می باشد. لذا نمی توان گفت که این خون زمانی که نبود خون حیوان نبود الان هم نمی باشد بلکه زمانی هم که نبود خون حیوان بود.

مناقشه: این اشکال را قبول نکردیم بلکه انسان معدوم به حمل اولی انسان می باشد اما به حمل شایع انسان نمی باشد و چیزی که در استصحاب مهم می باشد، حمل شایع است.^۱

• این مبتنی بر این می باشد که این استصحاب در اعدام ازلی جاری باشد که ما قائل به این بودیم که جاری نمی شود.^۲

۳- استصحاب حکمی به نحو عدم ازلی: اشاره می کنیم به این دم که زمانی که نبود نجس نبود، الان شک می کنیم که الان نجس می باشد یا خیر می گوئیم که نجس نمی باشد که این اصل را حکمی می گوئیم چرا که مستصحاب ما حکم می باشد بخلاف سابق که مستصحاب ما موضوع که دم حیوان بود، بود.

اگر دقت کنید، اشکال اول که به دو مورد قبلی وارد کردیم، بر این مورد وارد نمی باشد چرا که نجاست برای دم عرضی می باشد نه ذاتی و مراد از ذاتی در اینجا ذاتی منطقی می باشد. و این نجاست خودش اعتباری می باشد که این اعتبار قسم واقعی می باشد نه مانند مالیت که امر واقعیت داری است که در طول اعتبار، مالیت پیدا کرده باشد.

اما اشکال دوم بر او وارد است که این استصحاب، استصحاب در اعدام ازلی می باشد که ما قبول نکردیم.

۴- استصحاب حکمی به نحو عدم نعتی: خونی داریم که نمی دانیم از حیوان می باشد یا خیر. این خون زمانی یقیناً طاهر بود چرا که اگر از غیر حیوان بود که قبلاً طاهر بود و اگر هم از حیوان بود زمانی که غیر مسفوح بود، طاهر بود الان

^۱ چرا که استصحاب ابقاء ما کان می باشد و ابقاء، یعنی ابقاء الوجود می باشد که در حمل شایع می آید و با حمل اولی که بحث مفهوم می باشد سنخیتی ندارد.

^۲ که در استصحابات ازلیه اگر کسی به حالت سابقه توجه کند و یقین سابق خود را با شک لاحق بشکند، مفهوم عرفی نقض در اینجا صدق نمی کند و نمی گویند که فلانی یقین خود را با شک نقض کرد.

شک می کنیم که طاهر می باشد یا خیر که می شود استصحاب طهارت و خون می شود طاهر.

این استصحاب عدم ازلی نمی باشد چرا که در عدم ازلی، نعت، سالبه به انتفاء موضوع می باشد یعنی مثلاً در مثال ما، نجاست نبود چرا که اصلاً خونی نبود اما در اینجا سلب نعت بخاطر سلب موضوع نمی باشد و در زمانی که موضوع وجود داشته است ما نعت را که نجاست باشد، سلب کرده ایم و قائل به طهارت آن شدیم. به عبارت دیگر سالبه به انتفاء موضوع نمی باشد بلکه سالبه به انتفاء محمول می باشد و مفاد «کان» ناقصه^۱ است نه «کان» تامه.

موضوع هم عرفاً عوض نشده است و در داخل بدن خون بود الان هم خون می باشد، حتی به دقت عقلی هم موضوع یکی می باشد.

اشکال نشود که در اینجا استصحاب جاری نمی شود چرا که این خون، خون مسفوح می باشد و خون مسفوح موضوع و قدر متیقن از ادله نجاست خون بود و وقتی دلیل اجتهادی وجود داشته باشد دیگر اصل عملی که در اینجا استصحاب است جریان نمی یابد چرا که جواب می دهیم که بله اگر محرز شود که این دم مسفوح حیوان می باشد دیگر اصلی جاری نمی شود ولی در اینجا ما شک داریم که این دم، دم مسفوح می باشد یا خیر دم مصنوعی می باشد.

این استصحاب، اصطلاحاً استصحاب کلی نمی باشد بلکه شخصی می باشد.

مناقشه: اگر ما گفتیم دم داخل بدن حیوان طاهر می باشد از باب عدم دلیل بر نجاست بود به این صورت که چون قائل شدیم ادله نجاست دم اطلاق ندارد، قاعده طهارت حکم به طهارت دم داخل بدن می کرد لذا گفتیم بعد از آمپول زدن، سوزن آمپول نجس نمی باشد.

^۱ در «کان» تامه وجود سلب میشود بخلاف «کان» ناقصه که وجود مفروض وجود دارد و صفتی بر این وجود حمل می شود.

خوب در ما نحن فیه که می خواهیم طهارت دو ساعت قبل تا به الان را استصحاب کنم، مراد من از طهارتِ مستصحب کدام طهارت می باشد طهارت واقعی یا ظاهریه؟ واقعی که نمی تواند باشد چرا متعلق یقین سابق من طهارت واقعی نمی باشد که الان آن را استصحاب کنم تا دلیل قاعده طهارت شامل این مورد هم بشود چرا که علم به مصنوعی بودن این دم که نجاست آن واقعی بود ندارم و احتمال می دهم که این دم، دم حیوان باشد که نجاست آن ظاهری می باشد.

اگر هم می خواهیم طهارت ظاهری یا جامع بین واقعی و ظاهری را به استصحاب شامل دلیل کنم که نیاز به استصحاب نمی باشد چرا که خود دلیل قاعده طهارت این را می گیرد و نیاز به وساطت اصل استصحاب نمی باشد. مثل اینکه مولا بفرمایند: «اکرم العالم» که زید خود عالم می باشد و من علم به عالمیت زید دارم. در اینجا خود «اکرم العالم» این را می گیرد و برای موضوع سازی برای این خطاب نیاز به استصحاب نمی باشد و نمی توان گفت که من دیروز که علم داشتم که زید عالم بوده است الان هم استصحاب می کنم علم زید را.

در ما نحن فیه هم الان خون مشکوک می باشد و خود دلیل قاعده طهارت این را می گیرد لذا جریان استصحاب لغو شده جاری نمی شود چرا که اثری ندارد. خود دلیل طهارت ظاهری این را می گیرد و در شمول قاعده طهارت نسبت به این موضوع شک ندارم که با استصحاب بخواهم برای طهارت موضوع سازی کنم.

شرط جریان استصحاب این می باشد که خود دلیل، بدون استصحاب این را نگیرد و استصحاب بخواهد برای این دلیل موضوع سازی کند و ضمن اینکه مستصحب ما حکم و موضوع واقعی یا ظاهری مثبت بالاماره باشد نه مثبت بالاصل.

۵- استصحاب موضوعی به نحو عدم نعتی: مرتبه اش بین اصل دوم و سوم می باشد.

اشاره می کنیم به این دم و می گوئیم این خون ماده ای داشته است که آن ماده، تبدیل به خون شده است. حال اگر این خون، خون مصنوعی می باشد که آن ماده تبدیل به خون طبیعی شده است و اگر خون طبیعی می باشد که آن ماده تبدیل به خون طبیعی شده است.

اشاره می کنم به ماده این خون می گوئیم آن زمانی که خون نشده بود دم حیوان نبود الان شک می کنیم که خون حیوان شده است یا خیر؟ الان می گویم که خون حیوان نشده است و طاهر می باشد.

مناقشه: در اینجا که ماده تبدیل به خون شده است استحاله صورت گرفته است و در استحاله همیشه وحدت عرفی بین قضیه متیقن و مشکوک وجود ندارد^۱.

...کما أن الشيء الأحمر الذي يشك في أنه دم أم لا كذلك...

مثلا لکه قرمزی روی دست من می باشد که شک می کنم که خون می باشد یا خیر؟ این محکوم به طهارت می باشد به خاطر همین پنج اصلی که در فرع قبل گفتیم در ما نحن فیه می آید و این فرع با فرع قبلی اصلا فرقی ندارد و ویژگی خاصی ندارد. که ما در فرع قبل فقط اصل طهارت را قبول کردیم.

...و كذا إذا علم أنه من الحيوان الفلاني

و لكن لا يعلم أنه مما له نفس أم لا كدم الحية و التمساح...

مثلا می داند که این خون، خون مار می باشد اما نمی داند که مار نفس سائله دارد یاخیر؟ خون بودن محرز می باش و خون حیوان بودن هم محرز می باشد اما نمی داند که این حیوان دم سائله دارد یا خیر؟ مرحوم سید فرمودند که این خون طاهر می باشد. این شبهه به دو نحو می باشد:

^۱ البته در جائیکه که ما قطع داریم که استحاله صورت گرفته است اما در صور شک در استحاله در اینجا قائل به عدم استحاله می شویم و قائل به خون بودن آن می شویم و حکم فرق می کند و اصلا عدم نعتی نمی شود و عدم ازلی نمی شود.

- تارة مفهومیه می باشد.
- تاره مصداقیه می باشد.

ظاهر کلام سید نظر دارد به شبهه مصداقیه.

شبهه مفهومیه: این را می دانیم که مار را که سرش را می بریم مقداری دم از او خارج می شود اما نمی دانیم به این مقدار از خروج خون، دم سائل اطلاق می شود یا خیر؟ نمی دانیم که منظور از سائل این است که اصلاً خون بیرون نیاید یا اینکه خون معتنا به بیرون نیاید. یا اینکه باید به جهش بیرون بیاید یا خیر نیاز به جهیدن هم ندارد چرا که در روایات مفهوم سائل تحدید نشده است.

در حیوانات در تشخیص سیلان، عمده جهش و سیلان خون در هنگام زدن گردن می باشد نه اعضای دیگر امکان دارد در قلب سائل باشد و لکن در گردن اینطور نباشد. در اینجا خود دو قسم می باشد:

(۱) قائل به اطلاق در دلائل نجاست دم می باشیم مانند آقای خوئی: در شبهات

مفهومیه در دلیل مخصص دائماً مرجع اطلاق و عموم می باشد مثلاً مولا فرمود: «اکرم العالم» و بعد فرمود: «لا تکرّم الادیب». عالم به صرف و نحو را شک کردیم که ادیب می گویند یا خیر؟ که مرجع ما می شود اطلاق و عموم اکرم العالم. در اینجا می دانیم که خون است اما نمی دانیم که نفس سائل می باشد یا خیر؟ که مرجع می شود اطلاقات ادله نجاست دم.

(۲) اگر قائل به عدم اطلاق شدیم: این شبهه مفهومیه می باشد که مرجع اصل عملی می باشد که ما قائل به طهارت شدیم.

آیا اصل موضوعی جاری می شود یا خیر؟ این مار زمانی که نبود نفس سائل نداشت الان هم ندارد؟ استصحاب موضوعی به نحو عدم ازلی. که این اصل، اصل مثبت نمی باشد.

مناقشه: استصحاب موضوعی در شبهات مفهومیه جاری نمی شود علاوه بر اینکه این استصحاب را اصلا ما قبول نداریم.

شبهه مصداقیه: مفهوم برای ما مشخص می باشد اما خارجا نمی دانیم که مار خونس سائل می باشد یا خیر؟

این شبهه مصداقیه می باشد که وقتی شما دلیلی دارید که دلیل شما مقید و مخصصی دارد افراد مشتبه دلیل اصل را می گویند شبهه موضوعیه و افراد مشکوک دلیل مخصص را می گویند شبهه مصداقیه.

مثلا مولا فرموده است: «اکرم العالم» و بعد می فرماید: که «لا تکرّم الفاسق». یکبار می دانم که زید عالم می باشد اما نمی دانم که عادل می باشد یا خیر؟ این می شود شبهه مصداقیه. اما می دانم عادل می باشد اما نمی دانم که عالم می باشد یا خیر؟ این می شود شبهه موضوعیه.

در ما نحن فیه خون بودن محرز می باشد و دلیلی که می گویند خون نجس می باشد شامل این می شود اما دلیل خاص که گفته است نفس غیر سائله طاهر می باشد نمی دانیم شامل حال این خون می شود یا خیر؟ که می شود شبهه مصداقیه.

بعضی گفته اند مثل مرحوم میرزای نائینی که در شبهات مصداقیه مرجع اصل عملی می باشد اما مشهور که ما تابع آنها می باشیم گفته اند که مرجع اصل لفظی که مطلق یا عام باشد می باشد .

ما که اطلاقی را نداشتیم باید رجوع به اصل کنیم که در اینجا دو اصل می باشد :

- **طهارت:** که قبول کردیم.
- **استصحاب موضوعی به نحو عدم ازلی:** این حیوان زمانی که نبود لیس له نفس سائله . الان هم که شک کردیم می گوئیم که لیس له نفس سائله.

مناقشه: این استصحاب جاری نمی باشد. چ را که لغو است چون وقتی گفتنی انی حیوان ذا نفس سائله ینم باشد مگر&&&& یعنی در لیس له نفس سائله اهری ندارد

بلکه رد این هنگام بهوسیله اصالة الطهارة قائل یه طهارة شدیم و وقتی طهارة باشد خود دلیل طهارة در اینجا حکم یه طهارة می کند و دیگر نیازی به استصحاب نمی باشد و استصحاب می خواهد بگوید که شک تا اینجا می آید که م می گوئیم در همان جا که شک داشت قاعده طهارة جاری می شد و نیازی به استصحاب نبود این همان اشکال می باشد که در شبهه حمیهدر استصحاب عدم نعتی گفته شد.

۱... و کذا إذا لم يعلم أنه دم شاة أو سمك

فإذا رأى في ثوبه دما لا يدري أنه منه أو من البق أو البرغوث يحكم

بالطهارة...

در اینجا فرض است که دم سمک طاهریم باشد چه اطلاقی باشیم یا خیر. که در اینجا مرحوم سید حکم به طهارة کرده اند.

مثال این است که ما پشه این را کشته ایم و مقداری خون در بدن دیدیم و نمی دانیم که خون خود پشه می باشد یا خیر خونی می باشد که از انسان مکیده می باشد؟ یا نفهمیدیم که خون ماهی می بکشد یا گوسفند.

اصولی که در طهارة می تواند جاری شود:

۱- اصالة الطهارة: این اصل سلیم از اشکال می باشد.

۲- اصل استصحاب حکمی عدم ازلی: زمانی که این خون نبود نجس نبود و الان هم نمی باشد.

۳- استصحاب حکمی عدم نعتی: وقتی در باطن بود نجس نبود الان هم نجس نمی باشد.

مناقشه: که تمام اشکالات قبلی بر این دو مورد هم وارد می باشد.

۴- استصحاب موضوعی عدم ازلی در حیوان: این خون خون حیوان می باشد نمی دانیم حیوانی که این خون مال او ست نفس سائل داسته است یاخیر؟ می گوئیم زمانی که نبود نداشت. این استصحاب موضوعی می باشد نه حکمی و مستصحب در قبلی ها خون بود اما در اینجا حیوان می باشد.

مناقشه: علاوه بر اشکالات قبلی این استصحاب فرد مردد می باشد که نظریه رایج در علم اصول این می باشد که درین فرد جاری نمی باشد باطل یم باشد.

استصحاب چند نوع داریم:

فرد معین: نمی دان م زید داخل مسجد می باشد یا خیر ولی می دانم که صبح داخل مسجد بود که وجود او را استصحاب می کنم.

کلی: می دانم یک از ایندو از یزد و عمرو داخل مسجد بودند. الان که در ظهر شده سک م یمکنم که انسان داخل مسجد باعی می باشد یا خیر اما این را می دانم که اگر صبح عمرو بود الان در مسجد نمی باشد چرا که کنار من می باشد و اگر زید بوده قطعاً داخل مسجد می باشد من نم یدانم فرد معین را استصحاب کنم چرا که در زید نه علم به حدوث دارم و نه شک در بقاء و عمرو هم نمی توانم چرا که درست است که شک در بقاء دارم اما علم به حدوث آن نداشتیم. استصحاب کلی جاری می شود یا خیر؟ در نظر مشهور جاری می باشد.

فرد مردد: من اشاره می کنم به فردی که رد مسجد بود که عنوان را نیم دانم منتها چون اسم نمی برم معین نمی باشد اما کلی هم نمی باشد بلکه مثل ذلک الرجل در حال اشاره می باشد که کلی نمی باشد چرا که معین می باشد بوسیله اشاره و معین هم نیم باشد چرا که عنوان آ» را نمی دانم. بلکه می گویم که آن انسانی در مسجد بود. این جاری نمی باشد چرا که مردد بین متیقن البقاء و متیقن الزوال می باشد و شکی در کار نمی باشد. یقین سابق دارد که ذلک الرجل می باشد اما شک لاحق ندارد.

ما نحن فيه از این قبیل می باشد وقتی می گویم به این خون که مال حیوان یم باشد اشاره می کنم به آن حیوان که مردد بین شاة و سمک می باشد. که اگر شاة باشد یقیناً نفس سائله دارد و اگر سمک باشد یقیناً نفس سائل ندارد.

۵- استصحاب موضوعی عدم ازلی در دم: اشاهر می کنم به قطره خون این دم زمانی که نبود، دم حیوانی که نفس سائله داشت، نبود و الان هم که شک دارم خون این حیوانی که نفس سائله دارد نمی باشد و اشکال اصل چهارم نمی آید چر که فرد مردد نمی باشد چرا که مردد بین سمک و شاة نمی باشد. &&& نتیجه طهارت این خون می باشد. که این استصحاب را مرحوم آقای خوئی قبول کرده اند.

۱ مناقشه: این استصحاب جاری نمی باشد.

مقدمه: استصحاب را به دو قسم تقسیم می کنند:

➤ حکمی.

➤ موضوعی.

در استصحاب یک متیقنی داریم و یک مشکوک که متیقن ما مستصحاب ما می باشد که از دو حال خارج نمی باشد که یا موضوع حکم شرعی می باشد یا حکم شرعی. که اگر مستصحاب، موضوع تکلیف باشد که یا وجود آن را استصحاب می کنیم که استصحاب منقح موضوع می باشد و در نتیجه مثبت تکلیف و یا عدم آن می باشد که می شود استصحاب نافی موضوع و در نتیجه نافی تکلیف.

اگر مستصحاب حکم^۲ باشد یا وجود آن، استصحاب شود می شود که مثبت تکلیف می گویند و اگر عدم آن باشد می شود نافی تکلیف.

^۱ یکشنبه ۹۰/۱۲/۲۱

^۲ که در اینجا حکم اعم از تکلیفی و وضعی می باشد و اگر وضعی باشد به اعتبار خود حکم وضعی می شود حکمی و به احاط اینکه این حکم، موضوع حکم تکلیفی می باشد می شود موضوعی.

موضوع: دقیقاً منظور ما امری است که به فعلیت آن، حکم فعلی می شود.

استصحاب شرط یا جزء برگشت به استصحاب حکمی دارد.

موضوع را به سه قسم تقسیم کرده اند؟

(۱) بسیط.

(۲) مقید.

(۳) مرکب.

بسیط: شارع اکرام عالم را واجب کند موضوع وجوب، عالم می باشد که در اینجا استصحاب خیلی روشن می باشد چرا که یا وجود موضوع یا عدم آن را استصحاب می کنیم.

مقید: در اینجا ما سه چیز داریم:

✓ قید: که صفت خارجی می باشد مثل عدالت در عالم عادل.

✓ مقید: عالم عادل.

✓ ذات المقید: عالم.

یعنی یک عنوانی است که تقید به خصوصیتی دارد مثلاً شارع مقدس اکرام عالم عادل را واجب کرده است عالم عادل موضوع وجوب اکرام است یعنی طبیعی عالم واجب الاکرام نمی باشد بلکه عالمی که خصوصیت عدالت را دارد، موضوع می باشد.

زید را می دانیم عالم می باشد نمی دانیم عادل می باشد یا خیر؟ یا عدالت را می دانیم اما نمی دانیم که عالم می باشد یا خیر؟ و گاهی هر دو مشکوک می باشد. در صورت شک در علم و یقین در عدالت مثل اینکه دیروز عالم بود آیا می توانیم استصحاب کنیم که علم زید را از دیروز؟ اینجا نمی توانیم استصحاب کنیم علم زید را. بلکه باید عالم عادل را استصحاب کنیم دیروز عالم عادل بود الان هم عالم عادل می باشد چرا که موضوع مقید می باشد و دست ما نمی باشد که چه را استصحاب کنیم بلکه باید موضوع را که عالم عادل می باشد استصحاب کنیم چرا که اگر در مقید اگر یک جزء مشکوک

باشد، مقید هم مشکوک می شود؛ خوب با این استصحاب موضوع اثبات می شود و حکم جاری می شود اگر در عدالت شک کردیم همین حرفها می آید و نمی توان استصحاب عدالت جاری کرد و اگر در هردو شک کردیم دو استصحاب نمی توانیم جاری کنیم بلکه باید یک استصحاب و آن عالمیت همراه با عدالت را استصحاب کنیم یعنی دیروز عالم عادل بود الان هم می باشد.

مرکب: یعنی اینکه اولاً موضوع بسیط نمی باشد و دو جزء می باشد و یکی قید و مقید نمی باشد و هر دو جزء مستقل می باشد و ترکیب بین آنها انضمامی می باشد. مثل اینکه شارع به نحو ترکیب وجوب عالم عادل را واجب کند یعنی یک عالم باشد و یکی عادل باشد در مثال قبلی عالم مقید بود و عدالت قید اما در اینجا هر دو جزء می باشد. آیا در اینجا می توان در سه شکی در مثال قبلی را گفتیم، یک استصحاب را جاری می کنیم اگر در عدالت شک کردیم و در علم یقین داشتیم علم که محرز بالوجدان می باشد و عدالت را استصحاب می کنیم و اگر بالعکس بود بالعکس و اگر هر دو مشکوک بود دو استصحاب جاری می شود نه یک استصحاب که در این صورت هر دو جزء محرز بالتعبد می باشد. چرا که اثبات دو جزء مرکب بوسیله استصحاب مقید و مرکب می شود اثبات لازمه عقلی چرا که عقل می گوید که در صورت اثبات مقید و مرکب، قید و مقید اثبات می شود و اثبات لازمه عقلی می شود اصل مثبت.

در تقید، مقید و تقید داخل و قید خارج از موضوع می باشد و در مرکب هر دو داخل می باشند که در مقید، تقید جزء تحلیلی می باشد.

در مقید، استصحاب قید و اثبات مقید یا استصحاب ذات المقید و اثبات قید می شود اصل مثبت یعنی عدالت محرز می باشد و علم مشکوک اگر من عالمیت را من استصحاب کردم لازمه عقلی آن می شود که زید عالم عادل باشد. و در مرکب استصحاب مرکب و اثبات اجزاء می شود اصل مثبت. که این از لسان ادله فهمیده می شود که به چه نحوی موضوع اخذ شده است.

مقدمه تمام شد.

ذی المقدمه: در ما نحن فیه چه خونی نجس بود؟ دم حیوان له نفس سائله. این مرکب می باشد یا مقید؟ در این جا سه جزء داریم:

- دم
- حیوان
- نفس سائله

در اینجا سوال این می باشد که حیوان نسبت به دم قید می باشد یا یکی از اجزاء مرکب دم الحیوان؟

نفس سائله نسبت به حیوان قید می باشد یا یکی از اجزاء مرکب حیوان له نفس سائله؟

آنچه که محل بحث ما می باشد دو جزء می باشد: دم و حیوان له نفس سائله؛ اگر چه در این کلام سه جزء می باشد.

اگر موضوع نجاست مقید باشد در ما نحن فیه موضوع می شود دم اما حصه ای از دم که متعلق به حیوانی می باشد که دم سائل دارد و اگر مرکب باشد موضوع می شود مایعی که اولاً دم حیوان باشد و ثانیاً متعلق به حیوانی باشد که دم سائل دارد.

مستصحب ما این بود که این دم زمانی که نبود، دم حیوانی که له نفس سائله، نبود الان هم دم حیوانی که له نفس سائله نمی باشد. حال اگر موضوع مقید باشد این استصحاب درست می باشد اما اگر موضوع نجاست مرکب باشد این استصحاب می شود اصل مثبت و جاری نمی شود پس باید در اجزای جاری کرد که جزء اول محرز بالوجدان می باشد و نیاز به استصحاب ندارد و مشکوک نمی باشد و جزء دوم که حیوان ذا نفس سائله باشد مشکوک می باشد که استصحاب آن می شود استصحاب عدم ازلی و استصحاب فرد مردد که تمام نمی باشد.

تا اینجا بحث ثبوتی بود.

۱ در استصحاب مثبت موضوع از لحاظ فنی باید موضوع تکلیف را استصحاب کنیم یا نفیا یا اثباتا مثل اینکه مایعی وجود دارد که می خواهیم آن را شرب کنم که در اینجا اگر در سابق خمر نبوده است باید در اینجا عدم خمریت را استصحاب کرد نه مائیت چرا که مائیت موضوع تکلیفی در شرب نمی باشد و در جواز شرب لازم نمی باشد که ماء باشد بلکه باید خمر نباشد و اگر مایع دیگری هم بود شرب آن مشکل نداشت اما اگر خواستیم وضو بگیریم دیگر اینجا استصحاب عدم خمریت فنی نمی باشد بلکه باید مائیت را استصحاب کرد چرا که موضوع صحت وضو شستن با ماء می باشد.

اگر در مثال اکرم العالم العادل در جایی که موضوع مقید می باشد نمی توان عالم را فقط برای اثبات عالمیت استصحاب کرد چرا که عالم به تنهایی موضوع حکم تکلیفی نمی باشد لذا اصلا استصحاب در اینجا جاری نمی شود و اگر هم بخواهیم برای اثبات عالم عادل ، عالم را استصحاب کنم در اینجا اصل مثبت می شود و کسی نمی توان گفت که با استصحاب عالم به تنهایی آن را به عادل که محرز بالوجدان می باشد می خواهم عالم عادل را اثبات کنم چرا که در جایی ضمیمه درست می باشد که موضوع مرکب باشد در حالیکه در اینجا فرض این است که موضوع مقید می باشد. در این مثلا فقط عالم عادل را می توان استصحاب کرد.

ان قلت: عادل بودن محرز بالوجدان می باشد و مشکوک نمی باشد که آن را استصحاب کنم بلکه باید عالم را که مشکوک می باشد استصحاب کنم.

قلت: که در جایی که قید یا ذات القید مشکوک می باشد مقید مشکوک می شود.

سوال: در استصحاب موضوع را استصحاب می کنیم یا هر چیزی که موضوع را اثبات می کند

را؟

سوال: چرا نمی توانیم که در مقید ما ذات المقید را استصحاب کرده و ضمیمه به قید کنیم یا بالعکس؟ چه فرقی با موضوع مرکب دارد؟ چرا که در قید ما یک جزء بیشتر ندارد و تقید که نسبت

به موضوع بسیط تقید را زیادی دارد، این تقید یک جزء تحلیلی می باشد نه اینکه وجودی مستقل از ذات القید داشته باشد پس ترکیبی در کار نمی باشد که بخواهد ضمیمه ای در کار باشد.

۱ اما بحث اثباتی: حال موضوع نجاست مقید می باشد یا مرکب؟

ضابطه کلی در همه جا این است که فقها در جایی که موضوع بسیط نباشد آن را مرکب می گیرند الا در یک جا و آن در جائیکه عنوان ماخوذ در خطاب مقید باشد و آن عنوان در خطاب دیگری به نحو غیر مقید وارد نشده باشد. مثل اینکه مولا می فرماید: «اکرم عالما عادلا» از این استفاده می کنند که موضوع مقید می باشد اما اگر در یک خطاب آمده باشد که «اکرم عالما» در خطاب دیگر آمده باشد: «اکرم عالما عادلا» در اینجا فقها اولاً مطلق را به مقید حمل کرده و ثانیاً موضوع را مرکب می گیرند.

چرا که مرکب، واقع همان مقید و ترکب همان واقع تقید می باشد بالعکس یعنی در خارج مصداقاً یکی می باشند و ما یک عالم عادل مقید و یک عالم عادل مرکب نداریم؛ اما مقید موونه زائدی دارد و آن اینکه شما باید تقید را لحاظ کنید. پس تفاوت ماهوی ندارند و فقط اختلاف در لحاظ دارند. که این موونه زائد نیاز به بیان زائد دارد و این بیان زائد نرسیده است.

در این جا ما خطابی نداریم که دم الحيوان الذی له نفس سائله نجس بلکه خطاباتی داریم که از مجموع آنها فهمیدیم که قدر متیقن نجاست دم حیوان له نفس سائله نجس می باشد.

ممکن می باشد که مرکب با مقید خلط شود اما هیچگاه بسیط با مرکب اشتباه نمی شود.

البته این بحثی که کردیم در ما نحن فیه ثمره عملی ندارد چرا که در هر دو استصحاب عدم ا زلی می باشد و اگر هم موضوع به نحو مقید باشد باز این اسصحابها

جاری نمی شود، اما در جایی که استصحابها عدم ازلی نباشند این بحث ثمره پیدا می کند.

مرحوم صدر اشکالی بر سید کرده اند: مرحوم سید دو مثال زدند یکی مثال ماهی و گوسفند و دیگر انسان و پشه که در هر دو قائل به طهارت شدند. مرحوم صدر کلام ایشان را در سمک و شاة قبول کردند بخاطر قاعده طهارت اما در پشه و انسان قبول نکردند و قائل به نجاست شدند چرا که (این مسئله محل ابتلاء می باشد و نوعاً در لباس انسان خونی دیده می شود که نمی دانیم که مال انسان می باشد یا خون پشه ای که کشته و له شده است و خون آن بیرون آمده و بدن ما را نجس کرده است و الان هم اثری از جسد پشه نمی باشد) فرق بین پشه و ماهی در این است که سمک خودش خون دارد و پشه خون ندارد و تمام شک ما در این است که این خونی که در لباس یا بدن ما مشاهده می شود و الان قطعاً مسفوح می باشد، خونی است که مباشرتاً خارج شده است یا خیر توسط پشه و حیوان خارج شده است؟ مرحوم صدر از باب انتقال که مطهریت آن به سیره اثبات شده است، قائل به این می باشند که اگر داخل بدن پشه رفته باشد این خون طاهر می باشد. ظاهر کلام سید هم این است که پشه اصلاً خون ندارد.

که ما در اینجا عدم دخول و انتقال به بدن پشه که این انتقال، موضوع طهارت خون می باشد را استصحاب می کنیم یعنی می گوئیم که از بدن انسان خارج شده اما شک می کنیم که وارد بدن پشه شده است یا خیر که استصحاب عدم انتقال جاری گشته و نجاست اثبات می شود.

مناقشه: اگر به تعلیقه عروه مراجعه کنید می بینید که هیچ یک از معاریف با این کلام سید مخالفت نکرده اند و قائل به کلام آقای صدر نشده اند و این کلام مرحوم صدر از عجائب می باشد. ما با کلام ایشان موافق نمی باشیم. چرا که دلیلی نداریم خون انسان به ما هو انسان نجس باشد و دلیل نجاست، دمى را که دم مسفوح انسان است و مستقیماً از بدن انسان و مباشرتاً و بدون دخالت حیوان خارج شده باشد، در بر می گیرد و نمی دانیم که این دم غیر مباشری را در بر می گیرد یا خیر. در ما نحن فیه این دم چه

به نحو مقید و چه به نحو مرکب باشد فرقی نمی کند، شک می کنیم که این دم انسان، از دمه‌های نجس می باشد یا خیر؟ اصل طهارت را جاری می کنیم. خون پشه از داخل بدن انسان به داخل بدن پشه منتقل می شود.

۱...و أما الدم المتخلف في الذبيحة

إذا شك في أنه من القسم الطاهر أو النجس فالظاهر الحكم بنجاسته عملاً بالاستصحاب وإن كان لا يخلو عن إشكال ويحتمل التفصيل بين ما إذا كان الشك من جهة احتمال رد النفس فيحكم بالطهارة لأصالة عدم الرد وبين ما كان لأجل احتمال كون رأسه على علو فيحكم بالنجاسة عملاً بأصالة عدم خروج المقدار المتعارف.

در دم متخلف دو قسم را نجس دانستیم دمی که اصلاً به اندازه متعارف خارج نشده است و دیگری اینکه خارج شده و دوباره وارد بدن شده است.

ظاهراً سید در این فرع فتوا به نجاست این خون داده است. بعد از اینکه فتوا به نجاست داد فرمودند: «و ان كان لا يخلو عن اشكال» احتیاط مستحب نمی باشد چرا که قبل از آن فتوا داده اند و احتیاط مستحب در جایی می باشد که قبلاً فتوا به عدم تکلیف داده باشد. اما معروف می باشد که فقها این بیان را بکار می رند و منظور این است که خیلی هم روشن نمی باشد و لکن باز از فتوائیت خارج نمی شود اما در مجموع نمی توان فهمید که سید فتوا داده است یا احتیاط کرده اند؟

آیا تفصیل داده اند یا خیر؟ چون فرمودند: «لاجل احتمال» تفصیلی نداده اند و در حد احتمال بیان کرده اند. که در این صورت این احتمالات و اشکالها، احتمال و

اشکال نفسی می باشد و به حسب صناعت نه احتیاط مستحبی در کار می باشد و نه تفصیلی.

الظاهر یعنی مسئله محل اختلاف می باشد .

الظاهر یعنی که به حسب صناعت حکم آن این می شود.

الاقوی یعنی اختلافی نمی باشد بلکه در دلیل اختلاف بوده یعنی دلیل بر غیر این هم داریم ولی من دلیل بر حکمی که دادیم را قبول کردیم.

فرع دیگری هم می باشد که سید متعرض آن نشده اند ما دمی داریم مثلاً دم روی چاقو که نمی دانیم مسفوح می باشد یا متخلف؟ که تمام حرفهایی که در اینجا می گوئیم در آنجا هم می آید. متخلف نجس مسفوح شانی می باشد.

فرع اول که مثلاً خونی است در گردن حیوان که می دانیم دم متخلف می باشد اما نمی دانیم که آیا دمی است که بواسطه نفس یا بلندی به داخل برگشته است و نجس می باشد یا خیر؟

در ما نحن فیه می دانیم که دم مردود نجاست ذاتی دارد اما دمه‌های دیگری که با این دم برخورد می کنند نجاست عرضی پیدا می کنند و الان کاری به این نداریم که نجاست ذاتی است یا عرضی بلکه شک می کنیم این خون دم مردود می باشد یا خیر؟

این فرع به این بر می گردد که این دم مسفوح می باشد یا خیر دم متخلف؟ چرا که دم مسفوح را اعم از این گرفتیم که بیرون باشد یا بیاید بیرون و دوباره به داخل برگشته باشد.

این خون طاهر می باشد چه به لحاظ اصل حکمی و چه به لحاظ اصل موضوعی

اصل حکمی قاعده طهارت می باشد. در اصطلاح این قاعده اصل حکمی می باشد.

اصل موضوعی استصحابی می باشد که می خواهیم جاری کنیم. می دانید که این دم اگر هم مردود یا متخلف باشد نه دم مردود حالت سابقه دارد و نه دم المتخلف و دیگر اینکه در روایت هم هیچکدام در روایت نیامده است و دم مسفوح هم که در روایت آمده است موضوع نجاست می باشد نه موضوع طهارت.

اما می دانیم که دم مسفوح مقیدا یا مرکبا نجس می باشد که بحسب صناعت می شود مرکب. چه مقید باشد و چه مرکب، حالت سابقه آن عدم می باشد اگر موضوع مقید باشد می شود هذا الدم لم یکن دما مسفوحا زمانی که در باطن بود، الان هم مسفوح نمی باشد اما اگر مرکب باشد می گوئیم که هذا الدم لم یکن مسفوحا که دمیت آن محرز بالوجدان می باشد و جزء دیگر را تعبدا بدست آوردیم. این استصحابها عدم نعتی می باشد.

که این دو استصحاب تمام می باشد و ما هم قبول کردیم.

مرحوم سید استصحاب عدم متخلفیت و مردودیت را استصحاب کردند که ما گفتیم این استصحاب تمام نمی باشد چرا که موضوع حکم شرعی نمی باشد و در روایتی نیامده است.

^۱ جمع بندی در مرکب و مقید:

گفتیم موضوع یک حکم شرعی یا بسیط می باشد یا مقید و یا مرکب. یک دفعه مولا می گوید: اکرم العالم که موضوع العالم می باشد که در اینجا موضوع بسیط می باشد. تارة می فرمایند: اکرم العالم العادل که مقید می باشد و گاهی می فرماید اکرم العالم ان کان عادلا که موضوع وجوب اکرام، مرکب می باشد.

در بحث استصحاب فرق اینها با هم گفته شد اگر موضوع بسیط باشد که معلوم می باشد اما اگر مقید باشد یک استصحاب بیشتر جاری نمی شود که مقید می باشد

مثل اینکه قبلاً زید عالم عادل بود یا نبود الان هم حالت سابقه را که عدالت و عالمیت یا عدم آنها با هم می باشد را استصحاب می کنیم.

اما فرق مرکب با مقید در این می باشد که موضوع را مرکباً و مقیداً نمی توانی استصحاب کنی و دائماً باید در دو جزء جداگانه استصحاب جاری کنی و اگر یک جزء محرز بالوجدان بود یک استصحاب در یک جزء موضوع جاری می شود. مثلاً نمی توان گفت که دیروز عالم عادل بود الان هم عالم عادل می باشد بلکه باید یک استصحاب در عدالت و یکی در علم جاری کرد.

در بحث نجاست دم سائله هم همینطور می شود که اگر مقید باشد می شود حیوان له دم سائله اما اگر مرکب بود می شود هذا الدم لم یکن سائلاً.

اما فرع دوم: که اشاره می کنم به آن دم و می گویم: این دم دم متخلف است اما نمی دانم از این حیوان دم متعارف خارج شده است که طاهر باشد یا خیر؟ که در این صورت باید رجوع به اصل عملی کنیم.

اصل عملی در اینجا دو تا می باشد حکمی و موضوعی. که به لحاظ فنی باید موضوعی بحث شود اما چون حکمی خیلی سهل می باشد و موونه ای ندارد اول آن را مطرح می کنیم.

اصل حکمی: سه اصل می باشد :

۱- **قاعده طهارت:** این اصل اصلی است که بلا معارض جاری می شود. آقای صدر در جریان برائت در نجاست ذاتی یک قسم از ذاتی را اشکال می گرفتند که این قسم از آن قسم مورد اشکال نمی باشد.

۲- **استصحاب نجاست** که در حال حیات ثابت می باشد: قبل از اینکه این حیوان تذکیه شود این خون نجس بود الان هم که شک کردیم نجس می باشد.

مناقشه: این اصل جاری نمی باشد چرا که ما در حال حیات دلیلی برنجاست خون داخل بدن نداریم. که اگر ثابت می شد این استصحاب همیشه بر قاعده طهارت حاکم می بود.

۳- استصحاب طهارت: این خون قبل از اینکه این حیوان ذبح و تذکيه شود ظاهر بوده است الان هم استصحاب طهارت می کنیم^۱.

مناقشه: استصحاب طهارت در دو صورت جریان پیدا می کند: ما علم وجدانی یا اماره بر طهارت داشته باشیم^۲ بلکه در تمام استصحابات باید موضوع و حالت سابقه به یکی از این دو راه ثابت شود و در اینجا حالت سابقه با قاعده طهارت ثابت شده است که این قاعده طهارت در اینجا باز هم جاری می باشد و نیازی به استصحاب نداریم. البته این اشکال عدم ازلی در این مورد نمی آید چرا که این شبهه، شبهه ی موضوعی می باشد نه حکمی.

پس به لحاظ حکمی ما فقط یک اصل بیشتر نداریم که قاعده طهارت باشد.

۳ اما مقتضای اصل موضوعی:

گفته شده است که مقتضای آن نجاست می باشد چرا که من شک می کنم که آیا دم متعارف خارج شده یا خیر؟ چرا که اول که سر او را بریده بودند خارج نشده بود مثلاً دم متعارف یک لیتر می باشد خوب در اولین لحظه که خارج نمی شود، خوب الان شک می کنیم خوب استصحاب می گوید که خارج نشده است.

تا زمانی که اصل موضوعی متخالف وجود داشته باشد نوبت به اصل حکمی نمی رسد لذا اگر این اصل موضوعی درست باشد دیگر نوبت به قاعد طهارت نمی رسد.

^۱ این استصحاب را گروه دوم نمی تواند جاری کند چرا که ایشان خون داخل بدن را نجس می دانند.

^۲ این از ادله استصحاب فهمیده می شود.

^۳ دوشنبه ۹۱/۰۱/۲۱

مناقشه: ما بر اساس فتوای فقها اصول را جاری نمی کنیم که اگر گفت شک ما بخاطر شک در خروج دم متعارف می باشد استصحاب عدم خروج را جاری کنیم بلکه باید نگاه به روایات کنیم ما در روایات نداریم همه خون ها نجس است و یک عنوان وجودی خارج شده باشد که بعد عدم آن عنوان وجودی استصحاب شود و نجاست آن خون اثبات شود بلکه روایات اجمال داشت که قدر متیقن نجاست دم مسفوح بود و من در اینجا شک می کنم که آیا این دم، دم مسفوح شأنی می باشد یا خیر؟ استصحاب می گوید این دم مسفوح نمی باشد . هیچگاه اصول عملیه لوازم عقلی را اثبات نمی کند و اگر بخواهد لوازم عقلی خود را اثبات کند خیلی مشکل می شود مثلاً زید لحظاتی قبل از پرتاب تیر کنار درخت بود و من تیری را به درخت زدم که اگر زید در کنار درخت بود لازمه عقلی آن این است که تیر به آن خورده است و قطعاً مرده است. نمی توان که وجود زید در کنار درخت را استصحاب کنیم و بگوییم پس باید این شخص پرتاب کننده تیر قصاص شود چون استصحاب می گوید که این شخص قاتل می باشد.

مسألة ۸: إذا خرج من الجرح أو الدمل شيء أصفر

يشك في أنه دم أم لا محكوم بالطهارة و كذا إذا شك من جهة الظلمة أنه

دم أم قيح

اصل حکمی که قاعده طهارت باشد حکم به طهارت می کند و اصل موضوعی هم که استصحاب عدم کونه دما می باشد که می گوید دم نمی باشد .

بعضی فرمودند این آب زرد به یکی از این سه وجه محکوم به نجاست می باشد:

۱. این آب بی خودی که زرد نمی باشد و حتماً با خون ملاقات کرده است و درست است که نجس نمی باشد اما متنجس که می باشد .

۲. این زرد رنگی قرینه بر این می باشد که خون آبه می باشد درست است که در خون مستهلاک شده اما استهلاک بعد از ملاقات بوده است و به صرف ملاقات نجس می شود.

۳. در بحث تنجس قائل شده اند که اگر شیئی به وصف نجاست تغییر کند و لو ملاقات نکند این شیء می شود متنجس و لو اینکه شما یقین ندارید که این آب ملاقات کرده است یا مستهلاک شده است اما این تغییر که بخاطر نجاست می باشد اینکه شکی در آن نمی باشد .

مناقشه: هر سه وجه درست نمی باشد :

وجه اول: اگر هم قبول کنیم که ملاقات کرده است، ملاقات در باطن بوده است و ما دلیلی نداریم که خون در باطن نجس باشد و بعد از بیرون آمدن هم که دوباره با خون ملاقات نکرده است.

وجه دوم: اگر خون هم مستهلاک شده باشد و این را قبول کنیم اما این استهلاک زمانی مُنَجَّس می باشد که این خون قبل از استهلاک، نجس باشد خوب ملاقات در باطن بوده است که خون نجس نبوده است و بعد از آمدن بیرون دیگر خونی نبوده است چرا که مستهلاک شده است و عرفاً هم خونی در کار نمی باشد بلکه آبی زرد رنگ می باشد.

وجه سوم: دو اشکال دارد:

مبنائاً: تغیر به اوصاف و بدون ملاقات منجس نمی باشد.

بنائاً: در صورت علم به اینکه این تغیر به خاطر مجاورت با خون بوده است، زمانی که تغیر حاصل شد خون در باطن بود و باید تغیر به نجس باشد و خون در باطن که نجس نبود.

علم هم به سیره نداریم که در آن زمان این امر مورد ابتلاء بوده است و با آنها معامله طاهر می شده است.

...و لا يجب عليه الاستعلام.

لاحد الامرین:

۱- در مطلق شبهات موضوعیه فحص لازم نمی باشد اینها تمسک می کنند به اطلاق اصول مومنه که از این اطلاقاتشان فقط شبهات حکمیه خارج شده است. مناقشه: ادله اطلاقی ندارند به خاطر ارتکاز؛ بله در باب طهارة قبول کردیم که حتی نیاز به فحص حتی به همین مقدار هم نمی باشد. چرا که در روایات عدیده داشتیم مثل:

۴۱۹۶-۵- وَ عَنْهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ ع قَالَ: مَا أَتَانِي أَوْ بَوَّلُ أَصَابَنِي أَوْ مَاءٌ إِذَا لَمْ أَعْلَمْ.^۱

۲- یا در خصوص شبهه موضوعیه در خصوص طهارة و نجاست تفحص لازم نمی باشد.

مسألة ۹: إذا حك جسده فخرجت رطوبة

يشك في أنها دم أو ماء أصفر يحكم عليها بالطهارة.

لاصل الحكمی که طهارة باشد و اصل موضوعی استصحاب عدم ازلی دم بودن در شبهات موضوعیه. که البته ما جریان استصحاب را به نحو عدم ازلی قبول نداشتیم.

^۱ وسائل الشیعة؛ ج ۳؛ ص ۴۶۷ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد، مؤسسة آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

^۲ سه شنبه ۹۱/۰۱/۲۲

مسألة ۱۰: الماء الأصفر الذي ينجم على الجرح عند البرء طاهر

لاصل چرا که قبل از خشک شدن که طاهر بود و تنها تغییری که کرده است خشک شده است که انجماد موجب نجاست نمی شود.

...إلا إذا علم كونه دما...

چرا که یک از مطهرات انجماد نمی باشد و قبلا که دم بود نجس بود و الان که منجمد شده است نیز بر نجاست خود باقی می ماند.

أو مخلوطاً به فإنه نجس...

چرا ملاقات منجس می شود و انجماد این نجاست را بر نمی دارد.

إلا إذا استحال جلدًا.

چون موضوع در استحاله معدوم می شود. که مبتنی بر این است که استحاله مطلقاً مُطَّأً^۱ هر باشد.^۱

مسألة ۱۱: الدم المراق^۲ في الأمراق^۳ حال غليانها نجس...

خوب نجس می باشد چرا که ریخته شدن در آبگوشت مطهر نمی باشد حتی اگر مستهلک شده باشد چرا که قبل از استهلاك ملاقات کرده است.

^۱ چون بحثی است که آیا استحاله مطلقاً مطهر می باشد یا خیر در اعیان نجسه فقط مطهر می باشد و در منجسات مطهر نمی باشد که بعداً بحث آن خواهد آمد.

^۲ ریخته شده.

^۳ آبگوشت.

... منجس ...

چون ملاقات منجس می باشد.

...وإن كان قليلا مستهلكا...

چرا که گفتیم قبل از استهلاك ملاقات داشته است.

...والقول بطهارته بالنار^۱ لرواية ضعيفة ضعيف.

بعضی از فقهاء مثل شیخ در نهاییه و استبصار و مرحوم صدوق در فقیه و مفید در مقنعه حکم به طهارت بواسطه آتش داده اند و گفتند که منجس نمی باشد.

ما روایاتی داریم که در آن روایات در این موارد آتش را مطهر دانسته است که سه روایت بیشتر نمی باشد:

روایت اول:

۴۲۰۴ - ۸ - وَ عَنْهُ عَنِ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ زَكْرِيَّا بْنِ آدَمَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَ عَنْ قَطْرَةٍ خَمْرٍ أَوْ نَبِيذٍ مُسَكَّرٍ قَطَرَتْ فِي قِدْرِ فِيهِ لَحْمٌ كَثِيرٌ وَ مَرَقٌ كَثِيرٌ قَالَ يُهْرَاقُ الْمَرَقُ أَوْ يُطْعِمُهُ أَهْلَ الدِّمَةِ أَوْ الْكَلْبَ وَ اللَّحْمَ اغْسِلْهُ وَ كُلْهُ قُلْتُ فَإِنَّهُ قَطَرَ فِيهِ الدَّمُ قَالَ الدَّمُ تَأْكُلُهُ النَّارُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ قُلْتُ فَخَمْرٌ أَوْ نَبِيذٌ قَطَرَ فِي عَجِينٍ أَوْ دَمٌ قَالَ فَقَالَ فَسَدَ قُلْتُ أَيْعُهُ مِنَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ أَبَيُّ لَهُمْ قَالَ نَعَمْ فَإِنَّهُمْ يَسْتَحِلُّونَ شَرْبَهُ قُلْتُ وَ الْفُقَاعُ هُوَ بَيْتُكَ الْمَنْزِلَةُ إِذَا قَطَرَ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ قَالَ فَقَالَ أَكْرَهُ أَنْ أَكُلَهُ إِذَا قَطَرَ فِي شَيْءٍ مِنْ طَعَامِي^۲.

ظاهر این است که خمر منجس می باشد و طاهر نمی شود اما قطره دم طاهر می شود و منجس هم نمی باشد.

^۱ آتش زیر آبگوشت.

^۲ وسائل الشیعة : ج ۳ : ص ۴۷۰ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد، مؤسسة آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

این روایت دلالتش ظاهر می باشد چرا که به جای اینکه همان سخنانی که در مورد خمر فرمودند، تکرار کنند فرمودند: «الدم تا کله النار» که کنایه از طهارت می باشد.

بررسی روایت :

سند: ضعیف می باشد چرا که «مبارک» در روایت آمده است. ما در رجال دو «مبارک» بیشتر نداریم که عبارتند از: «حسن بن مبارک» که مهمل است و «حسین بن مبارک» که مجهول است که هر دو موجب ضعف روایت می شوند.

دلالت: اشکالی که شده است این است که در روایت امام نفرمود: «النار مطهره» بلکه فرمود «تا کله» .

دم دو حکم دارد: نجاست و حرمت اکل. ظاهر این است که امام در مقام بیان نجاست آن نبودند بلکه در مقام بیان حرمت و حلیت اکل می باشند و اینکه امام می فرمایند: «تا کله النار» کنایه از استهلاک بوده است چرا که در اثر غلیان خون مستهلک شده است و مثل این است که آبگوشت خون را در خورد می خورد، خوب باعث و بانی این غلیان هم آتش بوه است لذا خوردن را حضرت به آتش نسبت داده اند؛ در حالیکه اگر ناظر به طهارت و نجاست بودند می فرمودند النار تطهر الدم.

ضمن اینکه از کلام امام مشخص می شود که خونی که در غذا افتاده است از جمله خونهای طاهر بوده است نه خونهای نجس مثلاً خون متخلفی که در گوشت آبگوشت بوده است در آبگوشت افتاده بوده است.

مناقشه: این فرمایش را قبول نکردیم و در مورد متخلف نمی باشد چرا که فرمودند: قطرة و خیلی بعید است که خونِ مانندِ ماهی و پشه و مانند اینها بوده باشد و ظاهر سوال هم در نجاست و طهارت بوده است چرا که در اول خمر و ... آمده است^۱

^۱ ظاهراً وحدت سیاقی در طهارت و نجاست در کار نمی باشد بلکه وحدت سیاق در حلیت و حرمت اکل می باشد و صرف اینکه امام فرمودند باید تطهیر شود سیاق در نجاست نمی سازد چرا که در آنجا که امام فرمودند تطهیر شود بخاطر این بوده است که چون حرمت اکل بخاطر نجاست آنها بوده است کما اینکه امام بعد از امر به غسل بلافاصله فرمودند: «کله» و چون ما خمر طاهر نداریم و تنها مجوز برای اکل تطهیر آنها می باشد امام امر به تطهیر فرمودند. پس تطهیر هم بخاطر حلیت اکل می باشد. کما اینکه در ادامه روایت هم همه سوالات در مورد حلیت و حرمت اکل می باشد.

۱ روایت دوم:

۳۰۳۳۱-۲- وَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجُبَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ سَعِيدِ الْأَعْرَجِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قِدْرِ فِيهَا جَزُورٌ ۲ وَقَعَ فِيهَا قَدْرٌ أُوقِيَّةٌ ۳ مِنْ دَمٍ أَيْ يُؤْكَلُ قَالَ نَعَمْ فَإِنَّ النَّارَ تَأْكُلُ الدَّمَ. ۴

سند: مشکلی ندارد و منظور از سعید الاعرج، سعید بن عبد الرحمن بن الاعرج است که نجاشی آن را توثیق کرده است .

دلالت: تمام نمی باشد به دو بیان:

۱. اجمال: این روایت دارد که امام فرمود: «النار تأكل الدم». دم دو حکم دارد: نجاست و حرمت اکل. نظر سائل به نجاست بوده است یا به حرمت اکل؟ اگر به نجاست بوده است که معنای کلام امام این می شود که نار دم را طاهر می کند و اگر در مورد حرمت و حلیت اکل بوده است یعنی: نار اکل دم را حلال می کند اما چون سوال سائل برای ما مشخص نمی باشد روایت اجمال پیدا می کند.

۲. ظهور در حلیت: بعضی فرمودند: که این روایت در مورد حلیت اکل بوده است چرا که اگر دم نجس و منجس باشد خوردن نار اثری ندارد چرا که قبل از خوردن آبگوشت نجس شده است و باز نجاست حاصل شده است و حال نار بعدا بخورد یا نخورد دیگر اثری ندارد و این هم امر مرکوزی بوده است که اگر دم نجس باشد به ملاقات با آن، شیء نجس می شود.

۱ چهارشنبه ۹۱/۰۱/۲۳

۲ الْجَزُورُ - ج جَزُر و جَزُورَات و جَزَائِر: شتر یا گوسفند که برای ذبح آماده کنند. (فرهنگ ابجدی عربی فارسی متن ۲۹۷)

۳ اوقیه وزنه ای بوده است که هفت مثقال شرعی بوده است که هر مثقال در حدود ۳ و خورده ای گرم بوده است که الان حدود ۲۴ گرم می باشد.

۴ وسائل الشیعة: ج ۲۴: ص ۱۹۶، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

پس زمانی این کلام اثر دارد که منظور امام علیه السلام حلیت باشد و آن خون هم طاهر بوده باشد یعنی امکان داشته است که خونی بوده است که از گوشت شتر در ظرف مانده بوده است مانند خونی که بعد از اینکه مدتی گوشت داخل ظرف می ماند، داخل ظرف جمع می شود.

این بیان را قبول کردیم و اگر هم قبول نکنیم حداقل اجمال دارد.

روایت سوم:

۳۰۳۳۲-۳- عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ فِي كِتَابِهِ عَنْ أَخِيهِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَدْرِ فِيهَا أَلْفُ رِطْلٍ مَاءٍ فَطُبِخَ فِيهَا لَحْمٌ وَقَعَ فِيهَا أُوقِيَّةٌ دِمٍّ هَلْ يَصْلُحُ أَكْلُهُ فَقَالَ إِذَا طُبِخَ فَكُلْ فَلَا بَأْسَ.^۱

این روایت از همه ی روایات سنداً و دلالتاً بهتر است لذا فقها سعی کردند در این روایت مناقشه کنند.

۲ در دلالت اشکالاتی شده است:

۱- آقای خوئی موسوعه ج ۳ ص ۲۵: اشکالاتی که در روایت اول و دوم گفتیم در این هم می آید یعنی بحث از نجاست نمی باشد بلکه در حلیت و حرمت اکل می باشد و منظور از دم در آنجا، دم طاهر است.

مناقشه: در روایات قبل عبارت «تاکله النار» وجود داشت که آن دلالت بر این داشت که در مورد حلیت و حرمت اکل باشد اما در اینجا چنین عبارتی نمی باشد بلکه می گوید که طبخ مطهر تعبدی می باشد که این هم با دم طاهر می سازد و هم با دم نجس.

۲- آقای خوئی: سلمنا قبول کنیم که روایت مطلق می باشد، روایت می گوید: آبگوشت طاهر می باشد اعم از اینکه خون طاهر باشد یا نجاست و ملاقی با

^۱ وسائل الشیعة: ج ۲۴؛ ص ۱۹۷، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد، مؤسسة آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

خون در آبگوشت طاهر می باشد این روایت تعارض می کند با روایت ملاقی دم که صحیحہ علی بن جعفر می باشد: «عن رجل رفع و هو يتوضأ فتقطر قطرة في اناء هل يصلح الوضوء منه؟ قال لا.» این روایت اطلاق دارد و می گوید که اگر آب را جوشاندی باز نمی توانی وضو بگیری. از ماده اجتماع که بعد از غلیان می باشد تعارض می کند و تساقط می کند رجوع می شود به اصل عملی که استصحاب نجاست می باشد که البته روی مختار ما که استصحاب را در شبهات حکمیہ جاری نمی دانیم، جاری نمی باشد اما طبق مبنای دیگران جاری می باشد که طبق مبنای ما قاعده طهارت مدرک می باشد.

مناقشه آقای صدر بحوث ج ۳ ص ۲۷۱: تعارضی بین این دو روایت نمی باشد ما نحن فیه می گوید: اذا طبخ طاهر می باشد و اگر بخواهیم این روایت ما نحن فیه را قبول کنیم زمانی است که گوشت پخته شده باشد چرا که تعبیدی است. اما روایت علی بن جعفر که در مورد ملاقات بود با جوشاندن آب طبخ صدق نمی کند اگر هم بگوئید که خوب گوشت می ریزیم می گوئیم که در این صورت که مضاف می شود وضو با آنها درست نمی باشد. و روایت ملاقات در مورد مضاف که بیانی ندارد و اطلاقی ندارد که این را هم بگیرد.

سلمنا که طبخ همان غلیان می باشد در ارتکاز متشرعه این است که اگر شیئی نجس شود مطهری هم دارد ممکن است عرف بفهمد که در نظر شارع غلیان مطهر می باشد مثل اینکه شارع فرموده است که آب مطهر می باشد بین این روایت و روایات ملاقات تا الان کسی تعارض نمی دید در اینجا هم همینطور می باشد مثل اینکه روایت بگوئید که مثلاً ملاقی نجس می باشد حتی بعد از ملاقات با آب کر و دیگری بگوئید که آب مطهر می باشد این دو روایت در مورد واحد وارد نشده است خوب تعارضی ندارد در ما نحن فیه هم همینطور یکی در مورد نجاست می باشد یکی در مورد ازاله نجاست

^۱ «ولو باعتبار ان ارتكازية» که این قسمتی از عبارت مرحوم صدر در مناقشه بر کلام آقای خوئی می باشد.

. آن روایت می گوید که خون نجس می باشد و روایت دیگر می گوید که غلیان مطهر می باشد و نمی گوید که طاهر می باشد.

وقتی تعارض نداشته باشد می توان به روایت سوم اخذ کرد.

مرحوم صدر این روایت را قبول کردند سندا و دلالتا اما گفتند که معاریفی از قدما با وجود این روشنی که در روایت سندا و روایتا است باز عمل نکردند، حتما اشکالی داشته است و عمل آن سه نفر هم تعداد کمی است در مقابل خیل علماء قدما که در آن زمان بودند و این سه نفر هم در تمام کتابهایشان این فتوا را فرمودند لذا به این روایت عمل نکردند.

۳-^۱ در روایت آمده: «فیها الف رطل ماء» که اگر هزار رطل باشد آب می شود کر. در روایت هم فرض نشده که بعد از مضاف شدن دم ریخته شده است ممکن است قبل از اضافه ریخته شده است پس دال بر نجاست نمی تواند باشد. ما سه رطل داریم: مکی، عراقی و مدنی با توجه به اینکه روایت از علی بن جعفر نقل شده است پس رطل مدنی بوده است که در مدنی هزار رطل، کر می شود.

مناقشه: اگر ناظر به این جهت بود با جواب امام به سوال نمی خواند که فرمودند: «اذا طبخ» که طهارت را به طبخ معلق کرده اند در حالیکه اگر ناظر به اعتصام می بودند دیگر این کلام امام که ظهور در این دارد که طبخ، آب را طاهر می کند، معنا ندارد. در حالیکه اگر کر باشد از همان اول می توان گوشت را خورد و دیگر نیاز به طبخ نداشت.

اما رطل عراقی: هر رطل ۱۳۰ درهم بوده است که هر درهم معادل ۲/۴۶ گرم بوده است و مقدار کر مساوی با هزار و دویست رطل عراقی بوده است.

اما رطل مدنی: یک برار و نیم رطل عراقی می باشد که هر یک رطل مدنی برابر با یک رطل و نیم عراقی می باشد که می شود ۱۹۵ درهم، که طبق این محاسبات مقدار کر هشتصد رطل مدنی می شود.

در روایت هم حمل بر رطل مدنی می شود چرا که هم موسی بن جعفر در مدینه بودند و علی بن جعفر هم ساکن مدینه بودند که با این اوصاف آبِ آبگوشت می شود بیشتر از کر .

رطل مکی: که هر رطل مکی دو برابر رطل عراقی می باشد که کر ششصد رطل می شود.

این خیلی مشخص نمی باشد که در مدینه هم رطل عراقی رواج داشته است یا خیر؟ مثلاً در خود خراسان من تبریز متداول بوده است حتی بیشتر از من خراسان.

۴- این روایت واقعا اجمال دارد که روشن نمی باشد که نظر سائل به نجاست و طهارتِ دم بوده است یا حلیت و حرمت اکل بوده است و قرائنی هم می باشد که نظر سائل مربوط به حرمت و حلیت اکل بوده است و آن هم اینکه:

- سائل ناظر به کمیت بودند و فرمودند: «اوقیه من دم» و کمیت با حلیت و حرمت اکل می سازد که موجب تغییر رنگ آب شده و در این صورت خوردن آب حرامی باشد و لو دم طاهر باشد اما برای نجاست کمیت تاثیری ندارد یک قطره باشد یا چند لیوان منجس می باشد پس اینکه سائل ناظر به کمیت بودند این نشان دهنده این است که سوال از حلیت و حرمت اکل بوده است نه طهارت و نجاست.
- قرینه دیگر این بوده است که ریختن خون طاهر داخل آب متعارف بوده است که همان خونی بوده است که در درون ظرفی که گوشت قبلاً در آن بوه است در آبگوشت ریخته شده است و بعید می باشد که خون نجس بوده است آنهم به مقدار اوقیه.

- ضمن اینکه در روایت کلمه طبع آمده است که ناظر به استحاله بوده است که استحاله ناظر به اکل می باشد نه نجاست و طهارت چرا که استحاله بعد از ملاقات می باشد و اگر ناظر به نجاست باشد فایده ای ندارد.

- خصوصا قرینه ای که آقای صدر فرموده اند که معظم فتوا نداده اند، قرینه بر این است که آنها هم از این روایت، نجاست را نفهمیده اند. پس اگر نگوئیم ظهور در حلیت اکل دارد، اجمال دارد.

مسألة ۱۲: إذا غرز إبرة أو أدخل سكينا

في بدنه أو بدن حيوان فإن لم يعلم ملاقاته للدم في الباطن فطاهر

لقاعده الطهارة و استصحاب الطهارة که اصل حکمی می باشند که البته ما جریان استصحاب را در شبهات حکمیه قبول نکردیم یا استصحاب عدم الملاقاة با نجاست که موضوعی می باشد.

وإن علم ملاقاته لكنه خرج نظيفا فالأحوط الاجتناب عنه.

اگر روی چاقو خون باشد که نجس می باشد چرا که دم مسفوح می باشد که قدر متیقن از خون نجس، همین دم مسفوح بود اما اگر روی چاقو خونی نباشد که بین متاخرین فتوا داده اند به طهارت چرا که دلیلی بر نجاست خون داخل بدن نداریم نوبت به اصل عملی می رسد که سه اصل قبلی جاری می شود اما استصحاب عدم ملاقات با نجس را جاری می کنیم نه استصحاب عدم ملاقات با خون، چرا که قطعا با خون بنا بر فرض مسئله ملاقات کرده است. البته اگر هم علم داشته باشیم که خون در باطن هم نجس است باز می توان حکم به طهارت داد از باب اینکه ما دلیلی نداریم که ملاقات در باطن هم منجس باشد که البته احتمال این وجود دارد که بین این ملاقات و ملاقات در خارج الغاء خصوصیت شود.

مرحوم سید احتیاط کرده اند اما علی القاعده حکم طهارت می باشد.

۱ مسأله ۱۳: إذا استهلك الدم الخارج من بين الأسنان في ماء الفم

فالظاهر طهارته بل جواز بلعه ...

در این فرع چند مسئله مطرح می شود:

- ۱- آیا این خون طاهر می باشد یا خیر؟
- ۲- آیا آب دهان و فضای دهان نجس می شود؟
- ۳- اگر آب دهان طاهر بود فرو دادن این آب دهان جایز می باشد یا خیر؟

اما مسئله اول: این خون نجس می باشد ما در دلیل نجاست دم اطلافی نداریم قد رمتیقن دم مسفوح بود دم مسفوح دمى نمی باشد که از بدن خارج شود بلکه دمى می باشد که از محل اصلی خارج شود و منقطع شود. مثل خون مردگی زیرپوست. در روایات دم مسفوح نیامده است و این مسفوح عند الفقهاء و عرف دمى می باشد که از محل اصلی خود خارج شده باشد. کما اینکه بعضی ادعا کرده اند که در لغت هم همینطور می باشد که مسفوح چنین معنایی دارد مانند آقای صدر و ... و درست هم می باشد یا از باب اینکه چون احتمال فرق نمی باشد بین خونی که از بدن خارج می شود یا از محل اصلی خارج می شود اما در دهان می ریزد یا در داخل پوست می ماند و منظور از دم در جوف و باطن منظور خون در محل اصلی می باشد. آقای صدر و آقای خوئی هم قائل به قول ما می باشند.

اما مسئله دوم: فضای داخل نجس نمی باشد و آب دهان نجس نمی باشد لعدم دلیل بر اینکه که اگر داخل بدن با نجس ملاقات بکند، این نجس می باشد در اینجا خود باطن مقصود می باشد نه ملاقات در داخل مثل اینکه دست را در داخل دهان با دم

ملاقات دهیم این نجس می باشد بلکه بحث ما ملاقات خود باطن با نجس می باشد. و اطلاقی هم نداریم که هر چه با نجس ملاقات کرد نجس می شود یعنی ادله ملاقات و انفعال اطلاق ندارند پس مرجع می شود قاعده طهارت.

اصلاً دلیل داریم که نجس نمی شود یکی سیره متشرعه می باشد با اینکه نجس شدن در قدیم امر متعارفی می باشد اما یکجا نداریم که کسی سوال کرده باشد که آیا نجس می باشد.

دوم اینکه روایات عدیده ای داریم^۱ که در شارب الخمر که آیا دهان و بزاق او نجس می باشد یا خیر؟ که امام فرمودند: نجس نمی باشد و نیاز به طهارت نمی باشد. و احتمال فرق بین خمر و دم نمی دهیم.

مسئله سوم: قبول کردیم آب دهان طاهر می باشد قبل از استهلاك دم، بلع آن حرام می باشد مطلقاً اما اگر در آب دهان استهلاك صورت گرفت آیا فرو بردن آب حلال می باشد یا حرام؟ استهلاك انعدام عرفی می باشد و استحاله انعدام عقلی می باشد اینجا شبهه ای مطرح کرده اند در فرق بین استحاله با استهلاك. در استحاله چون انعدام عقلی بود احکام از بین می رود اما در استهلاك از بین نمی رود مثلاً اگر گفتیم اکل تراب در شریعت حرام می باشد اگر یک مقدار تراب در داخل آرد ریختیم و تبدیل به نان کردیم خوب مستهلک می شود این جایز نمی باشد طبق نظر آقای تبریزی. چرا که تراب در شریعت حرام است وقتی مستهلک می شود از بین نمی رود بلکه عرف آن را منعدم می داند در این صورت ما تراب را اکل کردیم. در باب تطبیقات، تطبیقات به دست عقل می باشد نه عرف بخلاف تسامحات عرف در باب مفاهیم^۲ و در اینجا هم عقل می

۱- ۴۲۱۲- ۱ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ أَبِي الدَّيْلَمِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ رَجُلٌ يَشْرَبُ الْخَمْرَ فَبَصَقَ فَأَصَابَ ثَوْبِي مِنْ بُصَاقِهِ قَالَ لَيْسَ بِشَيْءٍ. (وسائل الشيعة؛ ج ۳؛ ص ۴۷۳، شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، ۳۰ جلد، مؤسسة آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.)

۲ مثلاً عرف مفهوم عالم را توسیع دهد و به طلبه پایه یک هم عالم بگوید اکرم العالم شامل حال او هم می شود بخلاف اینکه اگر به درس خارج خوان بگوید اگر هم عرف تسامحا به طلبه پایه اول گفت عالم، دیگر اکرم العالم آن را در بر نمی گیرد.

گوید که شما خاک را خوردید. مثلاً شما در غسل تمام بدن را نشوئید این غسل باطل می باشد اگر عرف بگوید که غسل شستن تمام بدن می باشد.

در نتیجه ایشان در همه جا ایشان می گفتند که شیء مستهلک حکمش عوض نمی شود مگر که دلیل خاص داشته باشیم مانند باب نان که ما سیره داریم بر اینکه نان را می خوردند و همیشه خاک بطور طبیعی دارد و همه می خوردند و شستنی هم در کار نبود و ردعی هم نرسیده است البته به مقدار همان سیره یعنی اگر خاک همراه آن باشد نه اینکه از بیرون، خاک در درون آن بریزیم چرا که سیره دلیل لبی می باشد که باید به قدر متیقن اکتفا کرد که قدر متیقن در مورد خاکی است که به طور معمول همراه آرد می باشد یا خاکهای آن را جمع کنیم و بعد اضافه کنیم باز نمی توان آن را خورد.

در ما نحن فیه هم همینطور اگر گفتیم به سیره ثابت شود که می خوردند و بلع می کردند مشکلی ندارد در غیر این صورت بلع این آب دهان اشکال دارد این کلام آقای تبریزی است.^۱ البته در این مورد بخصوص نمی دانیم نظر ایشان چه بوده است چرا که ممکن است از باب سیره در اینجا هم اشکال نمی گرفتند اما نظر کلی ایشان در مورد استهلاك این بوده است.

^۲مناقشه: ما با کلام ایشان موافق نمی باشیم. ما کبرای ایشان را قبول کردیم اما صغری ایشان را قبول نداریم یعنی قبول داریم که در تسامحات عرفی در مفاهیم، این تسامحات حجت می باشد چرا که انسان همیشه محاورات خود را بر اساس مفاهیم عرفی بکار می برد نه معانی لغوی اما تسامحات در تطبیقات و مصداق، این را حجت نمی دانیم چرا که انسان همیشه در محاورات، مصداق حقیقی را اراده می کند نه مصداق عنائی را البته اگر قرینه ای در کار نباشد. مثل اینکه می گوید که یک کیلو گوشت بخرد این مصداق حقیقی را می گوید حال باید دید مفهوم یک کیلو در نظر عرف ۱۰۰۰ گرم می باشد یا ۹۵۰ گرم را هم می گوید هر چه را گفت باید دقیقاً آن را

^۱ کسانی که نظرشان با مرحوم تبریزی مختلف بوده است برای احتیاط تربت کربلاء را با آب مخلوط می کردند و شرب می کردند.

^۲ سه شنبه ۹۱/۰۱/۲۹

رعایت کرد؛ که در سیره عقلاء هم همینطور می باشد. اما تطبیق این کبری را بر آرد و آب مخلوط با خاک قبول نکردیم. بحث در این است که در این موارد تسامح مصداقی است یا مفهومی؟ که ما مصداق تسامح در مفهوم می بینیم بخلاف ایشان.

یعنی مفهوم عرفی خاک شامل این ذرات خیلی ریز نمی شود در بسیار دیگری از موارد هم همینطور می باشد و در همه مثالها اینطور می باشد در خون هم همینطور می باشد که اگر خون به اندازه ای ریز شود که به چشم دیده نشود دیگر به آنها خون نمی گوید. یعنی اشیاء مفاهیمی دارند که اگر خیلی ریز شوند دیگر آن مفاهیم به آنها صدق نمی کند. لذا گفته شده است که در صدق مفاهیم اشیاء بر آنها، یک کمیت مشخصی ملاک می باشد.

یعنی ما می گوئیم که مرحوم تبریزی درست می گفتند که خاک در آب می باشد اما به معنای لغوی و عقلی خاک وجود دارد نه عرفی.^۱

۲... نعم لو دخل من الخارج دم في الفم

فاستهلك فالأحوط الاجتناب عنه و الأولى غسل الفم بالمضمضة أو

نحوها.

«نحوها» مثل اینکه دهان خودش را زیر آب کر بگیرد یا دهان خود را در آب کر داخل کند و باید این آبی که دهان خود را داخل آن می کند، کر باشد نه قلیل که در این صورت آب هم متنجس می شود، چرا که در مضمضه هم که ایشان مطلق فرمودند و مقید به قلیل و کر نکردند به علت این بود که در مضمضه آب بر متنجس داخل می شود

^۱ اینکه در قدیم می گفتند که اگر رنگ دم در لباس باقی می ماند و لو اینکه ذرات بسیار ریز خون در آن می باشد چرا که امکان ندارد عرضی از یک معروضی دیگر انتقال پیدا کند اما صدق عرفی خون در آن نمی شود بهمین خاطر طاهر می باشد اما در امروز به این خاطر نمی باشد چرا که ثابت نمی باشد ذرات بسیار ریز در آن می باشد چرا که نظریه انتقال عرض الان باطل شده است بلکه تخاطر این است که نجس جرم یم باشد نه رنگ آن.

که در نظر ایشان این داخل شدن بر متنجس در طهارت اثر دارد بخلاف ما که در آینده خواهیم گفت: این نظر را قبول نداریم.

صحبت را در اینجا برده اند روی فرو بردن این آب دهان که آیا جایز می باشد یا خیر؟ سید تفصیل داده اند که اگر داخلی باشد اشکالی ندارد و اگر خارجی باشد جایز نمی باشد.

معلقین به سید اشکال کرده اند چرا که این تفصیل سید به یکی از دو بیان می باشد:

۱- بین دم داخل و دم خارج فرق می گذارند که این بدون وجه است چرا که هر دو دم مسفوح می باشند.

۲- بین ملاقی به کسر فرق بگذارد یعنی آب دهان اگر با خون داخلی ملاقات کند نجس نمی شود و معتصم می باشد و اگر خارجی باشد نجس می شود.

هر دو بی وجه است:

اما وجه اول: چرا که خون لثه هم مسفوح است مانند خون خارجی.

اما وجه دوم: این فرق هم عرفی نمی باشد.

شاید در ذهن مرحوم سید نکته سومی وجود داشته است که چنین تفکیکی کرده اند یعنی مرحوم سید بین نجسها و ملاقی ها فرق نگذاشته اند بلکه بخاطر شبهه ای بوده است که بدین بیان که در مفهوم اکل اگر شیئی از خارج وارد دهان شود خوب معلوم است اگر علت داشته باشد مستهلک می شود اما اکل صدق می کند. مرحوم سید فرمودند: که در صوم اگر نخي را داخل دهان بکند و بعد بیرون بیاورد و دوباره داخل کند این مبطل روزه می باشد اگر آب دهان را بیرون نریزد با اینکه انسان می داند آن رطوبت قطعا در آب دهان مستهلک می شود اما اکل صدق می کند یا مثلا یک قطره اندازه ارزن داخل دهان بریزد با اینکه قطع داریم این قطع از دهان پایین نمی رود چرا که شرب صدق می کند. در ما نحن فیه هم همینطور است که در صورتی که دم از خارج باشد اکل دم صدق می کند که اکل آن حرام می باشد بخلاف دم داخلی.

که این شبهه جای تامل دارد و خیلی روشن نمی باشد که بگوئیم فرقی بین نجاست خارجی و داخلی نمی باشد لذا مرحوم سید فرمودند: الاحوط. ما در روزه قبول کردیم اما در اینجا خیلی روشن نمی باشد.

سوال: شما در فرو بردن آب دهانی که با خون داخلی بر خورد کرده بود فرمودید که چون قطرات خون بسیار ریز می باشد و مستهلک می شود صدق خون نمی کند چرا که درمفاهیم عرفی کنیت خاصی دخیل می باشد لذا صدق اکل نمی کند بخاطر نبود موضوع اکل اما در اینجا فرقی که گذاشتید با توجه به اینکه مقدار همان مقدار می باشد و فرض این است که مستهلک شده است با این حال می فرمایید که در اینجا بعید نمی باشد که صدق اکل بکند. پس فرق در کجا می باشد؟

مسألة ۱۴ : الدم المنجمد تحت الأظفار

أو تحت الجلد من البدن إن لم يستحل و صدق عليه الدم نجس ...

اگر قبل از خشک شدن مثلاً در حال لخته شدن بیرون بیاید این محل کلام نمی باشد و نجس است بلکه محل بحث این است که بیرون نیامده باشد اما جامد شده باشد و از حالت خونی هم خارج نشده باشد که ثمره آن این می باشد که سوزن به آن بخورد نجس می شود.

این فرمایش را قبول کردیم چرا که صدق دم مسفوح که مستفاد از روایات نجس به عنوان قدر متیقن بود، می کند چرا که دم مسفوح را «الخارج من محله الاولى» معنا کردیم که بر این صدق می کند و ضمن اینکه مسفوح را اگر هم اینطور معنا نکنیم احتمال فرق نمی دهیم بین این خون و دم مسفوح مصطلح و عرف الغاء خصوصیت می کند.

...فلو انخرق الجلد و وصل الماء إليه تتجس

و يشكل معه الوضوء أو الغسل - فيجب إخراجه إن لم يكن حرج ...

چرا که موضع وضو و آب وضو باید طاهر باشد . معنای اینکه حرج نباشد معنا این نمی باشد که وضو صحیح می باشد بلکه بعدا حکم آن را خواهد گفت.

این حکم در مورد آب قلیل می باشد اما در آب معتصم وضو درست است فقط باید بعد از وضو موضع را تطهیر کند.

...و معه يجب أن يجعل عليه شيئا مثل الجبيرة فيتوضأ أو يغتسل ...

البته به شرط اینکه آب به آن خون نرسد. در وضو و غسل جبیره بحثی است که مربوط به روایات باب می باشد که آیا وضوی جبیره مطلقا در جایی بکار برده می شود که انسان از رساندن آب به پوست بدن معذور باشد یا خیر متعلق به جروح و قروح و کسور فقط می باشد؟ که مرحوم سید از کسانی می باشد که از روایت الغاء خصوصیت می کند و روایات را مطلق می داند و مربوط به موارد خاصه نمی داند حتی در مورد نجاست هم همین طور فرموده اند و اگر نجاست مانع باشد باید باز وضو و غسل جبیره گرفت. مانند چسب قطره ای که بر طرف کردن آن، فوق حرجی می باشد.

جرح مانند بریدگی و قرح یعنی زخم.

مشهور قائل هستند که منتقل به جبیره نمی شود بلکه منتقل به تیمم می شود.

البته این مورد را برده اند روی جایی که مانع در اعضاء تیمم نباشد اما اگر در موضع تیمم باشد بعضی فرمودند: که باز باید تیمم کند و بعضی فرمودند: در این صورت باید وضوی جبیره بگیرد و بعضی توقف کرده اند و احتیاط کرده اند.

...هذا إذا علم أنه دم منجمد

وإن احتمل كونه لحما صار كالدم من جهة الرض...

مانند کوبیدگی.

...کما یكون كذلك غالبا فهو طاهر.

به خاطر قاعده طهارت یا استصحاب عدم کونه دما که عدم نعتی در شبهات موضوعیه می باشد. البته در این غلبه اشکال کرده اند چرا که نوعا خون می باشد نه گوشت قرمز.

السادس و السابع: الكلب و الخنزیر البریان

تعبیر ایشان تسامحی می باشد این قید البریان لازم نمی باشد چرا که ما حیوانی داریم که اسم آن کلب و خنزیر می باشد ما دو صنف کلب و خنزیر نداریم بلکه این دو اسمی هستند برای حیوانی که در خشکی زندگی می کند بلکه ما حیوان دیگری داریم که اسم آن کلب بحری می باشد و یک صنف هم داریم خنزیر بحری می باشد اما کلب و خنزیر جامع بین بری و بحری نمی باشد. ظاهرا درعرب به دلفین خنزیر بحری می گویند. و به فک، هم کلب البحری می گویند.

ابتداء در بحث کلب وارد می شویم.

در بین علماء شیعه کسی را نداشتیم که فتوا به طهارت کلب داده باشند فقط نقل شده است از سید مرتضی و دیگر مرحوم صدوق که مقداری فتوای آنها به دیگر فقها فرق دارد.

مرحوم سید مرتضی اجزاء «مالا تحله الحیة» را طاهر می دانستند اما خودش و اجزاء تحله الحیة را نجس می دانستند البته این فتوا بسیار راه انداز می باشد.

مرحوم صدوق فرقی بین کلب صید و غیر صید گذاشته اند و فرموده اند که در نجاست کلب صید اگر جایی متنجس شد با پاشیدن آب طاهر می شود و نیاز به غسل نمی باشد.

در نزد عامه دو تا از مذاهب اربعه قائل به طهارت شدند: مالکیه و حنفیه سگ را طاهر می دانستند مالکیه خنزیر را هم طاهر می دانستند و لکن حنفیه خنزیر را نجس می دانستند اما دو مذهب دیگر قائل به نجاست هر دو بودند.

پس در نزد شیعه نجاست آن فی الجملة اتفاقی می باشد اما در نزد عامه اتفاقی نمی باشد.

دلائل نجاست کلب:

روایات نجاست کلب:

عمده دلیل روایات عدیده ای می باشد که در این باب آمده است حتی بعضی ادعا کرده اند که این روایات متواتر می باشند.

اگر چه بعضی از فقها به خاطر وضوح نجاست آن اصلاً وارد روایات هم نشدند اما ما برای آشنایی وارد این روایات می شویم.

روایت اول:

۵۷۱- ۱- مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنِ الْفَضْلِ أَبِي

الْعَبَّاسِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِذَا أَصَابَ ثَوْبُكَ مِنَ الْكَلْبِ رُطُوبَةً فَأَغْسِلْهُ وَ إِنْ مَسَّهُ جَافًا فَاصْبُبْ عَلَيْهِ الْمَاءَ الْحَدِيثُ^۱.

سوال: ظاهراً این روایت نمی تواند شاهد ما باشد چرا که ممکن است آب دهان سگ مانند ادرار او نجس باشد. حاج آقا مقداری تشکیک کردند اگر

چه فرمودند اگر آب دهان نجس باشد دیگر اعضاء هم نجس است.

مراد از رطوبت در این روایت یا رطوبت ذاتی می باشد که رطوبت بدن حیوان می باشد مانند آب دهان حیوان یا رطوبت عارضی. که قدر متیقن آن نجاست ذاتی می باشد

^۱ وسائل الشیعة: ج ۱؛ ص ۲۲۵، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

و اطلاق وجود ندارد. ذیل روایت: « **إِنْ مَسَّهُ جَافًا** » هم نمی تواند که موید رطوبت عارضی باشد بلکه به قرینه صدر مراد این است که اگر بدن او رطوبت ذاتی نداشت.

روایت دوم:

۴۰۲۶-۲- و **بِإِسْنَادٍ عَنِ الْفَضْلِ أَبِي الْعَبَّاسِ فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْكَلْبِ فَقَالَ رَجَسٌ نَجَسٌ لَا يُتَوَضَّأُ بِفَضْلِهِ وَ أَصْبَبَ ذَلِكَ الْمَاءَ وَ اغْسَلَهُ بِالتُّرَابِ أَوَّلَ مَرَّةٍ ثُمَّ بِالْمَاءِ^۱.**

شاهد مثال ما «رجس نجس» می باشد که رجس پلیدی معنوی می باشد و نجس که پلیدی مادی می باشد که همان نجاست است و دیگری هم «لا يتوضأ بفضله» می باشد که منظور سور کلب می باشد که نمی توان با آن وضو گرفت.

روایت سوم:

۵۸۱-۳- و **عَنْهُ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْكَلْبِ يَشْرَبُ مِنَ الْإِنَاءِ قَالَ اغْسِلِ الْإِنَاءَ وَ عَنِ السِّنُّورِ قَالَ لَا بَأْسَ أَنْ تَتَوَضَّأَ مِنْ فَضْلِهَا إِنَّمَا هِيَ مِنَ السَّبَاعِ^۲.**

روایت چهارم:

۷۲۲-۳- و **عَنْهُ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْكَلْبِ يُصِيبُ شَيْئًا مِنْ جَسَدِ الرَّجُلِ قَالَ يَغْسِلُ الْمَكَانَ الَّذِي أَصَابَهُ^۳.**

این روایت کلام مرحوم سید مرتضی را رد می کند که اطلاق دارد و اجزاء ما لا تحله الحياة را هم شامل می شود.

^۱ وسائل الشیعة : ج ۳ ؛ ص ۴۱۵، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

^۲ وسائل الشیعة : ج ۱ ؛ ص ۲۲۷، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

^۳ وسائل الشیعة : ج ۱ ؛ ص ۲۷۵، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

روایت پنجم:

۴۰۳۱-۷- وَ عَنْهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَدِيثٍ قَالَ: لَا يُشْرَبُ سُورُ الْكَلْبِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ حَوْضًا كَبِيرًا يُسْتَقَى مِنْهُ.^۱

این روایت را موثق می‌گویند چرا که در سند سماعة بن مهران می‌باشد که واقفی مذهب می‌باشد.

سور به معنای باقیمانده مایعات می‌شود.

روایاتی که ذکر نشد خیلی زیادتر از آنهایی می‌باشد که گفته شد.

تمام الکلام در مورد روایاتی می‌باشد که کلب طاهر می‌باشد. که بعد از استقصاء دیدند چهار روایت بیشتر نمی‌باشد.

روایات طهارت کلب:

روایت اول:

۵۸۴-۶- وَ عَنْهُ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْوُضُوءِ مِمَّا وَلَعَ الْكَلْبُ فِيهِ وَ السِّنُّورُ أَوْ شَرِبَ مِنْهُ جَمَلًا أَوْ دَابَّةً أَوْ غَيْرَ ذَلِكَ أَوْ يَتَوَضَّأُ مِنْهُ أَوْ يُغْتَسِلُ قَالَ نَعَمْ إِلَّا أَنْ تَجِدَ غَيْرَهُ فَتَنْزَهُ عَنْهُ.^۲

سنور را بعضی گربه وحشی معنا کرده اند و بعضی سنجاب.

^۱ وسائل الشیعة ؛ ج ۳ ؛ ص ۴۱۶ ، شیخ حر عاملی ، محمد بن حسن ، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة ، ۳۰ جلد ، مؤسسة آل البيت عليهم السلام - قم ، چاپ: اول ، ۱۴۰۹ ق.

^۲ دوشنبه ۹۱/۰۲/۱۱

^۳ وسائل الشیعة ؛ ج ۱ ؛ ص ۲۲۸ ، شیخ حر عاملی ، محمد بن حسن ، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة ، ۳۰ جلد ، مؤسسة آل البيت عليهم السلام - قم ، چاپ: اول ، ۱۴۰۹ ق.

وجه استدلال هم واضح می باشد که جواز وضو با آن آب دلیل بر طهارت ولوغ می باشد.

مناقشه:

سندا و دلالتا تمام نمی باشد.

سندا:

این عبد الله بن مسكان قبلش ابن سنان می باشد که مردد به محمد بن سنان و عبد الله بن سنان می باشد که محمد بن سنان توثیق ندارد و قدح هم دارد و این هم احتمالا محمد بن سنان باشد چرا که عبد الله بن سنان از ابن مسكان روایت نقل نمی کند و همین که شک بکنیم که عبد الله می باشد یا خیر؟ همین کفایت می کند برای عدم تمامیت سند. اگر چه هر دو کثیر الروایة می باشند.

دلالتا:

در روایت اشاره نشده است که این آب قلیل می باشد یا کر بخصوص که فرمودند: جمل و سنور و از آن می خورند که این نشانه است بر این که آب کر بوده است و اگر هم اطلاقی داشته باشد باز روایاتی که می گویند کلب نجس می باشد و در مورد آب قلیل وارد شده است این روایت را تخصیص می زند یعنی می گوید که این آب کر می باشد.

روایت دوم:

۴۱۱۳ - ۷ - وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْعُمَرَكِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ وَقَعَ ثَوْبُهُ عَلَى كَلْبٍ مَيِّتٍ قَالَ يَنْضِجُهُ بِالْمَاءِ وَ يُصَلِّي فِيهِ وَ لَا بَأْسَ^۱.

^۱ وسائل الشیعة: ج ۳؛ ص ۴۴۲، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

سند این روایت تمام می باشد و دلالت هم اینکه امام فرمودند: «ینضحہ» نه اینکه یغسله در حالیکه اگر نجس بود امام می فرمودند: اغسله که این دلالت می کند بر کراهت نه نجاست.

این روایت هم می گوید که کلب طاهر می باشد و هم می گوید: که میت آن هم طاهر می باشد که به طریق اولی دیگر میتها هم طاهر می باشد.

مناقشه:

این دلالت ندارد چرا که در روایت نفرموده است که این کلب رطوبت دارد ضمن اینکه عادتاً هم خشک می باشد، ضمن اینکه روایات دیگر که آمده است که اگر خیس است آن را تطهیر کن و بشوی اما اگر خشک است آن را آب بپاش موید این مطلب می باشند.

این روایت اطلاق ندارد چرا که نوعاً میت خشک می باشد و اصلاً در مقام بیان نمی باشد و در مقام بیان کلیت می باشد نه در مقام بیان نجاست و طهارت ضمن اینکه بحث از کراهت شده است که اگر هم اطلاق داشته باشد بوسیله روایات دیگر که تر را نجس می دانند، تقیید می خورد.

روایت سوم:

۳۰۳۳۳-۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ سَعِيدِ الْأَعْرَجِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْفَأْرَةِ وَالْكَلْبِ يَقَعُ فِي السَّمْنِ وَالزَّيْتِ ثُمَّ يُخْرَجُ مِنْهُ حَيًّا قَالَ لَا بَأْسَ بِأَكْلِهِ.^۱

فرق بین سمن و زیت این می باشد که بعضی گفته اند که سمن روغن جامد است و زیت روغن مایع می باشد و بعضی گفته اند که سمن روغن غیر زیتون می باشد و زیت روغن زیتون.

^۱ وسائل الشیعة: ج ۲۴: ص ۱۹۷، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

این که فرمودند: که «یخرج منه حیا» می رساند که در آن ظرف افتاده است و بعد زنده خارج شده است نه اینکه مثلاً پای او در روغن افتاده است.

سند روایت هیچ مشکلی ندارد و سعید اعرج همان سعید عبد الرحمن می باشد که نجاشی آن را توثیق کرده است .

اما دلالتا هم مشکلی ندارد چرا که در نزد عرف دو ارتکاز وجود دارد : اکل نجس حرام می باشد و دیگر این که ملاقی با نجس یا حداقل با عین نجس، هم نجس می باشد که نتیجه این دو ارتکاز این می شود که کلب طاهر می باشد.

روایت چهارم:

۳۰۳۳۴-۲- عُبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْفَأْرَةِ..... ۳۰۳۳۵-۳- قَالَ: وَ سَأَلْتُهُ عَنْ فَأْرَةٍ أَوْ كَلْبٍ شَرِبَا مِنْ زَيْتٍ أَوْ سَمْنٍ قَالَ إِنْ كَانَ جَرَّةً^۱ أَوْ نَحْوَهَا فَلَا تَأْكُلُهُ وَ لَكِنْ يُنْتَفَعُ بِهِ لِسِرَاجٍ أَوْ نَحْوِهِ وَ إِنْ كَانَ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَلَا بَأْسَ بِأَكْلِهِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ صَاحِبُهُ مُوسِرًا يَحْتَمِلُ أَنْ يُهَرِّقَهُ فَلَا يُنْتَفَعُ بِهِ فِي شَيْءٍ^۲.

امام در این روایت دو تفصیل داده اند: یکی بین جره و غیر جره که در مقدار جره را از خوردن منع کرده اند و در بیشتر از جره را اشکال نگرفتند و دیگری بین فقیر و غنی که غنی آن را نخورد بخلاف فقیر که می تواند بخورد.

این دو تفصیل که امام دادند به وضوح دلالت می کند بر اینکه این روغن طاهر می باشد و این تفصیل به جهت نزاهت می باشد و الا اگر نجس بود واضح است که فرقی بین جره و غیر جره نمی باشد و فرقی بین فقیر و غنی نمی باشد.

^۱ سه شنبه ۹۱/۰۲/۱۲

^۲ الْجَرَّةُ وَالْجِرَارُ: جمع جَرَّةٌ، وَ هُوَ الْإِنَاءُ الْمَعْرُوفُ مِنَ الْفَخَّارِ (نهایه ج ۲ ص ۲۶۰) الْجَرَّةُ- ج جَرَّ و جَرَّار: اسم مرَّة از (الجر) است یعنی یکبار کشیدن، کوزه سُفَّالِی بزرگ، (فرهنگ ابجدی ص ۱۹۳)

^۳ وسائل الشیعة: ج ۲۴: ص ۱۹۸، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

این روایت سندش تمام می باشد دلالت آن هم تمام می باشد به دلالت التزامی.

پس روایت سوم و چهارم به وضوح دلالت دارد بر طهارت کلب.

پس ما می مانیم و یک تعارض. در این معارضه چه کنیم؟ تساقط و رجوع به براءت یا خیر تقدم روایات اکثر که بر نجاست کلب اقامه شده بود بر روایات کمی که بر طهارت آن دلالت داشت؟

مختار ما: نجاست بر طهارت مقدم می شود به سه وجه:

یعنی این دو روایت اخیری حجت نمی باشند حتی در مورد کراهت شان چرا که وقتی روایتی از حجیت افتاد دیگر در هیچ یک از مضامین آن نمی توان به آن استناد کرد.

وجه اول:

این روایت معارض با خبر و سنت قطعی می باشد و اگر خبری مخالف با سنت قطعی باشد حجت نمی باشد به این بیان که ما روایات عدیده ای داریم که کلب فی الجملة نجس می باشد که تواتر اجمالی دارند و لو تواتر لفظی و معنوی ثابت نمی باشد یعنی اطمینان یا قطع پیدا می کنیم در بین این همه روایت که وجود دارد یکی از معصوم صادر شده است این را اصطلاحاً می گویند سنت. یکی از سنن روایت می باشد. خوب در تعارض بین یک خبر قطعی یا اطمینانی الصدور با ظنی الصدور، ظنی الصدور از دایره بیرون می رود.

وجه دوم:

یک وجه شخصی است کما اینکه تعدادی از فقها این را ادعا کرده اند. روایاتی که وارد شده در مورد کلب، برای شخص اطمینان حاصل می کند که کلب نجس می باشد، سواء كان هذا الاطمینان، اطمیناناً شخصياً او نوعياً. می دانیم که اگر خبر واحد اقامه شده باشد بر خلاف اطمینان یک شخص این خبر دیگر حجت نمی باشد. چرا که در

سیره عقلاء خبر بر خلاف اطمینان شخصی حجت نمی باشد. البته این بدین معنا نمی باشد که این اطمینان حجت می باشد. فعلا در مورد حجیت این اماره صحبت می کنیم و کاری به حجیت آن اطمینان نداریم یعنی مشکلی ندارد که آن اطمینان هم حجت نباشد.^۱

وجه سوم:

گفته شده است که اگر یک روایتی داشته باشیم ظنی در مقابل، اماره ای داشته باشیم که اطمینانی باشد آن اماره ظنی حجت نمی باشد.

اماره اطمینانی چه می باشد؟ اماره ظنی اماره ای می باشد که نوعا موجب ظن می شود که برای نوع افراد ایجاد ظن می کند مانند: خبر ثقه. البته حجیت آن دائر مدار ظن نمی باشد. یعنی اگر برای کسی ایجاد ظن نکرد باز حجت برای فرد می باشد.

اماره اطمینانی که در نوع و اکثر افراد ایجاد اطمینان می کند. مانند: خبر مشهور یعنی خبری که به حد توانر نمی رسد اما در اکثر افراد افاده اطمینان می کند این را اماره اطمینانی می گویند حال اگر اماره ظنی و اطمینانی با هم تعارض کرد گفته شده است که اماره ظنی دیگر حجت نمی باشد.

ما نحن فیه هم از همین قبیل می باشد یعنی امارات اقامه شده بر طهارت می شوند اماره ظنی اما امارات اقامه شده بر نجاست کلب، اینها اماره اطمینانی می باشند که اینها مقدم بر امارات ظنی می شود که اگر برای شما هم اطمینان پیدا نشود باز چون برای نوع افراد اطمینان حاصل می شود، حجت می باشد و دلیل ما هم سیره عقلاء می باشد.

این وجه با وجه دوم فرق می کند چرا که در وجه دوم برای خود فقیه اطمینان می بایستی حاصل شود و لو برای نوع افراد هم اطمینان حاصل نشود اما در اینجا برای نوع

^۱ اشکال نشود که اصلا این بحث ندارد چرا که اصلا انسان مطمئن سراغ خبر نمی رود چرا که منظور ما در جایی می باشد که خبر ثقه به او رسید.

^۲ چهارشنبه ۹۱/۰۲/۱۳

افراد اطمینان حاصل می شود که اگر خود فقیه هم اطمینان نداشت باز برای شخص فقیه حجت می باشد.

آیا اطمینان شخصی حجت می باشد یا نوعی؟ همه قائل به حجیت نوعی هستیم اما در مورد شخصی بعضی منع یا تردید کرده اند ما هم قبلاً قائل بودیم که شخصی هم حجت می باشد اما بعداً برای ما هم تردید آمد و این تردید بخاطر این است که ما در حجیت این اطمینان در نزد سیره تردید کردیم.

فقها در قطع شخصی قائل به حجیت شده اند اما در قطع شخصی هم ما تردید کردیم.

جمله معترضه:

کلمه قطع و ظن و اطمینان گاهی اتصاف پیدا می کند به نوع و شخصی .

اطمینانی که برای شخص حاصل می شود به دو قسم تقسیم می شود:

نوعی و شخصی که به دو اعتبار به این عناوین تعریف می شوند:

به اعتبار منشأ: اطمینان یک امر نفسی است که نیاز به سببی دارد که اگر آن سبب در اکثر افراد افاده اطمینان نمی کند به آن می گوئیم اطمینان شخصی اما اگر سبب آن به گونه ای باشد که در اکثر افراد مانند خود شخص افاده اطمینان می کند، نوعی می گویند.

به اعتبار تعداد افرادی که برای آنها اطمینان حاصل می شود: البته گاهی از این نوعی و شخصی تعبیر دیگری می کنند مثلاً می گویند که در این مسئله اطمینان نوعی بلکه شخصی است که منظور اماره ای که در اکثر افراد ایجاد اطمینان می کند بلکه در خود من هم ایجاد اطمینان می کند.

و هذه الاماره توجب الظن النوعی بل الشخصی یعنی در اکثر افراد ایجاد ظن می کند بلکه در خود من هم ایجاد ظن می کند.

که باید از روی قرائن فهمید که منظور ایشان کدام مورد می باشد.

مرحوم آقای صدر فرمودند: و هذه الامارة تفيد الاطمئنان النوعي بل الشخصي. یعنی که این اطمئنان نوعی می باشد که برای ما هم مفید اطمینان می باشد. که این کلام مشتمل بر سه نکته می باشد:

- ۱- خود این اماره اطمینانی حجت می باشد .
- ۲- برای ما هم اطمینان آورده است و این اطمینان هم حجت می باشد برای ما.
- ۳- این اماره اطمینانی اماره ظنی در مقابلش را از حجیت می اندازد.

اما الکلام فی الخنزیر:

فقهای متاخر گفته اند که احدی از امامیه در نجاست آن تردید نکرده اند پس عمده دلیل همین تسالم می باشد و لکن روایات زیادی داریم که خنزیر نجس است اما مشکل این است که تمام روایات سندا تمام نمی باشد الا یک روایت که ما متعرض آن می شویم و متعرض روایاتی که دال به طهارت خنزیر می باشد.

اگر چه طبق بعضی از مبانی بعضی از آن روایات درست می باشد اما تنها یک روایت می باشد که طبق تمام مبانی درست می باشد. که البته به عنوان مستفیض می توان از آنها استفاده کرد.

دلائل نجاست خنزیر:

تسالم بین فقها.

روایات.

روایت دال بر نجاست خنزیر:

۴۰۳۶ - ۱ - مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ الْعَمْرِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُصِيبُ ثَوْبَهُ خِنْزِيرٌ فَلَمْ يَغْسِلْهُ فَذَكَرَ وَ هُوَ فِي صَلَاتِهِ كَيْفَ يَصْنَعُ بِهِ قَالَ إِنْ كَانَ دَخَلَ فِي صَلَاتِهِ فَلْيَمْضِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ دَخَلَ فِي صَلَاتِهِ فَلْيَنْضَحْ مَا أَصَابَ مِنْ

ثَوْبِهِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ فِيهِ أَثَرٌ فَيُغْسَلُهُ. - قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ خِنْزِيرٍ يَشْرَبُ مِنْ إِنَاءٍ كَيْفَ يُصْنَعُ بِهِ قَالَ يُغْسَلُ سَبْعَ مَرَّاتٍ.^۱

از روایت فهمیده می شود که این شخص فراموش کرده بود که لباسش را تطهیر کند.

ظاهر کلمه «اثر» رطوبه می باشد که یا لباس رطوبه داشته است یا خود خنزیر. دو موضع از این روایت به وضوح دلالت دارد که خنزیر نجس است : یکی که فرمودند: «الا ان يكون فيه اثر» حتی اگر این فراز هم اجمال داشته باشد اما فراز دیگر به وضوح دلالت می کند که خنزیر نجس می باشد. دوم اینکه «قال يغسل سبع مرات».

«فليمض» می گوید که اگر داخل نماز شده باشد، نضح مستحب نمی باشد اما اگر داخل نماز نشده باشد نضح مستحب می باشد. انما الكلام در روایاتی می باشد که دال بر طهارت خنزیر می باشد.

روایات دال بر طهارت خنزیر:

روایت اول:

۴۲۳-۲- وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِثَابٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْحَبْلِ يَكُونُ مِنْ شَعْرِ الْخِنْزِيرِ يُسْتَقَى بِهِ الْمَاءُ مِنَ الْبَيْرِ هَلْ يُتَوَضَّأُ مِنْ ذَلِكَ الْمَاءِ قَالَ لَا بَأْسَ.^۲

به صورت عادی این طور می باشد که آب طناب داخل ظرف می ریزد.

^۱ وسائل الشیعة : ج ۳ : ص ۴۱۷، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

^۲ وسائل الشیعة : ج ۱ : ص ۱۷۰، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

که گفته شده که این روایت سندا و دلالتا درست می باشد.

مناقشه اول:

اصلا این روایت ناظر به طهارت و نجاست نمی باشد بلکه در مقام این می باشد که آیا از آبی که از راه مقدمات حرام بدست آمده است که استعمال نجس العین می باشد می توان استفاده کرد یا خیر؟ که این جواب، جواب مرحوم خوئی می باشد.

جواب به مناقشه:

این جواب خیلی دور از ذهن می باشد چرا که چنین برداشتی نیاز به ارتکازی دارد که اگر مقدمات حرامی را در عملی بکار بردی دیگر ذی المقدمه هم حرام می شود و نمی توان به آن ذی المقدمه کفایت کرد و دیگر اینکه استفاده از نجس العین حرام می باشد، که وقتی با این ارتکاز سراغ این روایت آمدی چنین برداشتی بکنی در حالی که چنین ارتکازی در کار نمی باشد و این روایت ظاهر در نجاست و طهارت می باشد.

مناقشه دوم:

این روایت به وضوح دلالت می کند که آب دلو طاهر می باشد چرا که در ارتکاز متشرعه این است که آب وضو باید طاهر باشد. و حضرت فرمودند که وضوی با این آب صحیح می باشد.

در روایت نیامده است که آن شعر طاهر می باشد بلکه بدلالت التزامی آمده است که آب دلو طاهر می باشد. گفته نشود که مدلول التزامی آن این است که شعر طاهر است بلکه بدلالت التزامی به نحو قضیه شرطیه منفصله و علی سبیل مانعة الخلو دلالت دارد:

- یا شعر طاهر می باشد
- یا آب قلیل معتصم می باشد که معنای آن این است که در ارتکاز این نمی باشد که آب قلیل معتصم نمی باشد.

با توجه به این بیان وقتی روایاتی را که می گویند شعر خنزیر نجس است، را کنار این روایت می گذاریم معنا این روایت بدلالات التزامی این می شود که آب قلیل معتصم می باشد.

چون این قضیه منفصله می باشد این روایت روایت نجاست را تخصیص نمی زند و نمی گوید که شعر خنزیر طاهر می باشد. آقای صدر بیان و نقل کرده اند حال یا از خودشان می باشد یا از دیگری.

جواب به مناقشه:

این روایت می گوید که «ماء الدلو طاهر» که مدلول التزامی آن به نحو قضیه شرطیه منفصله و مانعة الخلو^۱ این است که

- إِمَّا ماء القليل معتصم
- و إِمَّا شعر الخنزير طاهر .

خوب ما دو دسته روایت داریم:

۱. ماء القليل غير معتصم.
۲. شعر الخنزير نجس .

این دو دسته با هم تعارض بالعرض پیدا می کنند که اگر این دسته از روایات طهارت خنزیر نبود تعارضی حاصل نمی شد^۲.

توضیح اینکه شعر خنزیر با آب قلیل برخورد می کند خوب روایت نجاست خنزیر می گوید شعر خنزیر نجس است و روایت ما قلیل می گوید که شعر طاهر می باشد چرا که اگر نجس بود می بایست آب نجس شود درحالیکه در روایت واسطه می گوید آب طاهر می باشد.

^۱ البته مانعة الجمع نمی باشد اما آنچه در روایت احراز می توان کرد که به صورت منفصله مانعة الخلو می باشد اما مانعة الجمع هم نمی باشد یا خیر؟ این را نمی توان احراز کرد و از روایت نمی توان این را فهمید.

^۲ اگر دو روایت با هم تعارضی نداشته باشند ولی روایت سومی موجب تعارض شود می شود تعارض بالعرض.

حال اگر هر دو مطلق باشند تساقط می کنند بعد دیگر ما نسبت به شعرخنزیر دلیلی نداریم و باید رجوع به اصل کرد که می شود قاعده طهارت اما اگر یکی از آن روایات اطلاق داشت و دیگری نداشت رجوع به اطلاق روایتی می شود که دارای اطلاق است. مثل اینکه یک روایت می گوید: نماز جمعه واجب می باشد و روایت دیگر می گوید: نماز ظهر واجب می باشد و روایت دیگر می گوید که در یک روز دو نماز نمی تواند واجب باشد. که این روایت سوم بین روایت اول و دوم تعارض می اندازد که اگر روایت سوم نبود دیگر تعارضی بین روایت اول و دوم حاصل نمی شد.

حاکم به این تعارض و تساقط و این گونه جمع بین روایات عرف می باشد. پس نمی توان رفت سراغ یکی از روایات بلکه باید سراغ اصل رفت چون هر دو اطلاق دارند.

مناقشه سوم (مختار ما):

در این روایت ندارد که شعر با آب دلو برخورد می کند یعنی ریسمان داخل دلو می افتد و عادتاً هم صورت نمی گیرد، بلکه مادامی که در داخل بئر می باشد می تواند داخل دلو بیافتد اما چون داخل بئر بوده است و آب بئر معتصم می باشد، آب دلو نجس نمی شود. بلکه ظاهر کلام سائل این است که آب طنابی که از شعر خنزیر ساخته شده است، در داخل دلو تقاطر می کند سوال این بوده است که آیا این قطرات، آب داخل دلو را نجس می کند یا خیر؟

خوب مدلول التزامی این روایت یک قضیه منفصله می شود که إِمَّا شعر خنزیر طاهر می باشد إِمَّا آب قلیل در مقابل ملاقات با متنجس معتصم می باشد.

خوب ما دو دسته روایت داشتیم:

- (۱) روایات نجاست خنزیر.
- (۲) روایات انفعال ماء قلیل در برخورد با نجس العین.

خوب ما روایاتی نداشتیم که آب قلیل در بر خورد با متنجس معتصم نمی باشد خوب نتیجه مدلول التزامی این روایت این می شود که آب قلیل در ملاقات با متنجس معتصم می باشد.

آقایان صدرا و آخوند و اصفهانی نیز قائل به این می باشند که آب قلیل در برابر متنجس معتصم می باشد.

البته کسی نگوید که یک مدلول التزامی دیگر هم دارد که شعر خنزیر نجس می باشد اما منجس نمی باشد چرا که این خلاف ارتکاز می باشد.

۲ روایت دوم:

۴۳۷-۱۶- وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي زَيْدٍ النَّهْدِيِّ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ جِلْدِ الْخَنْزِيرِ يُجْعَلُ دَلْوًا يُسْتَقَى بِهِ الْمَاءُ قَالَ لَا بَأْسَ.^۳

اشکالات سندی و دلالتی شده است ؟

مناقشه سندی:

زرارة از ابو زیاد نهدي نقل کرده است که شخص معروفی نمی باشد که توثیقی در رجال ندارد کما اینکه تضعیفی هم ندارد. فقط روایت صحیحی داریم که در آن ابن ابی عمیر از او نقل کرده است^۴ که در یک روایت هم بیشتر نمی باشد که بنا بر اینکه بعضی قائل می باشند که هر راوی مجهولی که ابن ابی عمیر از آن نقل کرده باشد این راوی ثقه می باشد به استناد قول شیخ در عده: «لا یروی و لا یرسل الا عن ثقة». بحث در رواتی

^۱ البته اتفاق نظر آقای در عدم اعتصام ماء قلیل در ملاقات با متنجس از این فهمیده شد که ایشان هم این جواب را قبول کردند و از این جواب ایشان فهمیده می شود که قول ایشان هم در جاهای دیگر که شاید مخالف با این کلام به نظر برسد، همین است.

^۲ دوشنبه ۱۸/۰۲/۹۱

^۳ وسائل الشیعة ؛ ج ۱ ؛ ص ۱۷۵، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد، مؤسسة آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

^۴ البته باید آن روایت تا ابن ابی عمیر صحیح باشد.

می باشد که نه تضعیف دارد و نه توثیق اما کسانی که ضعف آنها ثابت می باشد که بین یک تا هفت نفر نقل شده است، بحثی در ضعف آنها نمی باشد

این را ما قبول نکردیم و گفتیم که این صرف یک اجتهاد می باشد البته اجتهادی که از باب حجیت اهل خبره هم نمی توان پذیرفت.

یعنی یقین داریم که این شهادت عن حدس بوده است نه از حدس.

مناقشه دلالتی:

این روایت دلالت هم ندارد.

چون این روایت اجمال دارد در روایت دارد که سائل سوال می کنند «عن جلد الخنزیر» که حضرت فرمودند: «لا باس». روشن نمی باشد که در ذهن سائل چه بوده است؟ از باب نجاست و طهارت شبهه داشته است یا از باب اینکه استعمال و استفاده از پوست خنزیر و نجس العین حرام می باشد ضمن اینکه استفاده از این دلو برای زراعت بوده است نه امری که نجاست و طهارت خیلی در آن دخل داشته باشد و این هم دور از ذهن نبوده است که ارتکازی بوده باشد برای اشکال داشتن استفاده از نجس العین. لذا روایت می شود مجمل.

اما در بحث روایت قبلی صحبت از وضو بود که تناسب بیشتری با بحث نجاست و طهارت داشت با حرمت استعمال نجس العین.

^۱ کتابی است به نام راهنمای دانشوران که دو جلد می باشد، فارسی، در ضبط نامها و انساب و نسبتها به صورت حروفی و اسمی، که نویسنده آن شخصی می باشند به نام مرحوم آسید احمد برقی. کتاب خوبی می باشد.

در رابطه با مشایخ ابن ابی عمیر: که چرا به توثیقاتی که بعضی از علمای ما قبول دارند ما اعتنا نمی کنیم.

خود ابی عمیر از اجلاء می باشد و بعضی ادعا کرده اند که در بین اهل عامه هم از اجلاء می باشد. حدود پنج هزار روایت فقط در کتب شیعه دارد که از بیش از چهار صد نفر روایت نقل کرده است از اصحاب امام کاظم و رضا و جواد علیهم السلام می باشد که در سال ۲۱۷ در گذشته است.

اصل این توثیق کلام شیخ در عده می باشد. به مناسبت حجیت خبر واحد، در تعارض بین خبر مسند و مرسل گفته اند: باید دید که مرسل کیست و نمی توان که مرسل را از حجیت انداخت و بعد ذیل این مطلب دارند: «و لاجل ذلک سَوَّتُ^۱ الطائفة بین ما یرویه محمد بن ابی عمیر و صفوان بن یحیی و احمد بن محمد بن ابی نصر و غیرهم من الثقات الذین عرفوا بانهم لا یروون و یرسلون الا عن یوثق به^۲ و بین ما أسندهم غیرهم»^۳.

این کلام از این جهت خیلی قابل اهمیت می باشند که اگر این کلام شیخ را بپذیریم بسیاری از راویان ثقه می شوند.

بعضی از علمای ما مانند مرحوم صدر و جماعتی از متاخرین این کلام را در مسانید ایشان پذیرفتند و این کلام ایشان را حمل کرده اند بر توثیق عام شیخ بر این افراد که تمام مشایخ این سه نفر از ثقات می شوند.

بعضی مانند آقای خوئی و تبریزی قرائنی آورده اند بر اینکه این کلام شیخ: «عرفوا بانهم لا یروون و یرسلون الا عن یوثق به» اصلاً غلط می باشند:

۱- در بین مجموع مشایخ این سه نفر کسانی بودند که از ضعاف می باشند که کم نمی باشند.

^۱ مساوی قرار دادند.

^۲ یعنی کسی که ثقه است در بین علماء نه کسی که ابن ابی عمیر آن را موثق می داند شما وقتی می گوئید زید عادل می باشد یعنی که زید در واقع عادل می باشد.

^۳ العدة ج ۱ ص ۱۵۴.

۲- بعضی از این ضعاف از ضعاف معروف بوده اند: کالنار علی المنارة که به جعل و کذب معروف بودند، مثل: عمرو بن جمیل و وهب بن وهب که کنیه آن ابو البختری می باشد.

۳- بعضی از این مشایخ را خود شیخ تضعیف کرده اند.

۴- خود شیخ در استبصار بعضی از روایات آنها را قبول نکرده اند و گفته اند: اول اشکال این است که مرسل می باشند و در مسانید هم بخاطر مشایخ ابن ابی عمیر و این را آقای خوئی استقراء کرده است.

۵- در بین این مشایخ مجاهیل از ضعاف بسیار زیاد تر می باشند که به مجهول بودن معروف می باشند نه به ثقه بودن. مثلاً در مشایخ فقط ابن ابی عمیر آن هم در بین اسماء نه کنیه ها و آن هم در روایتی که اول اسم آنها با «الف» شروع می شود دوازده نفر مجهول می باشند به عنوان مثال: ابراهیم بن اسحاق الخُدَری، ابراهیم بن زیاد الکَرخی، احمد بن ابی علاء، احمد بن عبد الرحمن، أسباط بن ثانی، اسحاق بن عبد العزیز، اسحاق بن ابی هلال، اسماعیل بن ربّاح، اسماعیل محمد المنقری، اسماعیل الخثمی^۱.

۶- مرحوم شیخ کثیر الأخطاء می باشد.

۷- کثیراً اجماعاتی را نقل کرده است که اصلاً اساسی نداشته است که شهرت اصحاب بر خلاف آن بوده است.

^۱ البته اگر کتاب العده شیخ از دیگر کتابهای شیخ متاخر باشد همین توثیق عام برای همه مجاهیل می باشد.

روایت سوم:

۴۲۰۹-۱۳- مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: سَأَلَ أَبُو جَعْفَرٍ وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فَقِيلَ لَهُمَا إِنَّمَا نَشْتَرِي ثِيَابًا يُصَيِّبُهَا الْخَمْرُ وَ وَدَّكَ^۲ الْخَنْزِيرِ عِنْدَ حَاكِيَّتِهَا^۳ أَ نُصَلِّي فِيهَا قَبْلَ أَنْ نَغْسِلَهَا فَقَالَا نَعَمْ لَا بَأْسَ إِنَّمَا حَرَّمَ اللَّهُ أَكْلَهُ وَ شَرْبَهُ وَ لَمْ يُحَرِّمْ لُبْسَهُ وَ مَسَّهُ وَ الصَّلَاةَ فِيهِ.^۴

این بهترین روایتی می باشد که به وضوح دلالت بر طهارت خنزیر دارد و جواز نماز در آن دال بر طهارت آن می باشد.

این روایت سند و دلالتا هیچ اشکالی ندارد.

انما الکلام در استدلال به آن می باشد که دو اشکال در استناد به آن شده است:

مناقشه اول در استدلال به این روایت:

با سنت قطعی مخافت دارد به این صورت که:

- ۱- با روایات نجاست خنزیر مخالفت دارد.
- ۲- با طائفه این که می گوید در «ما لایوکل لحمه» نمی توان نماز خواند.
- ۳- با روایاتی که می گوید میته نجس می باشد مخالفت دارد میته خوک دائما نجس می باشد چرا که روایاتی داریم که می گوید: تذکيه بردار نمی باشد.
- ۴- با روایاتی که می گوید خمر نجس می باشد.

هر یک از این طوائف روایات زیادی دارند که وقتی کنار هم می گذاریم تواتر اجمالی پیدا می کند که معنای آن این می باشد که یقین داریم یا حداقل اطمینان پیدا می کنیم که حداقل تعدادی از آنها از معصوم علیه السلام صادر شده است که در تواتر اجمالی لازم نمی باشد که موضوع واحد داشته باشند.

^۱ چهارشنبه ۹۱/۰۲/۲۰

^۲ چربی.

^۳ بافنده.

^۴ وسائل الشیعة؛ ج ۳؛ ص ۴۷۲، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

لذا این روایت حجت نمی باشد.

مناقشه دوم در استدلال به این روایت:

مرحوم آقای صدر پذیرفته است حتی روایاتی که می گویند خنزیر نجس می باشد به هیچ عنوان تواتر نداشتند اما قرائنی وجود دارد که می گوید خنزیر نجس می باشد مثل اجماع فقها، ارتکاز متشرعه و شهرت بین مسلمین بر نجاست خنزیر، کثرت روایات نجاست انسان قطع پیدا می کند خنزیر نجس می باشد. حتی اگر اطمینان هم پیدا شود کفایت می کند که این روایت را از حجیت بیاندازد.

اما ادعای قطع با توجه به عدیده بودن روایات طهارت مشکل می باشد و اطمینان به صواب نزدیک تر به نظر می رسد.

عمده اشکال اول می باشد.

روایت دوم را نمی توان حمل بر تقیه کرد چرا که در نوع تقیه ها یک جمله کفایت می کند و معصوم به حداقل عبارت کفایت می کنند لذا این روایت که امام علیه السلام خیلی تفصیل داده اند ظهور در تقیه پیدا نمی کند.

دون البحري منهما...

ما یک کلب بحری داریم که بعضی گفته اند که کوسه می باشد و بعضی گفته اند بیدستر می باشد و بعضی گفته اند فک را سگ آبی می گفتند و یکی هم خوک دریایی داریم که منظور دلفین می باشد که ظاهراً در عربی هر دو را هم به صورت وصفی و هم به صورت اضافی هم بکار می بردند اما در فارسی خوک را به دریا اضافه می کنند اما سگ را به آب اضافه می کنند نه به دریا.

در روایات موضوع نجاست کلب و خنزیر می باشد اما در روایت خیزرو کلب دریایی که از افراد کلب و خنزیر نمی باشند بلکه در اسم در قسمتی از آن هم تشابه اسمی ندارد حتی در خارج هم به هم شباهتی ندارد. یعنی شباهت این دو به هم مثل شباهت دیگر حیوانات به اینها می باشد.

مثل اسد الذباب که به عنکبوت می گویند که شباهتی اصلاً به شیر ندارند.
لذا از روایات و دلائل نجاست خنزیر و سگ نمی توان بر نجاست اینها استدلال کرد.

۱... و کذا رطوباتهما...

ظاهراً مراد عرق اینها است اگر عرق بکنند^۲ و آب دهان و مایعاتی که از زخم خارج می شود، می باشد نه بول و ادرار آنها.

دلیل: ما در روایت دو عنوان داشتیم کلب و خنزیر که از اعیان نجسه می باشد که بر جمیع اجزاء بما هو مجموع آن صدق می کند و مراد تمام الاجزاء می باشد و متفاهم عرف این است که اجزاء و اعضاء آن نجس می باشد و یکی از اجزاء رطوبت نمی باشد پس در اثبات نجاست اینها نیاز به روایت معتبر می داریم که دو روایت معتبر وجود دارد.

روایات دال بر نجاست آب دهان کلب و خنزیر:

روایت اول:

۵۷۱ - ۱ - مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنِ الْفَضْلِ أَبِي

الْعَبَّاسِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِذَا أَصَابَ ثَوْبَكَ مِنَ الْكَلْبِ رُطُوبَةٌ فَاغْسِلْهُ وَ إِنْ مَسَّهُ جَافًا فَاصْبُبْ عَلَيْهِ الْمَاءَ الْحَدِيثُ^۳.

^۱ شنبه ۹۱/۰۲/۲۳

^۲ ظاهراً گفته شده است که حیواناتی که زبان خود را بیرون می گیرند عرق نمی کنند مانند سگ.

^۳ وسائل الشیعة: ج ۱؛ ص ۲۲۵، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد، مؤسسه آل البيت علیهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

روایت دوم:

۴۰۳۶ - ۱ - مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْعَمْرِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُصِيبُ ثَوْبَهُ خِنْزِيرٌ فَلَمْ يَغْسِلْهُ فَذَكَرَ وَهُوَ فِي صَلَاتِهِ كَيْفَ يَصْنَعُ بِهِ قَالَ إِنْ كَانَ دَخَلَ فِي صَلَاتِهِ فَلْيَمْضِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ دَخَلَ فِي صَلَاتِهِ فَلْيَنْضِخْ مَا أَصَابَ مِنْ ثَوْبِهِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ فِيهِ أَثَرٌ فَيَغْسِلْهُ^۱.

از این دو روایت استفاده نمی شود که نجاست اینها ذاتی می باشد.

که اثر عملی دارد که طبق نظر ما اگر داخل آب ریخته شود این موجب نجاست آب قلیل نمی شود و در این نجاست اول و دوم اثر دارد که در صورت نجاست عرضی نجاست دوم می شود و در ذاتی نجاست اول می باشد.

درست می باشد که الان در ارتکاز متشرعه این است که نجاست آن ذاتی می باشد اما این که ارتکاز زمان معصوم هم این بوده است این معلوم نمی باشد چرا که ارتکاز زمان ما قطعاً از فتاوی فقها گرفته شده است.

...و أجزاؤهما و إن كانت مما لا تحله الحياة

كالشعر و العظم و نحوهما...

عنوان نجس، میته نیامده است بلکه کلب و خنزیر می باشد که منظور اجزاء کلب و خنزیر می باشد که اجزاء حیات دارد و بی حیات را می گیرد.

تنها مخالفی که در مسئله نقل شده است مرحوم سید مرتضی می باشد که ایشان اجزاء ما لا تحله الحياة را طاهر می دانستند و کار را بسیار راحت کرده بود.

^۱ وسائل الشیعة: ج ۳؛ ص ۴۱۷، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

مرحوم صاحب حدائق دلیلی را بر قول ایشان نقل کرده است: «و ليس لأحد ان يقول ان الشعر و الصوف من جملة الخنزير و الكلب و هما نجسان، و ذلك انه لا يكون من جملة الحي إلا ما تحله الحياة و ما لا تحله الحياة ليس من جملته و ان كان متصلا به»^۱.

این کلام از ایشان عجیب می باشد چرا که عناوین حی و ما لا تحله الحياة در روایت نیامده است بلکه عنوان کلب و خنزیر آمده است که شامل تمامی اجزاء می شود.

بله ما روایاتی داریم که شعر خنزیر طاهر می باشد که اگر کسی این طور استدلال کند بهتر است مثل روایتی که با شعر خنزیر طنابی ساخته بودند. و بعد ادعای اجماع بکند بر عدم فرق بین خنزیر و کلب که هر حکمی برای یکی گفته شده است همان حکم را در مورد دیگری گفته اند یعنی در یکی قائل به طهارت و در دیگری قائل به نجاست نشده است که این اجماع مرکب می باشد.

که البته ما دلالت روایاتی که دال بر طهارت خنزیر بود قبول نکردیم.

۲...و لو اجتمع أحدهما مع الآخر...

کلب با خنزیر و یا خنزیر با کلب آمیزش کند.

...أو مع آخر ...

یعنی با حیوان طاهری آمیزش کند.

...فتولد منهما ولد

فإن صدق عليه اسم أحدهما تبعه...

^۱ المسائل الناصريات ص ۱۰۱، الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة؛ ج ۵، ص: ۲۰۸، بحرانی، آل عصفور، یوسف بن احمد بن ابراهیم، الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، ۲۵ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۰۵ ه ق

^۲ یکشنبه ۹۱/۰۲/۲۴

فی النجاسة که دلیل آن اطلاق روایات نجاست کلب و خنزیر بود و در آنجا نگفت که پدر و مادر، هر دو یا یکی از آنها کلب یا خنزیر باشد یا خیر. و اگر هم اطلاق را قبول نکنیم اصل طهارت جاری می شود.

...و إن صدق علیه اسم أحد الحيوانات الآخر...

مثلا به آن حرة بگویند.

... أو كان مما ليس له مثل في الخارج...

نظیر قاطر که از جمع بین اسب و حمار این طور شده است که اسم یکی از آنها بر او صدق نمی کند لذا اسم یکی از فرس و حمار را روی او قرار ندادند.

...كان طاهرا...

این مورد که حتما باید یکی از مادر و پدرش حداقل کلب یا خنزیر می باشد، خودش سه صورت دارد :

- ۱- اسم یکی از حیوانات طاهر بر آن صدق می کند و دلیل اجتهادی بر طهارت آن داریم مثل گربه. که طاهر می باشد و دلیل آن همان دلیل اجتهادی می باشد^۱.
- ۲- این حیوان اسم هیچ یک از کلب و خنزیر بر او صدق نمی کند اما قسمتی از بدن آن شبیه به یکی و قسمتی دیگر شبیه به دیگری می باشد مثلا سر آن کلب باشد و بقیه بدن مثل خنزیر باشد.

این حیوان نجس می باشد و دلیل آن روایات کلب و خنزیر به تنهایی نمی باشد چرا که فرض این است که اسم یکی از آن دو بر او صدق نمی کند بلکه دلیل آن ملازمه عرفیه است مجموع این دو دلیل به ملازمه عرفیه می گوید این حیوان نجس است یعنی اگر این روایات را دست عرف دهیم، عرف می گوید این حیوان نجس می باشد. مثل

^۱ کسی اشکال نکند نمی توان احراز کرد که متکلم در مقام بیان مثل این موارد کلب و خنزیر هم بوده است لذا نمی تواند اطلاق داشته باشد چرا که ما قبلا گفتیم که در احراز اطلاق، همین که احتمال التفات اجمالی متکلم را دهیم، کفایت می کند.

این که شارع بگوید اکل تراب حرام است و اکل مسکر جامد هم حرام می باشد. ما یک ترابی را با مسکری مخلوط کنیم که نام هر یک بر آن صدق نمی کند اما عرف می گوید این مخلوط هم حرام می باشد.

۳- حیوانی که اسم یک حیوان طاهری که دلیل اجتهادی بر آن داریم بر آن صدق نمی کند یا اصلاً اسم ندارد یا اسم دارد اما دلیل اجتهادی بر طهارت آن نداریم. که در اینجا طاهر می باشد لاصالة الطهارة.

۴- حیوانی که نصف آن شبیه حیوان طاهر و نصف آن شبیه یکی از خنزیر یا کلب می باشد.

طاهر می باشد چرا که نه ملازمه عرفیه ای در کار می باشد و نه روایات کلب و خنزیر شامل حال او می شود پس مرجع می شود قاعده طهارت.

...و إن كان الأحوط الاجتناب عن المتولد منهما

إذا لم يصدق عليه اسم أحد الحيوانات الطاهرة...

نکته احتیاط این است که بعضی از فقها فتوا داده اند به نجاست این حیوان مثل مرحوم شهیدین و محقق کرکی و شیخ انصاری هم در کتاب طهارت تمایل به نجاست پیدا کرده اند.

۱ بل الأحوط الاجتناب عن المتولد من أحدهما مع طاهر

إذا لم يصدق عليه اسم ذلك الطاهر فلو نزا كلب على شاة أو خروف^۲
على كلبه و لم يصدق على المتولد منهما اسم الشاة فالأحوط الاجتناب عنه و
إن لم يصدق عليه اسم الكلب.

از این کلام ایشان استفاده می شود که متولد آنها یا کلب یا خنزیر می باشد که
بحسب روایات کلب و خنزیر نجس می باشد.
یا شاة می باشد که قطعاً طاهر می باشد.
یا اینکه کلب و شاة و خنزیر هم نمی باشد که ایشان احتیاط مستحب را در اجتناب
می دانند.

دلیل این احتیاط چه می باشد؟

این شبهه در ذهن سید بوده است که دلیل طاهر بودن آن قاعده طهارت می باشد
که شبهه جریان استصحاب می بوده است که حاکم بر قاعده طهارت می باشد .
به این صورت که اشاره می کنیم به این حیوان و می گوئیم: این حیوان زمانی منی
یا علقه یا مضغه بوده است که قطعاً نجس بوده است و الان هم که شاة نمی باشد که
قطعاً طاهر باشد بلکه نمی دانیم چه حیوانی است؟ خوب استصحاب الان هم می گوید
نجس می باشد.

این استصحاب اشکالاتی دارد که به یک اشکال آن اشاره می کنیم و آن اینکه تبدل
موضوع حاصل شده است و عرفاً موضوع باقی نمی باشد.

^۱ دوشنبه ۹۱/۰۲/۲۵

^۲ قوچ.

پس احتیاط مستحب خوب می باشد چرا که شبهه جریان این استصحاب می باشد اما چون این شبهه خیلی ضعیف می باشد این احتیاط مستحب هم خیلی جایی ندارد.

الثامن: الکافر بأقسامه...

مشهور بین فقها امامیه نجاست کافر به جمیع اقسامه می باشد اما عامه قائل می باشند که کافر به جمیع اقسامه طاهر است.

فقها خود بخود در مقام فتوا تحت تاثیر عواملی قرار می گرفتند که ربطی به خبرویت اینها نداشته است که در این فتاوی فقها امامیه، فتاوی عامه خیلی تاثیر داشته است و انگیزه شده است که فتوا به نجاست دهند و اینها هم می خواستند که بخلاف آنها فتوا دهند ضمن اینکه روایت هم در مخالفت داریم. که این اثرات ناخود آگاه می باشد نه از روی عمد و خباثت باطن و طبع انسان در همه موارد اینطور می باشد که دائما تحت تاثیر عوامل ناخود آگاه می باشد.

الان می خواهیم بحث کنیم که کافر فی الجمله نجس می باشد یا خیر؟

این بحث خوبی است چرا که الان کافر محل ابتلاء شده است بخاطر زیاد شدن مسافرت بخلاف قدیم که محل ابتلاء نبوده اند.

دلایل اقامه شده بر نجاست کفار: اجماع و کتاب و سنت.

اجماع:

کثیری از فقهای ما ادعای اجماع کرده اند از متقدمین و متوسطین مثل: صاحب شرایع، سید مرتضی و شیخ طوسی و متاخرین و این اجماع هم الی زماننا هذا هنوز مخدوش نشده است. که نسبت به ما اجماع منقول می باشد و نسبت به مجمعی می شود اجماع محصل.

آقای صدر که تتبع زیاد و کار میدانی خوبی در نظر علماء در این مسئله کرده اند می فرمایند که قرائنی وجود دارد که نشان دهنده این مطلب می باشد که این اجماع، اجماع محکمی نبوده است.

حجیت اجماع در بین متاخرین از باب اماره نمی باشد بلکه مثل حجیت سیره می باشد که حجیت منطقی دارد نه اصولی.

ما سه نحو حجیت داریم :

حجیت ذاتی: مثل قطع.

حجیت اصولی: مثل اماره.

حجیت منطقی: که یعنی حد وسط موجب یقین می شود یعنی ملازمه بین صدق مقدمه و صدق نتیجه قطعی می باشد حال اگر مقدمات قطعی باشد نتیجه هم قطعی می شود و ما به یک نتیجه قطعی می رسیم مثل سیره که ما از این اجماع کشف ارتکاز اصحاب ائمه علیهم السلام را می کردی و از این ارتکاز اصحاب، رای امام را کشف می کنیم.

حجیت اجماع حجیت منطقی می باشد بخلاف متقدمین که از باب حجیت اصولی می باشد که یعنی منجز و معذر.

یعنی در نزد متاخرین اجماع موجب قطع می شود یعنی اجماع متقدمین کشف قطعی می کند از رای امام علیه السلام.

با توجه به این مطلب، مرحوم آقای صدر نکاتی را ذکر کرده است که اگر به این نکات توجه شود دیگر این اجماع کشف از رای امام نمی کند.

۱- ایشان فرمودند: وقتی در کلمات تتبع می کنیم می بینیم مخالف بین علماء بوده است بله در مشرک اختلافی نبوده است اما در مورد اهل کتاب قائل به طهارت

داشتیم و حتی بعضی قائل به اجماع در بحث طهارت اهل کتاب بوده اند.^۱
حتی خود این مدعیان اجماع قائل به طهارت شدند.

^۲ معروف است که تا زمان آقای حکیم فقها فتوا به نجاست کفار به جمیع اقسامه داده بودند اما اولین بار آقای حکیم فتوا به طهارت اهل کتاب دادند و صولت این فتوا را شکستند. و بعد از ایشان هم لذا خیلی سعی کردند که فتوا به طهارت دهند مثلاً آقای خوئی احتیاطی شدند و یا در این مورد به صورت مستدل بحث کنند.

۲- اصلاً از عصر فقها بر گردیم به عصر ائمه علیهم السلام که اصلاً در ارتکاز اصحاب نجاست کفار نبوده است بلکه شاید بتوان گفت ارتکاز بر طهارت بوده است و در مورد نجاست کافر سوال می کردند و در بعضی از روایات آمده است که شرب خمر می کنند یا وقتی جنب می شوند غسل نمی کنند یا خنزیر می خورند، حکم اینها چه می باشد؟ اگر چنین ارتکازی بود دیگر جایی برای این سوالات نبود.

مثل این روایت:

۴۳۴۸- ۱- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلَ أَبِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ وَ أَنَا حَاضِرٌ إِنِّي أُعِيرُ الدِّمِّيَّ - ثَوْبِي ^۳ وَ أَنَا أَعْلَمُ أَنَّهُ يَشْرَبُ الْخَمْرَ وَ يَأْكُلُ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ فَيَرُدُّهُ عَلَيَّ فَأَغْسِلُهُ قَبْلَ أَنْ أُصَلِّيَ فِيهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع صَلِّ فِيهِ

^۱ بحوث فی شرح عروه ج ۳ ص ۳۰۵ به بعد که نظرات را همراه با سند می آورد.

^۲ سه شنبه ۹۱/۰۲/۲۶

^۳ کسی اشکال نکند که سولا اینها از باب این بوده است که نمی دانسته اند که لباس اینها رطوبت داشته است لذا سوال می کردند نه اینکه ارتکاز نجاست کفار در آنها نبوده است چرا که جواب می دهیم که نوعاً اطمینان حاصل می شود که این لباسها نجس می باشد بخصوص اینکه در آن زمان آب کر هم در غایت ندرت بوده است مثل دسته در این دستشوئی ها که نوعاً انسان اطمینان پیدا یم کند که این دسته ها نجس می باشد چرا که اکثر اوقات با دست خیس به آن دست می زنند و نوعاً مردم عادی هم دست خود را تطهیر نمی کنند البته طبق مبنای ما که شارع می تواند ترخیص در قطعیات هم ترخیص دهد قاعده طهارت این موارد را هم که نوعاً قطع و یا اطمینان برای انسان در نجاست آنها می آید را هم می گیرد که سیره بر این جریان وجود دارد البته این در مواردی است که از این راه حساب احتمالات برای انسان اطمینان بیاید نه اینکه خود انسان ببیند که این دسته در و هر جای دیگر نجس شد که در مثل اینجا دیگر قاعده طهارت جاری نمی شود.

و لَا تَغْسِلُهُ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ فَإِنَّكَ أَعَزَّتْهُ إِيَّاهُ وَ هُوَ طَاهِرٌ وَ لَمْ تَسْتَيْقِنْ أَنَّهُ نَجَسُهُ فَلَا بَأْسَ أَنْ تُصَلِّيَ فِيهِ حَتَّى تَسْتَيْقِنْ أَنَّهُ نَجَسُهُ.^۱

یا روایت حمیری که ایشان از فقها بوده است اما به توجه به سوال ایشان فهمیده می شود که ارتکاز نجاست نبوده است حتی ممکن است ارتکاز به طهارت بوده است:

۴۳۴۷- ۹- أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الطَّبْرَسِيُّ فِي الْإِحْتِجَاجِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيِّ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ عِندَنَا حَاكَةً مَجُوسٍ- يَأْكُلُونَ الْمَيْتَةَ وَ لَا يَغْتَسِلُونَ مِنَ الْجَنَابَةِ وَ يَنْسَجُونَ لَنَا ثِيَابًا فَهَلْ يَجُوزُ الصَّلَاةُ فِيهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تُغَسَلَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ فِي الْجَوَابِ لَا بَأْسَ بِالصَّلَاةِ فِيهَا.^۲

۳- پیغمبر که در مدینه بودند اختلاط مسلمانان با کفار زیاد بوده است و اگر نجاست داشتند باید انعکاسی داشت و انواع کفار بوده اند بخصوص بعد از صلح حدیبیه که در سال ششم هجری بوده است که چهار سال قبل از وفات پیغمبر واقع شده است بین مشرکین مکه و مدینه بسته شده است که در این عهدنامه آمده است که تمام کفار حق رفت و آمد آزادانه به مدینه را دارند و کسی حق تعارض به اینها را ندارد. در حالیکه حتی یک روایت معتبر هم در این باره که معامله نجاست می کردند. و سوره براءه هم دو سال بعد از صلح حدیبیه بوده است در سال هشت هجری بوده است پس باز دو سال حکم اینها چه بوده است. خود آیه ی «انما المشركون نجس» که در سوره براءت آمده است به معنای نجس نبوده است، بعد از حضرت پیامبر هم باب تشریع بسته شده است و حضرات معصومین علیهم السلام هم نمی توانستند که نجاست را تشریع کنند.

^۱ وسائل الشیعة : ج ۳ ؛ ص ۵۲۱، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

^۲ وسائل الشیعة : ج ۳ ؛ ص ۵۲۰، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

۴-^۱ در کلام فقها و در این مقام دیده شده است که فقها کثیرا ما به آیه و روایت استدلال کرده اند که از این مطلب فهیده می شود که اگر اطمینان حاصل نشود که این اجماع مدرکی است احتمال این مسئله می باشد و با این احتمال این اجماع نمی تواند کاشف از قول معصوم علیه السلام باشد.

بعد ایشان در ذیل این مقدمات می فرمایند: که اگر در مسائل فقه تأمل شود با نجاست کافر نمی سازد مثلاً فقها فتوا داده اند که انسان می تواند با یهودی و نصرانی ازدواج کند و این خیلی دور از ذهن و ذوق فقهی می باشد که کافر نجس باشد و در عین حال بتواند با آنها ازدواج کند، ضمن اینکه قطعاً بعد از مدت کمی تمام خانه نجس می شود.

یا مثل اینکه اگر شخصی فوت کرد باید مغسّل آن مسلمان باشد و اگر مسلمان نبود به اهل کتاب می گویند که خود را تطهیر کند و بعد مسلمان را غسل دهد و این تطهیر هم کنایه از نجاست عارضی می باشد از باب حشر با نجس العین ها مثل خمر و خنزیر و ... و در ارتکاز متشرعه و از مسلمات فقه می باشد که آب غسل باید طاهر باشد و این طهارت با نجاست عینی کافر نمی سازد لذا آقای صدر در مقام فتوا قائل به طهارت اهل کتاب شدند اما در مورد مشرک و غیر اهل کتاب از کفار هم احتیاط کردند که از این احتیاط هم ایهام به طهارت دارند اما در کتابهای استدلالی خود تصریح کردند که جایی برای فتوا به نجاست وجود ندارد بلکه نهایتاً باید احتیاط کند.^۲

پس دلیل اول که اجماع بود تمام نشد.

^۱ چهارشنبه ۹۱/۰۲/۲۷

^۲ در نتیجه اگر قائل به طهارت کفار باشیم دیگر اسلام از مطهرات نمی باشد.

کتاب:

یک آیه در قرآن می باشد که استدلال شده بر نجاست کفار: «انما المشركون نجس
فلای قربوا المسجد الحرام»^۱

تمامیت آیه در استدلال بر نجاست کفار متوقف بر دو مقدمه می باشد:

امر اول:

«انما المشركون نجس» در آیه شریفه آمده است که در معنای عرفی مشرک بت پرستها
مثل سنگ و چوب و گاو و را گویند که در واقع اینها بت ها را شریک خداوند در
الوهیت و تدبیر قرار می دهند.

کفار بر سه دسته تقسیم می شود: مشرک، ملحد، اهل کتاب.

مشرک: بت پرست و گاو پرست و دو خدایی ها که مجوسی ها می باشند که دو
خدایی بودند: یزدان خدای خوبیها و اهریمن خدای بدیها.

ملحد: به وجود خداوند اصلاً اعتقاد ندارد یا اینکه در وجود خداوند شک دارد.

اهل کتاب هم یهودی و نصاری و مجوسی ها هستند.

مشرک بت پرستان را می گیرد و ملحدین را به طریق اولی می گیرد چرا که ملحد
اصلاً خدایی را قبول ندارند. اما بت پرست خدا را قبول دارد اما شریک قرار می دهد.

اهل کتاب هم مشرک می باشند: چرا که در قرآن اینها را نیز مشرک می دانند.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ
الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَتَلْنَا اللَّهَ أَنَّى يُؤْفَكُونَ - اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ
مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَنَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ

^۱ سوره مبارکه توبه آیه شریفه ۲۸.

^۲ آیات شریفه ۳۱ و ۳۲ سوره مبارکه توبه.

که آیه شریفه ایشان را مشرک خوانده است.

که از این فرمایش خداوند در این آیات شریفه: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» و «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَنَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» فهمیده می شود که اهل کتاب، برای اینها شأن ربوبی قائل بودند.

که یهودی ها و مسیحیها و مجوسی ها شئون خاصی را برای اینها قائل بودند. بله یک دسته از کفار باقی ماندند که داخل هیچ یک نشدند صابئی ها که بعضی ها آنها را از نصاری شمرده اند.

امر دوم:

کلمه نجس که در آیه شریفه آمده است، که به لحاظ صرفی هم به معنای مصدر (نَجَسَ) می آید و هم به معنای وصف (نَجَسٌ) که معنای آن «ذو نجاسة» می باشد که در ظاهر آیه این به معنای مصدری می باشد نه وصفی چرا که اگر وصف باشد باید در جمع و مفرد از مشرکون تبعیت کنند در حالیکه این طور نیامده است بخلاف مصدر که تبعیت نیاز ندارد. که مصدر که آمده برای مبالغه می باشد مثل: «زید عدل».

معنای نجس چه می باشد؟ از نجاست می باشد که به معنای قذارت می باشد اعم از باطنی و تکوینی که در روایات و آیات حمل می شود به معنای شرعی که قذارت اعتباری یا همان باطنی می باشد.

خوب در جمع این دلائل این می شود که کفار کسانی هستند که نجس می باشند. و نجاست آنها اعتباری می باشد.

مناقشه:

هیچ یک از این دو امر تمام نمی باشد.

اما امر اول: در مفهوم عرفی مشرک این است که برای خدای متعال شریک قرار داده باشد اما مطلق مشرک را نمی گویند مثلاً اینکه کسی قائل باشد که در جهان چند واجب الوجود وجود دارد یعنی برای خائوند در واجب الوجودیه شریک قرار داده است مثلاً متکلمین قدما را هشت را می دانستند. یا مثل کلمات مشائین که می گفتند که خداوند فقط عقل فعال را خلق کرده است و بقیه را عقل فعال خلق کرده است و خداوند را دیگر عملاً مبدأ عالم نمی دانستند و تقریباً خداوند را بعد از خلق عقل فعال بیکار می دانستند.

بلکه در مفهوم عرفی مشرک، شرک در الوهیت^۱ و بندگی اخذ شده است. لذا ظاهر آیه شریفه سوره مبارکه توبه منظور از «مشرکون» که از دخول در مسجد الحرام منع شده بودند، منظور بت پرستان مکه بوده است.

ملحد هم کسانی بودند که اصلاً خدایی را قبول ندارند.

کفار هم بقیه می باشند. این تقسیم بندی عرفی می باشد.

در آیه شریفه این اطلاقات همیشه برای تعمیم نمی باشد که حالا که در آیه شریفه آمده «سبحنه عما یشرکون» منظور این باشد که اهل کتاب هم نجس می باشند، بلکه در مقام مذمت می باشد و به معنا این است که اینها در مقام کفار می باشند اما نه اینکه اینها هم واقعاً مشرک می باشند با توجه به اینکه در جاهای دیگر قرآن هم لفظ مشرک آمده است اما معنای حقیقی آن قصد نشده است.

ضمن اینکه در آیه شریفه آمده است: «عما یشرکون» که در معنای عرفی هم بین «مشرکون» و «عما یشرکون» فرق می باشد.

اما در معنای نجس:

سه احتمال می باشد:

^۱ یعنی خالفیت.

- ۱- نجاست واقعی ظاهری که همان چرک باشد یا همان قذارت تکوینی می باشد.
- ۲- عبارت از قذارت واقعی باطنی که همان خبث پلیدی باطنی می باشد.
- ۳- نجاست اعتباری شرعی درمقابل طهارت مثل نجاست خمر .

اما احتمال اول که قذارت ظاهری باشد این احتمالش نمی باشد چرا که در این وجه بین مشرکین و غیر مشرکین فرقی نمی باشد اگر بهتر نمی باشد و مناسبت با حرمت دخول با مسجد الحرام ندارد.

اما دو تای بعدی که امر دائر مدار این دو باشد:

قذارت باطنی و خبث از لحاظ شرک، دو مقرب دارد:

✓ این کلمه در قرآن آ»ده است و در عصر پیغمبر معهود نمی باشد که بر نجاست اعتباری استعمال شود مثلاً در زمان پیامبر ششصد حدیث در کتب عامه در مورد نجاست اعتباری آمده است که در این مقدار روایت فقط دو روایت می باشد که مشتقات نجس آمده است که در معنای نجاست اعتباری بکار رفته است. &&&& حتی اگر لفظ طاهر و مشتقات آن هم در معنای طهارت اعتباری بکار رفته باشد به حد ظهور نمی رسد با این مقدار کثرت روایت.

✓ عدم دخول در مسجد الحرام با نجاست اعتباری نمی سازد. البته جایی که مستلزم هتک مسجد نباشد که در مورد کافر اینطور نمی باشد چرا که هتک مفهوم عرفی می باشد و در دیگر ادیان از ورود دیگر افرا از ادیان دیگر ممانعت نمی کنند در حالیکه اگر هتک بود، ممانعت می کردند. حتی منع ورود حائض در مسجد هم از باب هتک نمی باشد چرا که اگر هتک باشد باید از ورود دیگر مکانهای مقدس هم منع شوند در حالیکه گفته اند که حائض و جنب می تواند داخل در امامزاده ها و حسینیه ها شود.

۱ نهایتاً اجمال پیدا می کند که باز نمی توان به این آیه شریفه استناد کرد. نه تنها بر نجاست اهل کتاب دلالت ندارد بلکه بر نجاست مشرکین هم دلالت نمی کند.
تا الان دلیلی بر نجاست کفار نداشتیم و تا اینجا دلائل تمام نبود.

سنت:

ما روایات عدیده ای داریم که فقها به این روایات استدلال کرده اند بر نجاست کفار و نیز روایاتی داریم که دال بر طهارت کفار می باشد:

روایات دال بر نجاست کفار فی الجملة:

روایت اول:

معتبره سعید الاعرج:

۵۸۶- ۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ سَعِيدِ

الْأَعْرَجِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ سُورِ الْيَهُودِي- وَ النَّصْرَانِي فَقَالَ لَا^۲.

سؤر باقی مانده مایعات و آب دم خورده را می گویند.

سعید اعرج این شخص در روایت شیخ سعید اعرج آمده است و در کلام شیخ توثیق نشده است اما در کلام نجاشی توثیق شده است که سعید بن عبد الرحمن می باشد. آیا این سعید اعرج در کلام شیخ همان سعید بن عبد الرحمن می باشد یا خیر؟
روی قرائنی که ذکر شده است، مشخص می شود که این همان سعید اعرج در کلام نجاشی می باشد.

تعبیر به معتبره شده است یعنی در روایت کسی می باشد که ان قلت دارد .

^۱ یکشنبه ۹۱/۰۲/۳۱

^۲ وسائل الشیعة : ج ۱ ؛ ص ۲۲۹ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

وجه دلالت: این سوال مشخص نمی باشد که از حرمت شرب دم خورده آن نهی کرده است؟ مثل حرمت شرب بول گوسفند در حالیکه طاهر هم می باشد یا از طهارت و نجاست آن؟

امام فرمودند: «لا» که ظهور عرفی در نهی دارد که ظهور در حرمت تحریمی دارد. متفاهم عرفی نجاست کفار می باشد.

بعضی از فقها گفته اند که دلالت آن تمام می باشد مثل آقای خوئی و بعضی خدشه در دلالت آن کرده اند.

مناقشه:

امام فرمودند: «لا» در باب استئاری که نهی شده است روایات کم نداریم مثل سور حائض و جنب و ولد الزنا که از مسلمات می باشند که اینها طاهر می باشد.

خود این روایات قرینه منفصله می باشند در این که روایت ظهوری در نهی تحریمی ندارد و اگر نگوییم ظهور در نهی کراهتی دارد حداقل اجمال دارد و فقط نهی فهمیده می شود اما تحریمی و کراهتی باشد مشخص نمی شود لذا حکم به حرمت شرب با این روایت نمی توان داد.

س: شما فرمودی که ظهور در نهی تحریمی یا کراهتی پیدا نمی کند در حالیکه برای عدم استناد به این روایت نیار نمی باشد که مردد بین نهی کراهتی و تحریمی باشد و حتی اگر ظهور در نهی تحریمی هم داشته باشد باز نمی توان به نجاست آنها پی برد چرا که نهی تحریمی همیشه از باب نجاست نمی باشد و مثل دیگر مأكولاتی که طاهر می باشند و در عین حال خوردن آنها حرام می باشد باشند. این استظهار غیر عرفی می باشد و از روایت استظهار نمی شود.

قرائن منفصله دو دسته می باشند:

بعضی ظهور را از حجیت می اندازد و بعضی دیگر ظهور را از بین می برد^۱. که این قرینه در اینجا ظهور را از بین می برد.

حتی اگر سوال سائل بخاطر نجاست و طهارت هم بوده است باز نمی توان به نجاست و طهارت کافر پی برد چرا که ممکن می باشد از این باب بوده است که اینها

^۱ توجه شود که گفته شده است که ظهور را از بین می برد نه اینکه اصلاً مانع انعقاد ظهور می شود.

عاداتاً شراب می خوردند و گوشت خنزیر هم می خوردند و سوال سائل از این باب می باشد که دهان اینها متنجس می باشد.

اگر می دانسته که کافر نجاست می باشد دیگر سوال از سور معنا ندارد و اگر در خود نجاست کافر شک داشته است دیگر سوال از نجاست سور معنا ندارد خوب بیاید از نجاست خود کافر سوال کند.

لذا شبهه به این می باشد که این نخوه سوال دلیل باشد بر طهارت.

روایت دوم:

۴۰۴۲-۳- وَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجُبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي رَجُلٍ صَافَحَ رَجُلًا مُجُوسِيًّا- قَالَ يَغْسِلُ يَدَهُ وَ لَا يَتَوَضَّأُ.^۲

از جواب امام فهمیده می شود که سوال سائل از این بوده است که اولاً دست او نجس می شود یا خیر؟ و دیگر اینکه وضوی او باطل می باشد یا خیر؟

مناقشه:

روایت اطلاق دارد و ممکن است مراد این باشد که اگر رطوبت هم نداشت دست تو نجس می شود این مخالف با ارتکاز متشرعه می باشد.

اگر مراد هم در جایی می باشد که دست او رطوبت دارد این هم به ندرت اتفاق می افتد که دست شخص عند المصافحه رطوبت داشته باشد و ضمن اینکه وقتی دست شخص رطوبت داشته باشد با دیگری دست نمی دهد.

و نمی توان کلام امام را حمل کرد بر فرد نادر و امام جواب فرد نادر را داده باشند نه فرد متداول.

^۱ دوشنبه ۹۱/۰۳/۰۱

^۲ وسائل الشیعة: ج ۳؛ ص ۴۱۹، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

پس باید روایت را حمل بر نزاهت کرد.&&&

ضمن اینکه در بعضی از روایات می باشد که دست خود را به دیوار بکشد این دال بر قذارت باطنی.

ان قلت:

این شخص می دانست که در هنگام خشکی نجاست انتقال پیدا نمی کند لذا سوال از فرد نادر می کند.

قلت:

معنای این امر این می باشد که این شخص نمی دانسته است که کافر نجس می باشد یا طاهر خوب دیگر نیاز نمی باشد از مصافحه با کافر سوال کند باید بگوید که آیا کافر نجس می باشد یا خیر؟

ان قلت:

اگر گفته شد که شخص از مورد ابتلاء خود سوال میکند.

قلت:

جواب اینکه این نحوه سوال غیر عرفی می باشد.

روایت سوم:

۴۸-۴۰-۹- وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ أَنَّهُ سَأَلَ أَخَاهُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَنِ النَّصْرَانِيِّ -
يَعْتَسِلُ مَعَ الْمُسْلِمِ فِي الْحَمَّامِ قَالَ إِذَا عَلِمَ أَنَّهُ نَصْرَانِيٌّ اغْتَسَلَ بِغَيْرِ مَاءِ الْحَمَّامِ إِلَّا أَنْ يَغْتَسِلَ وَحْدَهُ عَلَى
الْحَوْضِ فَيَغْسِلُهُ ثُمَّ يَغْتَسِلُ وَ سَأَلَهُ عَنِ الْيَهُودِيِّ وَ النَّصْرَانِيِّ يُدْخِلُ يَدَهُ فِي الْمَاءِ أَوْ يَتَوَضَّأُ مِنْهُ لِلصَّلَاةِ
قَالَ لَا إِلَّا أَنْ يُضْطَرَّ إِلَيْهِ.^۱

این روایت بهترین روایتی می باشد که استدلال شده بر نجاست کافر.

^۱ وسائل الشیعة: ج ۳؛ ص ۴۲۱، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

مناقشه:

این جواب اشتباه می باشد.

چرا که یا آب حمام معتصم می باشد اگر نصرانی حاضر هم باشد معتصم می باشد و طاهر؛ و اگر هم معتصم نمی باشد غائب هم باشد نجس می باشد، حاضر هم باشد اینطور است. و وجهی برای تفصیل بین حضور و غیاب نصرانی ندارد. لذا این روایت چون در درون خودش دارای تهافت می باشد نمی توان به آن اخذ کرد.

جواب به مناقشه:

این آب معتصم می باشد چرا که متصل به خزینه می باشد.

اما چون نصرانی که در حمام می باشد مسلمان در معرض نجاست می باشد و قطرات به او می ریزد و به طور عادی به وسائل دست می زند و لذا به خاطر رفع این مشکل امام تفصیل بین حضور و غیبت داده اند.

این توجیه خوب می باشد اما یک مشکله ای که دارد نوعا وقتی افراد بعد از جنابة خود را می شویند شاید نکته این بود که نصرانی ها آنها وقتی حمام می روند که جنب شده باشند و در آن زمان التزامی به طهارت موضع و منی ندارند لذا این نجاست تسری پیدا می کند و امام به این خاطر ممکن است فرموده باشند.

این شبهه عرضی بودن وجود دارد که با این مطلب نمی توان نجاست ذاتی را اثبات کرد.

خود اشتراک در حمام هم نشانه طهارت آنها بوده است.

روایت چهارم:

۴۰۴۰ - ۱ - مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ
الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنْ آئِيَةِ أَهْلِ الذِّمَّةِ وَالْمَجُوسِ - فَقَالَ
لَا تَأْكُلُوا فِي آئِيَّتِهِمْ وَلَا مِنْ طَعَامِهِمُ الَّذِي يَطْبُخُونَ وَلَا فِي آئِيَّتِهِمُ الَّتِي يَشْرَبُونَ فِيهَا الْخَمْرَ.^۲

وجه استدلال:

صدر حدیث می باشد که امام فرمودند: «لا تاكلوا من آئيتهم» مراد نهی از خوردن
طعام آنها نمی باشد.

ظهور این است که این عدم اجازه استفاده به خاطر نجاست آنها می باشد چرا که
اضافه به مجوس و اهل ذمه شده است.

مناقشه:

این استدلال تمام نمی باشد بلکه نجاست از باب این بوده است که در این آئیه ها
نجس العین ها را استفاده می کردند و در همین روایت آمده است که «یشربون فيه
الخمير» و اگر از باب نجاست ذاتی ایشان بود دیگر این کلام جایی نداشت چرا که در
برخورد با دهان و زبان آنها نجس می شود خواه در آنها شرب خمر هم بکنند یا خیر،
تاثیری ندارد. و این روایت نه تنها دال بر نجاست کفار نمی باشد بلکه دال بر طهارت
کفار می باشد چرا که اگر نجس بودند امام دیگر لازم نبود که بفرمایند: که از آئیه هایی
که در آن شرب خمر می کردند اجتناب شود بلکه می فرمودند: که چون ایشان نجس
العین می باشند .

همین که احتمال دهیم که نجاست این ظرفها از باب نجاست کافر نباشد اجمال
پیدا می کند و نمی توان به اینها استناد کرد بر نجاست کفار.

^۱ سه شنبه ۹۱/۰۳/۰۲

^۲ وسائل الشیعة: ج ۳؛ ص ۴۱۹، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد،
مؤسسة آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

ان قلت: که آنها این ظرفها را می شستند و این باعث تطهیر این ظرفها می شد.
قلت: معلوم نمی باشد که این شستن باعث تطهیر ظرف شود بخصوص اینکه در زمان قدیم آب کر نبوده است و همه آبها قلیل بوده است و با آب قلیل برای تطهیر نیاز به سه بار شستن می باشد.

روایت پنجم:

۴۹-۴۰-۱۰ - وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْعَمْرَكِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع قَالَ: «... قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ اشْتَرَى ثَوْبًا مِنَ السُّوقِ لِلْبُسِّ لَا يَدْرِي لِمَنْ كَانَ هَلْ تَصِحُّ الصَّلَاةُ فِيهِ قَالَ إِنْ اشْتَرَاهُ مِنْ مُسْلِمٍ فَلْيُصَلِّ فِيهِ وَ إِنْ اشْتَرَاهُ مِنْ نَصْرَانٍ فَلَا يُصَلِّي فِيهِ حَتَّى يَغْسِلَهُ»^۲

وجه استدلال:

به اینکه «اشترای من نصرانی» آمده است که ظهور اولیه آن این است که نجاست ذاتی خود نصرانی می باشد.

مناقشه:

اولا: این روایت مخالفت قاعده طهارت می باشد و تخصیص در قاعده طهارت است. چراکه اگر هم از نصرانی گرفته باشد معلوم نمی باشد که نصرانی در آن نماز خوانده است و نجس شده باشد.

ثانیا: این روایت در مورد خودش معارض دارد پس از حجیت ساقط می شود معارض آن صحیحیحه عبد الله بن سنان می باشد که روایت معروفی که در استصحاب خوانده می شود و از ادله استصحاب می باشد:

^۱ و للرواية صدر: «سَأَلْتُهُ عَنْ فِرَاشِ الْيَهُودِيِّ وَ النَّصْرَانِيِّ يُنَامُ عَلَيْهِ قَالَ لَا بَأْسَ وَ لَا يُصَلِّي فِي ثِيَابِهِمَا وَ قَالَ لَا يَأْكُلُ الْمُسْلِمُ مَعَ الْمَجُوسِيِّ فِي قَصْعَةٍ وَاحِدَةٍ وَ لَا يُقْعِدُهُ عَلَى فِرَاشِهِ وَ لَا مَسْجِدِهِ وَ لَا يُصَافِحُهُ»

^۲ وسائل الشیعة: ج ۳؛ ص ۴۲۱، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

۴۳۴۸- ۱- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلَ أَبِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ وَ أَنَا حَاضِرٌ إِنِّي أُعِيرُ الدِّمِيَّ - ثَوْبِي وَ أَنَا أَعْلَمُ أَنَّهُ يَشْرَبُ الْخَمْرَ وَ يَأْكُلُ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ فَيَرُدُّهُ عَلَيَّ فَأَغْسِلُهُ قَبْلَ أَنْ أُصَلِّيَ فِيهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع صَلِّ فِيهِ وَ لَا تَغْسِلْهُ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ فَإِنَّكَ أَعَزَّتَهُ إِيَّاهُ وَ هُوَ طَاهِرٌ وَ لَمْ تَسْتَيَقِنْ أَنَّهُ نَجَسُهُ فَلَا بَأْسَ أَنْ تُصَلِّيَ فِيهِ حَتَّى تَسْتَيَقِنَ أَنَّهُ نَجَسُهُ.^۱

این روایت خصوصیتی دارد که دال بر طهارت کفار می باشد چرا که در ذهن و ارتکاز سنان این بوده است که کفار طاهر می باشند چرا که اگر نجس بوده اند دیگر فرض اینکه شرب خمر و اکل خنزیر می کردند معنا ندارد.

پس این روایات دال بر نجاست نمی باشند.

۲ روایات دال بر طهارت اهل کتاب:

روایت اول:

۴۲۷۷- ۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ عِيصِ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ مُؤَاكَلَةِ الْيَهُودِيِّ - وَ النَّصْرَانِيِّ وَ الْمَجُوسِيِّ - فَقَالَ إِذَا كَانَ مِنْ طَعَامِكَ وَ تَوَضَّأَ فَلَا بَأْسَ.^۳

این روایات دو فقره دارد که دال بر طهارت می باشد:

- امام فرمودند: «توضا» که منظور شستن دست می باشد که این تناست دارد با طهارت عرضی و ظاهری چرا که اگر بخواهد نجس ذاتی باشد این بدتر باعث نجاست می شود.
- دیگر اینکه امام فرمودند: «لا باس». و امر مرتکزی است که اکل نجاست، حرام می باشد.

^۱ وسائل الشیعة ؛ ج ۳ ؛ ص ۵۲۱، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

^۲ چهارشنبه ۹۱/۰۳/۰۳

^۳ وسائل الشیعة ؛ ج ۳ ؛ ص ۴۹۷، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

روایت دوم: موثقه عمار ساباطی:

۵۸۸-۳- مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ الْمَدَائِنِيِّ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ السَّابَاطِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ هَلْ يَتَوَضَّأُ مِنْ كُوزٍ أَوْ إِنَاءٍ غَيْرِهِ إِذَا شَرِبَ مِنْهُ عَلَى أَنَّهُ يَهُودِيٌّ فَقَالَ نَعَمْ فَقُلْتُ مِنْ ذَلِكَ الْمَاءِ الَّذِي شَرِبَ مِنْهُ قَالَ نَعَمْ.^۱

کوزه نوعاً آب آن خارج می شود لذا سائل سوال که کرده است، فکر کرده است که امام آب جدید را می فرمایند، لذا سائل دوباره سوال می کند که منظور من آبی می باشد که داخل ظرف بوده است یعنی همان آبی که یهودی از آن خورده است. و مرتکز این می باشد که آب طاهر را باید خورد.

خوردن آب در زمان قدیم با خود کوزه امر متعارفی بوده است حتی آن طرفش که آب کوزه را اول در ظرف دیگری بریزند و بعد بخورند، ممکن است که خیلی متعارف نبوده باشد.

البته امکان دارد که خصوصیت وضو اینگونه بوده است که آب آن باید از نزاهت باطنی هم پاک باشد یا اینکه از باب نجسات عارضی مثل اینکه چون یهودی از نجس العین ها اجتناب نمی کند، شبهه داشته است.

روایت سوم:

۴۰۴۸-۹- وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ جَعْفَرٍ ... سَأَلَهُ عَنِ الْيَهُودِيِّ وَ النَّصْرَانِيِّ يُدْخِلُ يَدَهُ فِي الْمَاءِ أَوْ يَتَوَضَّأُ مِنْهُ لِلصَّلَاةِ قَالَ لَا إِلَّا أَنْ يُضْطَرَّ إِلَيْهِ.^۲

^۱ وسائل الشیعة: ج ۱؛ ص ۲۲۹، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

^۲ وسائل الشیعة: ج ۳؛ ص ۴۲۱، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

گفته اند: این روایت صریح در طهارت می باشد، چرا که اگر آب نجس باشد دیگر نمی توان با آن وضو گرفت و در حال اضطرار هم وظیفه به تیمم انتقال پیدا می کند. اشکال نشود که در اینجا طهارت از نجاست عارضی را هم اثبات می کند که گفته می شود که قاعده طهارت در اینجا حاکم می باشد.

روایت چهارم:

۱۱۴۲ - ۲۶۳ - أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مُحَمَّدٍ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا ع الْحَيَّاطُ أَوْ الْقَصَّارُ يَكُونُ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا وَ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ يَبُولُ وَ لَا يَتَوَضَّأُ مَا تَقُولُ فِي عَمَلِهِ قَالَ لَا بَأْسَ^۱.

روایت پنجم:

۴۰۵۰ - ۱۱ - وَ عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مُحَمَّدٍ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا ع الْجَارِيَةُ النَّصْرَانِيَّةُ تَخْدُمُكَ وَ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهَا نَصْرَانِيَّةٌ لَا تَتَوَضَّأُ وَ لَا تَغْتَسِلُ مِنْ جَنَابَةٍ قَالَ لَا بَأْسَ تَغْسِلُ يَدَيْهَا^۲.

احتمال دارد به قرینه «تغسل ידיها» منظور از «لا تتوضأ» همان معنای شرعی وضو باشد.

این دو روایت به وضوح دلالت می کند که طهارت اینها امر مرتکزی بوده است و شستن دست به وضوح دال بر طهارت ذاتی می باشد چرا که اگر نجس باشند شستن دست باعث این می شود که نجاست آن به دیگر جاها انتقال پیدا کند.

^۱ تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)؛ ج ۶؛ ص ۳۸۵، طوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ۱۰ جلد، دار الکتب الإسلامیه - تهران، چاپ: چهارم، ۱۴۰۷ ق.

^۲ وسائل الشیعة؛ ج ۳؛ ص ۴۲۲، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

۱ روایت ششم:

۳۶۸-۳۰-۶- وَ عَنْهُ عَنْ فَضَالَةَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا ع قَالَ: سَأَلْتُهُ

عَنْ آيَةِ أَهْلِ الْكِتَابِ - فَقَالَ لَا تَأْكُلْ فِي آيَتِهِمْ إِذَا كَانُوا يَأْكُلُونَ فِيهِ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ.^۲

این روایت به مفهومی به وضوح دال است بر اینکه اهل کتاب نجاست ذاتی ندارند چرا که اگر این گونه بود دیگر وجهی برای قید زدن به این که اگر در آنها میته و دم و گوشت خوک می خوردند، اجتناب کن.

بخصوص در این روایت چرا که بعضی اصولیین گفته اند: جمله شرطیه مفهوم ندارد الا در موردی که جزاء بر شرط مقدم باشد و اتفاقاً این از مواردی می باشد که جزاء مقدم بر شرط شده است.

روایت هفتم:

۴۳۴۸-۱- مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ

عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلَ أَبِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع وَ أَنَا حَاضِرٌ إِنِّي أُعِيرُ الذِّمِّيَّ - ثَوْبِي وَ أَنَا أَعْلَمُ أَنَّهُ

يَشْرَبُ الْخَمْرَ وَ يَأْكُلُ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ فَيُرْذُهُ عَلَيَّ فَأَغْسِلُهُ قَبْلَ أَنْ أُصَلِّيَ فِيهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع صَلِّ فِيهِ

وَ لَا تَغْسِلُهُ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ فَإِنَّكَ أَعَزَّتْهُ إِيَّاهُ وَ هُوَ طَاهِرٌ وَ لَمْ تَسْتَيْقِنْ أَنَّهُ نَجَسُهُ فَلَا بَأْسَ أَنْ تُصَلِّيَ فِيهِ

حَتَّى تَسْتَيْقِنْ أَنَّهُ نَجَسُهُ.^۳

در اینجا به وضوح مشخص می باشد که ارتکاز سائل این بوده است که طاهر می باشند و امام هم مخالفتی نکرده اند. که از باب ارشاد جاهل بر امام واجب است که اگر نجاست ذاتی داشتند سائل را آگاه می کردند.

پس این روایات بعضی واضح می باشد که اهل کتاب طاهر می باشند.

^۱ شنبه ۹۱/۰۳/۰۶

^۲ وسائل الشیعة: ج ۲۴: ص ۲۱۱، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

^۳ وسائل الشیعة: ج ۳: ص ۵۲۱، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

خوب در تعارض این دو دسته چه کنیم؟ فقها معمولاً سه کار را انجام می دهند:

اول: جمع عرفی باشد.

دوم: جمع سندی.

سوم: تساقط.

در اینجا جمع بین روایات امکان دارد و می توان طائفه اول را حمل بر نزاهت کرد و طائفه دوم را حمل بر طهارت کرد.

اما مسئله ای در اینجا می باشد و ذهن متاخرین را مشغول کرده است و آن اینکه این روایات به آنها هم رسیده بود و جمع عرفی را هم که بلد بودند چرا حمل بر نزاهت نکردند در حالیکه دلالت طائفه دوم از اول بهتر بود. لذا اکثر معلقین با ایشان موافقت کرده اند و کسی مخالفت با ایشان نکرده اند که بیشتر این معلقین از متاخرین بوده است و متقدمین که جای خود دارد.

لذا وقتی صاحب حدائق دیده است که صاحب مدارک در نجاست تشکیکی کرده است به شدت به ایشان حمله کرده اند، مثل اینکه امر مسلمی را ایشان تشکیک کرده است.

لذا فقهای متاخر به لحاظ صناعت قائل به نجاست شدند اما در فکر توجیه فتوای اینها برآمدند چرا که نمی توان گفت که اینها این روایت را ندیده اند مثلاً صاحب عروه و قبل و بعد ایشان این روایات را ندیده باشند ضمن اینکه روایات خوانده شده نوعاً صحیح بود.

به حدی این فتوای متقدمین برای آنها مهم بوده است که اگر در روایات ارتکاز اصحاب بر طهارت اینقدر روشن نبوده است فتوای فقهای متقدم را کاشف از ارتکاز اصحاب بر نجاست می دانستند.

سه نکته برای توجیه ذکر کرده اند:

۱- روایات نجاست را تمام می دیدند. چرا که تعارض افتاده بین آن روایات و روایات طهارت یک مرجح سندی در ذهن آنها مفروق عنه و تعبدی بوده است و آن مخافت با عامه بوده است لذا به مقتضای این مرجح قائل به سقوط روایات طهارت شدند. و دنبال این هم نبوده اند که روایت مخالف در مقام تقیه صادر شده است یا خیر.

که ما در بحث تعارض ادله خواهیم گفت: که ما این مرجح را قبول نداریم.
نکته: اگر بخاطر این روایت تقیه ای که از ائمه علیهم السلام صادر می شد و افرادی وجه آن را دریافتند و بدانها عمل کردند و دچار مخالفت با حکم واقعی شدند، این امر باعث نمی شد که اهل کتاب طاهر شوند بلکه اصحاب مواخذه نمی شوند.

۲- نجاست کافر مطلبی است که با طبع انسان مسلمان ملائم می باشد به این صورت که اگر یک نفری که هم عقیده انسان نباشد و بگویند که نجس باشد این با طبع ما موافق می باشد حتی در غیر مسائل دینی که از بحث عقائدی هم کم اهمیت می باشد، این طور می باشد. که همین نجاست ذاتی باعث این می شود که یک تنفر در طبع انسان حاصل شود مثل خون که ممکن است خیلی تمیز باشد اما چون شارع آن را نجس دانسته است برای ما منافر طبع شده است.

که این نکته در استظهار فقها تاثیر می گذارد و باعث می شود که روایات نجاست را مقدم بدانند.

۳- ما احکامی داریم که ملائم طبع فردی نمی باشد بلکه ملائم طبع اجتماعی می باشد که مهمترین عامل وحدت یک مجتمع، می باشد. مثل زمان صفویه که گفته اند: که اینها خیلی در تبلیغ شیعه اثر داشته اند با اینکه خودشان شارب الخمر بودند و متشرع نبودند اما به یک دفعه همه شیعه می شوند گفته شده است این بخاطر مخالفت با حکومت عثمانی بوده است که مردم را با خودشان

در برابر دشمن خود که عثمانی بود متحد کنند وحدت شیعه در مقابل عامه باعث این فتوا و مقدم داشتن روایات نجاست شد.

البته باید توجه داشت که این امور به صورت ناخواسته روی داده است نه اینکه عمدا حکم خدا را به این اسباب تغییر داده اند.

خلاصه کلام، اینکه ما دلیلی بر نجاست کفار نداریم حتی مشرکین.

۱ خوب مشهور که قائل به نجاست اهل کتاب شدند دلیل آنها در نجاست ملحد چه می باشد؟

اگر ما از آیه شریفه استفاده کردیم نجاست مشرک و ملحد را که هیچ اما اگر نفهمیدیم کما اینکه گفتمی که آیه شریفه دلالت ندارد سراغ روایات می رویم کما اینکه آقای خوئی از این راه جلو رفتند که اگر دال بود بر نجاست اهل کتاب به اولویت مشرک و ملحد نجس می شود.

اما آقای خوئی که در مورد اهل کتاب احتیاط کردند، دیگر نمی توان این مدلول عرفیه و اولویت عرفیه را فهمید چرا که دلالت التزامیه فرع تمامیت دلالت مطابقیه می باشد و وقتی که دلالت مطابقی تمام نبود این مفهوم و ظهور عرفی را نمی توان بدست آورد، مثل اینکه در آیه شریفه « ولا تقل لهما اف » گفته می شود که مدلول اولویت آن این است که ضرب ایشان جایز نمی باشد اما اگر دلالت مطابقی آن با تعارض افتاد دیگر این مفهوم اولویت هم از کار می افتد خوب ایشان که احتیاط کردند یعنی مدلول مطابقی این روایات را قبول نکردند پس نمی توان به مفهوم اولویت نجاست مشرکین را اثبات کرد.

پس احتمال دارد ایشان قائل به اجماع بودند که از ایشان بعید به نظر می رسد.

...حتی المرتد بقسمیه...

ملی و فطری.

مرتد: یعنی «من ارتد عن الاسلام» که فقہیا مسلمان بوده است و از اسلام برگشته است.

مسلمان دو نوع می باشد : کلامی ، فقهی .

مسلمان کلامی:

مومن و معتقد به توحید و رسالت نبی اکرم صلوات الله علیه و علی آله می باشد.

در توحید منظور چه می باشد؟ توحید در وجوب وجود یا ربوبیت با عبودیت ؟

توحید در عبودیت و الوهیت که همان ربوبیت، مسلم می باشد.

مراد از ربوبیت چه می باشد؟

اگر کسی بگوید می توانیم دو واجب الوجود داشته باشیم اما الان یکی بیشتر نمی باشد بلا اشکال موحد و مسلمان می باشد. مثل شبه مفروف ابن کمونه در ذهن او بوده است که می گفت وجود چند واجب الوجود فی نفسه اشکالی ندارد اما الان یکی بیشتر نداریم.

کسی که می گوید الان چندین واجب الوجود می باشد و هر یک از این واجب الوجود ها بخشی از این عالم را ایجاد کرده اند این بلا شک موحد نمی باشد و مسلمان نمی باشد.

کسی بگوید که ما چندین واجب الوجود داریم اما مبدا ممکنات یکی بیشتر نمی باشد که این بحث ما می باشد و چون مسلمان کلامی موضع بحث ما نمی باشد بستگی دارد که ما مسلمان فقهی را چطور تعریف کنیم که این داخل بشود یا خیر؟

مسلمان کلامی محل بحث نمی باشد بلکه تمام الکلام مسلمان فقهی می باشد .

ما مسلمان فقهی دو گونه داریم:

✓ مسلمان.

✓ من بحکم المسلم.

مسلمان فقهی:

کسی که شهادتین را اقرار کند و به زبان بیاورد و لو ظهور در اخبار نداشته باشد و بلکه به مفاد آن هم اظهار کند و لو کلمه شهادت را نیاورد چه به اشاره یا قلم تا زمانی که خلاف این شهادتین را اظهار نکردند.

من بحکم المسلمان:

اگر یک شخصی احد ابوینش مسلمان باشند به همین تعریفی که برای مسلمان گفتیم ولد این شخص مادامی که خلاف آن را ابراز نکرده باشد مسلمان می باشد خواه بالغ باشد یا خیر ممیز باشد یا نابالغ باشد. و لو یقین داشته باشیم که این شخص در قلب خود مسلمان نمی باشد و اعتقاد ندارد^۱.

مثلا به او گفته شود که به تو پول می دهیم که تا مسلمان شوی و او قبول می کند. دلیل آن:

فقهها متعرض دلیل آن شده اند: عمده سه دلیل می باشد:

➤ سیره قطعی می باشد. و اعتقاد به راحتی عوض نمی شود و دست انسان نبوده است که به صرف پول دادن و شهادت این اعتقاد عوض شود. پس

^۱ بر اینکه این موارد هم از مسلمان حساب می شوند سیره قطعی بر آن داریم و در زمان پیغمبر کافر بودند و زبانا مسلمان بودند مثلا در آن زمان که کفار را می گرفتند به آنها می گفتند یا مسلمان شوید یا شما را می کشیم خوب مشخص بود که از ترس جان مسلمان می شدند. مثلا بعضی از بلاد ایران مسلمان نشدند و به آنها گفته شد باید جزیه دهید که بلافاصله گفتند ما مسلمان می شویم.

البته باید توجه داشت این که گفته شده است که اسلام مطهر می باشد طبق نظر کسانی می باشد که کفار را نجس می دانند و در نظر آنها دلیل آنها بر اینکه اسلام مطهر می باشد این روایت و امثال این نمی باشد که ما بگوئیم که در این روایت که اثراتی را بر مسلمان بار کرده است الغاء خصوصیت کرده و دیگر احکام مسلمان را بر او بار کنیم من جمله طهارت بلکه ما در طهارت مسلمان سیره قطعی داریم و این سیره دلیل بر این می باشد که اسلام مطهر است و اصل طهارت هم دلیل بر طهارت مسلمان نمی تواند باشد چرا که اصل مال جایی می باشد که ما شک در طهارت داشته باشیم و در سیره ما قطع داریم به طهارت.

ربطی به اعتقاد باطنی او ندارد. لذا بعضی تفصیل داده اند که در اهل کتاب علاوه بر اظهار نیاز به اعتقاد می باشد بخلاف مشرک چرا که سیره در زمان پیامبر در مورد مشرکین بوده است بخلاف اهل کتاب که در زمان حضرت کم بوده است.

- بعضی از احکام اسلام می باشد که در مرتد ملی سه روز توبه داده می شود و اگر توبه کرد از او پذیرفته می شود و توبه یعنی اقرار کند و قرائن قطعی می باشد که این توبه قلبی نمی باشد بلکه از ترس جان می باشد.
- روایات اگر چه در دلالت اختلاف دارند اما در مقام جمع برگردانند به روایاتی که صریح در این معنا می باشد که در اسلام فقهی نیاز به اعتقاد باطنی نمی باشد و صرف اظهار کفایت می کند:

۱- مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِسْلَامِ وَ الْإِيمَانِ أَ هُمَا مُخْتَلِفَانِ فَقَالَ إِنَّ الْإِيمَانَ يُشَارِكُ الْإِسْلَامَ وَ الْإِسْلَامَ لَا يُشَارِكُ الْإِيمَانَ فَقُلْتُ فَصِفْهُمَا لِي فَقَالَ - الْإِسْلَامُ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ التَّصْدِيقُ بِرَسُولِ اللَّهِ ص بِهِ حُقِنَتِ الدِّمَاءُ وَ عَلَيْهِ جَرَّتِ الْمَنَاسِكُ وَ الْمَوَارِثُ وَ عَلَى ظَاهِرِهِ جَمَاعَةُ النَّاسِ وَ الْإِيمَانُ الْهُدَى وَ مَا يَنْبُتُ فِي الْقُلُوبِ مِنْ صِفَةِ الْإِسْلَامِ وَ مَا ظَهَرَ مِنَ الْعَمَلِ بِهِ وَ الْإِيمَانُ أَرْفَعُ مِنَ الْإِسْلَامِ بِدَرَجَةٍ إِنَّ الْإِيمَانَ يُشَارِكُ الْإِسْلَامَ فِي الظَّاهِرِ وَ الْإِسْلَامَ لَا يُشَارِكُ الْإِيمَانَ فِي الْبَاطِنِ وَ إِنْ اجْتَمَعَا فِي الْقَوْلِ وَ الصِّقَةِ.^۱

منظور از «التصديق برسول الله» این می باشد که باید شهادت دهی چرا که عطف بر «شهادت ان لا اله الا الله» آمده است که شهادت معنا می شود.

قول مخالف در مسئله هم داریم اما اقوال مهمی نمی باشد.

^۱ الکافی (ط - الإسلامية) : ج ۲ ؛ ص ۲۵ کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی (ط - الإسلامية)، ۸ جلد، دار الکتب الإسلامية - تهران، چاپ: چهارم، ۱۴۰۷ ق.

مرتد:

کسی است که از اسلام بر گردد یا تردید کند و آن را اظهار کرد و ظهور در اخبار داشته باشد و آن هم به اظهار جدی^۱ نه اظهار شوخی یا با عصبانیت یا تَقَيُّتاً. فرقی نمی کند که این مظهر واقعا اعتقاد به اسلام دارد یا خیر؟ این شخص می شود مرتد. فرق اسلام و ارتداد در این است که در اظهار اسلام لازم نمی باشد که ظهور در اخبار داشته باشد بخلاف ارتداد که باید ظهور در اخبار داشته باشد در این است که دلیل ما در اسلام سیره بود که بدون ظهور در اخبار را هم می گیرد بخلاف ارتداد که ما دلیل مان فقط روایات یا آیه شریفه بود که فرمودند: «من بدل دینه» که منظور «من بدل اسلامه» که باید ظهور در اخبار داشته باشد که «بدل» معنا پیدا کند.

مقوم و محقق ارتداد اظهار ظاهر در اخبار می باشد. پس صرف برگشت از اعتقاد بدون اظهاری که ظهور در اخبار هم داشته باشد، فایده ای برای جریان احکام ارتداد ندارد.

لذا اگر به کسی بگویند یا باید مرتد شوی یا جزیه دهی اگر کسی اظهار خلاف کرد به این شخص مرتد نمی گویند چرا که اظهار او ظهور در اخبار ندارد.

تردید موجب ارتداد می شود و روایات ارتداد اطلاق دارد و این شخص را می گیرد، البته اظهار تردید دو گونه می باشد: یکبار اظهار تردید از اعتقاد خودش می کند یعنی اخبار از اعتقاد خودش می دهد این موجب ارتداد نمی شود اما یکبار ناظر به واقع می باشد و می گوید که معلوم نمی باشد خدایی باشد. این می شود مرتد.

فطری: کسی که حین انعقاد نطفه یا ولادت احد الابوین آ «مسلمان بودند. چون از فطرت خود برگشته است به آ» فطری می گویند.

^۱ چرا که اگر اینطور نباشد اظهار محقق نمی شود.

ملی: حین الولادت یا انعقاد نطفه هر دو مسلمان نباشند بعد مسلمان شد و بعد کافر شد. چون از فطرت برنگشته بلکه از ملت خود که منظور دین می باشد، برگشته به آن مرتد ملی برگشته است.

خوب گفته شد مرتد نجس می باشد .

دلیل بر نجاست مرتد چیست؟

ما برای اثبات نجاست دو راه داریم :

دلیل اول: اطلاق دلائل نجاست کافر.

بگوئیم که روایات و آیه شریفه اطلاق دارد و مشرک و اهل کتاب را مطلقاً می گیرد، اعم از اینکه از اول اهل کتاب یا مشرک بوده است یا خیر بعداً مشرک و اهل کتاب شود.

دلیل دوم: الغاء خصوصیت عرفی.

بگوئیم اطلاق ندارد کما ینکه در نظر ما اطلاق مشکوک می باشد به الغاء خصوصیت درست کنیم که اگر انجس از اهل کتاب نباشد نجس می باشد.

اگر دلیل ما کتاب و سنت نباشد بلکه اجماع بود چطور می شود؟ اجماع دلیل لبی می باشد خیلی بعید می شود که معقد اجماع اطلاق داشته باشد؛ در نتیجه دیگر ما دلیلی برنجاست مرتد نداریم. ما یقیناً می دانیم که ایشان مشرک می باشد و لکن باز اجماع می باشد که لسان ندارد که اطلاق گیری کرد یا به الغاء خصوصیت ثابت کرد.

مگر بگوئید که اطمینان دارم که این شخص نجس می باشد.

در نتیجه مرجع می شود قاعده طهارت.

۱....و اليهود و النصارى و المجوس...

چرا که هر سه در روایت آمده است.

... و کذا رطوباته

و أجزاءه سواء كانت مما تحله الحياة أو لا...

این بحثها بنا براین است که کافر را نجس بدانیم.

کافر یک جزء دارد و یک رطوباتی مثل شیر و آب دهان و عرق. اجزاء آن هم دو گونه می باشد:

۱. ما لا تحله الحياة.

۲. تحله الحياة.

خوب کدام نجس می باشد؟

اجزاء تحله الحياة: نجس است.

قدر متیقن اجزاء تحله الحياة می باشد چرا که احتمال نمی دهیم که اجزاء دیگر نجس باشد و این ها طاهر باشند.

بحث در مورد رطوبات و اجزاء ما لا تحله الحياة می باشد.

اما بحث در نجاست اجزاء ما لا تحله الحياة:

ما تابع دلیلی نجاست کافر می باشیم.

در دلیل ما در نجاست سه دلیل داشتیم: اجماع، آیه شریفه، روایت.

اما دلالة الآیه:

آیه شریفه فرمودند: «انما المشرکون نجس». متفاهم عرفی این است که بدن که اجزاء المشرکون است نجس می باشد چرا که بدن مشرک چیزی جز اجزاء نمی باشد. بله در میتة بین اجزائی میتة و غیر حیه فرق گذاشته شد چرا که خود میتة معنایش این بود: اجزائی که موت بر آن طاری شده است که اجزاء غیر حیه را نمی گرفت اما در اینجا عنوان اجزاء است که اعم می باشد بر خلاف عنوان میتة. و عرف فرقی بین انفصال و اتصال نمی گذارد چرا که انفصال موجب استحاله نمی شود.

اما دلالة الاجماع:

اجماع خوب دلیل لبی می باشد باید دوبال این بگردیم که معقد این اجماع چه می باشد که پیدا کردن این هم خیلی مشکل می باشد پس مشکل می باشد که نجاست را به این اجزاء سرایت دهیم.

و اما دلالة الروایات:

این اجزاء را نمی توان به اطلاق نجس دانست چرا که روایاتی که از آنها نجاست کافر استفاده شد تماما در مورد مصافحه، سور، ثیاب، مغتسل و حمام بود که در همه این موارد ملاقات با اجزاء حی صورت می گیرد.

مثلا: سور اگر لب کافر به آن مایع دم خورده، خوره نشود دیگر به آن سور نمی گویند.

اگر بخواهیم نجاست را استفاده کنیم تنها یک راه دارد و آن هم ملازمه عرفی می باشد که این عرفی نمی باشد که وقتی سور و مصافحه با آن و ثیاب آن نجس می باشد این عرفی نمی باشد که اجزاء غیر حیه نجس نباشد، چرا که نکته نجاست، کفر می باشد

و کفر فرقی بین اجزاء ما لا تحله الحیاة و غیره نمی گذارد و ربطی به بدن ندارد اگر میته بود درست بود.

تمام اختلاف بین متأخرین در همین ملازمه عرفیه می باشد.
بعضی قبول کردند: مانند مشهور و بعضی قبول نکردند مثل آقای خوئی که گفته اند که این فرق بین این اجزاء عرفی می باشد و بعضی تردید کردند: مانند آقای صدر.
ما گفتیم به نظر می رسد که ما باید این ملازمه عرفیه را قبول کنیم. و لو به صورت قطع و اطمینان نمی باشد اما به ظن قوی می گوئیم که این ملازمه و الغاء خصوصیت عرفیه وجود دارد.

ما معتقد می باشیم که دلیل آنها آیه نمی باشد.
این هم عرفی نمی باشد که وقتی جزء به بدن متصل است نجس باشد اما در هنگام انفصال نجس نباشد. چرا که وقتی به بدن کافر متصل بوده است نجس است و انفصال باعث طهارت نمی شود.
هذا تمام الکلام فی اجزاء ما لا تحله الحیاة.

اما الرطوبات:

از همه اجزاء مشکل تر می باشد چرا که اگر آیه شریفه دلیل ما باشد به رطوبت که مشرک نمی گویند و اگر اجماع باشد معقدی ندارد که رطوبات را هم بگیرد. اما روایات بگوئیم که این عرفی نمی باشد که تفکیک شود بین رطوبت و اجزاء این درست نمی باشد اتفاقاً این خیلی عرفی می باشد که اجزاء را نجس بدانند و مظروف را نجس ندانند.
البته ما می گوئیم که نجاست ذاتی ندارد اما متنجس می باشد.

۱...و المراد بالكافر

من كان منكرا للالهية أو التوحيد أو الرسالة...

پس باید هر سه را قبول داشته باشد و اگر یکی را قبول نداشته باشد کافر می باشد.
پس کافر سه دسته می باشد:

دسته اول کفار: منکرین الوهیت.

منظور از الوهیت: مبدأیت.

ظاهر کلام سید مبدأیت می باشد یعنی کسانی که قائل هستند این عالم^۲ مبدأی ندارد به این شخص می گویند منکر.

مبدأ ندارد یعنی چه؟ سه نظر وجود دارد:

در علوم عقلی به لحاظ اینکه عالم مبدا دارد یا خیر سه نظر می باشد:

نظریه اول: مبدا ندارد.

اصلا این عالم مبدأی ندارد و قدیم می باشد.^۳

نظریه دوم: مبدا وجود دارد.

مبدا وجود دارد.

نظریه سوم: مبدا وجود ندارد بلکه مبدا صنع دارد.^۴

س: شما فرمودید در بین کسانی که قائل به این بودند که این عالم مبدأ وجود ندارد یعنی این که در وجود وابسته نمی باشد و لازمه این بیان هم این نمی باشد که دو واجب الوجود داریم آیا منظور این است که می تواند یک واجب الوجود باشد و در عین حل در وجود وابسته به دیگری هم

^۱ چهارشنبه ۹۱/۰۳/۱۰

^۲ منظور از عالم ماسوی الله بود البته متکلمین عالمی غیر از عالم ماده را منکر بودند.

^۳ کسی نداریم که قائل به عدم مبدا باشند و عالم را حادث بدانند.

^۴ که اینها در بین متکلمین اسلامی نبودند بلکه در بین متکلمین قدیم بوده اند.

نباشد؟ اصلاً اینها می گویند که عالم نمی تواند اجب الوجود بالذات باشد چراکه واجب الوجود بالذات باید طرود عدم بر آن محال ذاتی باشد در حالیکه طرود عدم بر عالم محال نمی باشد پس واجب الوجود بالذات نمی تواند باشد.

مبدأ وجود ندارد بلکه مبدأ صنع دارد یعنی عالم صانع دارد یعنی عالم قدیم می باشد و صانع هم قدیم می باشد و فقط صانع این عالم را می سازد و موجی نمی باشد مثل صنعتگر که ماشین را نمی سازد بلکه مواد موجود را ترکیب می کند و ماشین می سازد یعنی این عالم موادش قدیم می باشد و خداوند فقط صانع می باشد.^۱

نظریه اول داخل در کافر و قدر متیقن از آن می باشند و منکر الوهیت می باشند.

نظریه دوم هم داخل در منکرین نمی باشند.

اما نظریه سوم یعنی کسی که مبدأ وجود را قائل نمی باشد اما قائل به مبدأ صنع می باشد، از کلام سید و فقها مشخص نمی شود که ایشان با این طائفه چه معامله ای می کند.

دسته وسط کسانی که قائل بودن عالم مبدأ وجود دارد اینها خود سه قسم می باشند که بیشترین نزاع را این سه دسته دارند.

دسته اول از نظریه دوم: متکلمین.

ایشان مبدائیت را به معنای خلفت گرفته اند.

دسته دوم از نظریه دوم: حکماء.

ایشان خداوند را خالق نمی دانستند و بلکه علت می دیدند و قائل بودند که عالم معلول خداوند می باشد.

^۱ البته ما کسی را در امور عقلی نداریم که قائل به این باشد که این عالم مبدئی ندارد و در عین حال حادث هم می باشد.

دسته سوم از نظریه دوم: عرفاء.

عرفاء نه قائل به خلقت بودند و نه به علیت بلکه خداوند را منشا این عالم می دانستند.

در این سه دسته متکلمین قدر متیقن کسانی بودند که از کلام سید خارج می باشند. دسته دوم را هم می توان گفت که منکر نمی باشد و فقها با اینکه از متکلمین بودند و در ضمن با قدمت عالم با حکماء خیلی نزاع داشتند و در هیچ چیز بیشتر از این مسئله نزاع نداشتند اما دیدند نمی توان اینها را کافر دانست.

مرحوم مجلسی^۱ حکماء را هم از ملحدین می دانستند اما قائل بود که فرق آنها با ملحدین در این می باشد که ملحدین در زبان و باطن ملحد می باشند اما حکماء در زبان موحد می باشند اما در باطن ملحد می باشند.

خالقی ها و متکلمین می گفتند که این عالم نبود و خداوند این عالم را ایجاد کرده است یکی بود یکی نبود خلقت یعنی ایجاد بعد از عدم.

فلاسفه^۲ می گفتند: عالم قدیم می باشد یعنی این طور نمی باشد که حق تعالی و عالم نبود و عالم را ایجاد کرد؛ فقط فرق خداوند و عالم که هر دو قدیم می باشند این است که وجود عالم وابسته به خداوند می باشد و عالم هم مثل خداوند به ماده ازلی می باشد نه تنها در مبدأ و بلکه در بقاء هم وابسته به خداوند بودند. ولی لا ینفک می باشد که عالم نباشد و خدا باشد یا بالعکس و از این تعبیر به علیت می کردند.

عرفا: هم علیت و هم خلفت را منکر بودند نظر اینها را وقتی به وحدت وجود برسیم توضیح خواهیم داد.

س: فرق بین وحدت تشکیکی و وحدت شخصی چیست؟

^۱ بعد از بحار ۵ جلد کتاب چاپ شد به نام مطاعن در آنجا بحثی از فلسفه کرده است و به مناسبت در آنجا فرمودند.

^۲ که کثرة وجودی می باشند.

فقهها در این وحدت وجودی ها که همان عرفا باشند گیر کردند و در فتوا به مشکل بر خوردند.

پس مراد از منکر الوهیت کسی است که می گوید این عالم مبدا وجود ندارد اما کسانی که قائل به مبدئیت وجود هستند موحد می باشند اما فرقی نمی کند به اینکه به نحو علیت باشد یا خالقیت و یا منشئیت^۱.

دسته دوم: منکرین توحید.

ما دو توحید داریم توحید در مبدأیت^۲ و توحید در عبودیت که هر دو ملاک است و اگر کسی یکی را انکار کند کافر می باشد. حتی اگر مبدا وجود را یکی بداند اما در عبودیت قائل به شرک باشد و در عبودیت قائل به دو معبود می باشند مثل بت پرستان، این هم منکر توحید می باشد.

دسته سوم: منکرین رسالت.

منظور از رسالت نبی اکرم می باشد و دیگر اینکه این رسالت مخصوص همه عالم می باشد پس باید هر دو را قبول داشته باشد یعنی یا اصلاً حضرت را نبی نداند یا اگر هم می داند اما منحصر در مقطع یا مکان یا عده ای خاص بداند باز منکر رسالت می باشد و کافر.

انکار نبوت دیگر پیامبران علیهم السلام در صورتی که به انکار حضرت رسول صلوات الله علیه نکشد این هم منکر نمی باشد و به آن کافر اطلاق نمی شود.

^۱ گفته نشود که عرفا که اصالة الحق می باشند و قائل هستند که این عالم یک وجود دارد و آنهم وجود حق تعالی می باشد با این وجود دیگر مبدأیت معنا ندارد مبدأیت یعنی حداقل دو وجود است یکی مبدا و دیگری چیزی که مبدا آن را بوجود می آورد و مبدا، منشا آن می باشد به عبارت دیگر با کثرت وجود می سازد نه وحدت وجود. چرا که جواب داده می شود که عرفا هم قائل به کثرت وجود بودن اما کثرت اعتباری نه حقیقی و نه وهمی و همین مقدار برای فرض مبدأیت معنا دارد.

س: چطور در کثرت اعتباری که واقعا کثرتی در کار نمی باشد فرض مبدأیت امکان دارد؟

^۲ یعنی قائل به مبدئیت می باشد اما قائل به دو معبود است اما ممکن است کسی قائل به دو مبدا باشد باز این داخل در منکر الوهیت نمی باشد بلکه منکر توحید می باشد اما این نظر، نظر شاذی می باشد. البته اگر قائل به امکان وجود دو مبدا می باشد اما بالفعل مبدا را یکی بداند نه منکر الوهیت و نه منکر توحید نمی باشد.

۱ دلیل ما بر اینکه مراد از کافر موارد نامبرده می باشند:

یا به عبارت اخری مراد از کافری که می گوئیم نجس می باشد کیست؟

باید رجوع به ادله کنیم و موضوع را هم مانند حکم از آن استفاده کنیم.

لذا دأبی بین علماء است که اول محمول را از ادله بدست می آورند و بعد موضوع را از نفس همان ادله استفاده می کنند مثل مسئله غیبت که اول حکم آن را از ادله بیان می کنند و بعد از نفس ادله ای که حکم را بیرون کشیدند موضوع را بررسی می کنند.

مراد از کافر چه می باشد؟

دلیل نجاست کافر دو دلیل بیشتر نبود: لبی و لفظی.

لبی را بعدا بحث می کنیم.

دلیل لفظی:

دلیل لفظی دو تا بیشتر نبود: آیه و روایت.

در این دلائل لفظی شش عنوان آمده است: مشرک، یهودی، نصرانی، مجوسی، اهل ذمه، اهل کتاب. در یکی از این ادله کافر نیامده است.

از تعدد این عناوین که اهل کتاب و غیر اهل کتاب آمده است، فهمیده می شود که این ها عنوان مشیر می باشند به معنایی که در همه این عناوین مشترک می باشد و این عناوین بما هی موضوع نمی باشند و اینها خصوصیتی ندارند و یهودی به ما هو یهودی موضوع نجاست نمی باشد بخصوص که عنوان اهل کتاب و اهل ذمه آمده است که عنوان انتزاعی می باشد که تاثیری در نجاست و طهارت ندارد؛ بلکه فهمیده می شود که موضوع نجاست کسی است که مسلمان نمی باشد.

اما این عنوان که کسی که مسلمان نمی باشد این عنوان عدمی نمی باشد بلکه فقها با توجه به روایاتی که در غیر باب نجاست و طهارت آمده است، استفاده کرده اند که

عنوان کسی که مسلمان نمی باشد در نزد شارع «کافر» می باشد چرا که دیده اند که شارع در آن روایات کافر را در مقابل مسلمان قرار داده است لذا این تعبیر را کرده اند و موضوع را کافر قرار داده اند نه «من لم یکن مسلماً».

فرق بین عنوان «کافر» و «من لم یکن مسلماً» این است که به لحاظ مصداقی مساوی می باشند اما اثر و ثمره آن در استصحاب پیدا می باشد که «من لم یکن مسلماً» عنوان عدمی می باشد و «کافر» عنوان وجودی می باشد.

که اگر موضوع نجاست «من لم یکن مسلماً» باشد با استصحاب عدم اسلام را اثبات می کند یعنی زمانی که نبود و به دنیا نیامده بود مسلمان نبود الان هم مسلمان نمی باشد که اثر آن می شود نجاست اما اگر موضوع کافر باشد استصحاب، عدم کفر را اثبات می کند و نتیجه می شود طهارت.

مقوم اسلام و مسلم چه می باشد که اگر در کسی آن مقوم نبود کافر شود؟

اسلام به دو معنا آمده است:

معنای اول: دیانت و شریعت حقه.

دیانت و شریعت حقه که شریعت آخر می باشد که ناسخ دیگر ادیان می باشد. که اختلاف در مصداق می باشد که در باور ما شریعت نبی اکرم صلوات الله علیه و علی آله می باشد. خوب کفر در مقابل این معنا کسی است که به دین حقه معقد نباشد.

معنای دوم: اظهار توحید و رسالت نبی اکرم صلوات الله علیه و آله.

یعنی مسلمان کسی است که اظهار به این دو کند و اعتراف کند سواء که به آنچه اظهار کره است اعتقاد داشته باشد یا خیر. مسلمان فقهی منظور همین معنا می باشد. در این معنا کافر کسی است که اظهار خلاف توحید و رسالت کند و کسی که اظهار به این دو را نداشته باشد بعضی ملحق به مسلمان می باشند کسی که یکی از ابوین آن مسلمان باشد و کفر او به اظهار خلاف می باشد و کسی که هیچ یک از ابوین مسلمان

نباشد این شخص کافر می باشد و کفر این شخص به عدم اظهار به این دو مسئله می باشد و نیاز به اظهار خلاف ندارد.

کما اینکه مرحوم صاحب جواهر به این معنا اشاره دارند: «المسألة التاسعة: كلمة الإسلام نصاً و فتوى أن يقول: أشهد أن لا إله إلا الله، و أن محمداً رسول الله أو ما في معناه، بل إن ترك لفظ الشهادة»^۱

دلیل ما بر اینکه اسلام به این معنای دوم آمده است و این هم مراد ما می باشد.

اول: سیره قطعیه مسلمین می باشد.

دوم: بعضی از احکام مثل احکام مرتد.

که توضیح آنها گذشت.

سوم: بعضی روایات.

^۱ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام: ج ۴۱، ص: ۶۳۰، نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ۴۳ جلد، دار إحياء التراث العربی، بیروت - لبنان، هفتم، ه ق